



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی

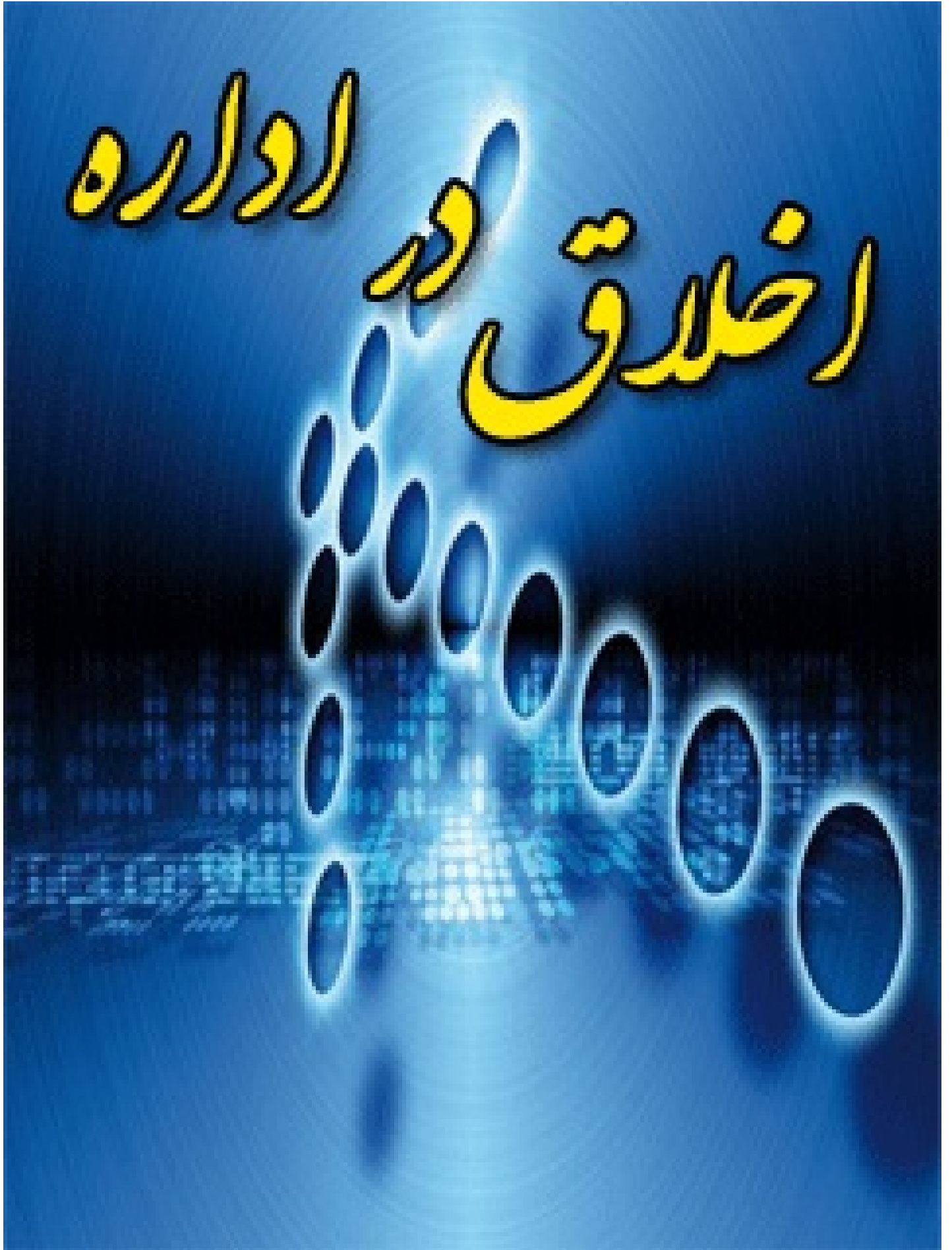


الحق
علیه
السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

اداره

اخلاق و



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اخلاق در اداره

نویسنده:

حسین مظاهری

ناشر چاپی:

فرمانداری قم

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	اخلاق در اداره
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۹	ارزش کار اداریان
۱۰	نقش سعه صدر در گره گشایی از کار مردم
۱۱	برافروخته شدن پیامبر از توهین به مسلمانان
۱۳	پیامبر بهترین الگوی خدمت گذاری و دریادلی
۱۵	تأثر پیامبر صلی الله علیه و آله از ناراحتی اسیر غیر مسلمان
۱۷	سعه صدر حضرت یوسف علیه السلام
۱۹	اهمیت گره گشایی از کار مردم
۲۰	خدمت خالصانه
۲۶	نتایج اخلاص
۳۳	پرهیز از منت گذاری
۳۸	گاو نه من شیر نباشیم برادر و خواهری که مسئولیتی را پذیرفته ای، کار ارباب رجوع را به فردا و فرداها موکول نکن، اگر در ساعت اداری رجوع کرده، وظیفه تو است که گره از کارش بگشایی، و اگر خارج از ساعت اداری است، بزرگواری کرده و مشکلتش را حل نما، و مواظب باش که منت نگذاری
۳۸	پرهیز از عجب
۳۸	فرق عجب و ریا
۳۹	سلمان فارسی و مبارزه با عجب
۴۱	ایستگاه خطرناک
۴۶	ویژگی های مدیران موفق
۵۱	نتایج سعه صدر
۵۱	قسمت اول
۵۹	قسمت دوم
۶۸	قسمت سوم
۷۲	مدیران و امتحان الهی
۷۲	انواع امتحان ها
۷۴	غفلت انسان
۷۷	اهمیت خردورزی و احتیاط در مدیریت
۸۲	نتیجه کردارهای مدیران و کارکنان اداره ها
۸۵	اهمیت دادن به شخصیت انسان ها در برخوردها
۸۶	شخصیت انسان از دیدگاه اسلام
۹۲	نقش تهذیب در سامان دهی کارها
۹۲	رستگاران
۹۳	تهذیب و عبودیت
۹۷	خدمت گذاری و آرامش
۱۰۲	حساب رسی از منصب داران در قیامت
۱۰۷	نمونه هایی از توبه خواص
۱۱۲	توبه خواص
۱۱۳	تجسم اعمال در قیامت
۱۱۴	اقسام تجسم عمل

۱۲۲	جبران کوتاهی و گناه (توبه)
۱۲۵	عدم توفیق در توبه
۱۳۰	حق الله و حق الناس
۱۳۵	چرا توبه دم مرگ قبول نمی شود؟
۱۳۶	پی نوشت ها
۱۴۶	درباره مرکز

سرشناسه: مظاهری حسین - ۱۳۱۲ عنوان و نام پدیدآور: اخلاق در اداره سلسله درسهای اخلاقی از مظاهری مشخصات نشر: قم فرمانداری قم / امور فرهنگی ۱۳۷۰. مشخصات ظاهری: ص ۱۷۴ شابک: ۷۵۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرستنویسی قبلی یادداشت: کتابنامه بصورت زیرنویس موضوع: اخلاق اسلامی موضوع: مدیریت (اسلام شناسه افزوده: فرمانداری قم امور فرهنگی رده بندی کنگره: BP۲۴۷/۸/م الف ۳ رده بندی دیویی: ۱۶/۷۹۲ شماره کتابشناسی ملی: م ۱۷-۷۲۹۳۷

مقدمه

فطرت آدمی کمال خواه و خداجوست، از همین رو انسان می کوشد تا خود را به سوی تکامل ببرد و استعدادهایش را به رشد برساند. در این فرایند، مجموعه عوامل تشویق کننده و نیز باز دارنده در وجود او به فعالیت اند و هر یک او را به سویی می برند. هرگاه که عوامل باز دارنده بر انسان غلبه کند، فلسفه وجودی اش توقع انسان تا حد حیوانیت تنزل می کند. انسانی که باید رو به خدا می داشت و به او نظر می کرد و هدفی جز رضایت و رضوان حضرت حق نداشت اکنون فقط به خور و خواب و شهوت می اندیشد و از آسمان و آن سوی طبیعت بریده است.

در این جا است که نقش بزرگ انبیای الهی و امامان معصوم علیه السلام مشخص می شود؛ آنان با تذکراتی به موقع و اندازها و بشارت های خود رابطه انسان را با خدا، مردم، پدر و مادر، معلم و استاد، همسایه و دوست، فامیل و حتی ارتباط او را با همه هستی

مشخص می کنند و هدف های عالی را به یاد می آورند. این تذکرها و اندرزها و تیشیرها همان است که آن را اخلاق می نامیم، اساسا همه پیامبران برای این مبعوث شدند تا رفتارها و کردارهای مردم را تصحیح کنند و آنان را به اخلاق نیکو برانگیزانند و پیامبر ما صلی الله علیه و آله آخرین آنها بود که برای تکامل چنین اخلاقی مبعوث شد چنان که خود ایشان می فرماید: انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق؛ ممن بر انگیخته شدم تا مکارم اخلاق را تکامل بخشم.

ادامه رسالت پیامبران و امامان معصوم علیه السلام را عالمان دینی بر عهده دارند تا اخلاق را به طور همه جانبه در خانه، مدرسه، کارخانه و اداره تعلیم دهند و همگان را به وظایف خویش آشنا سازند. این مهم در روزگار ما خود را به صورت یک نیاز مبرم و ضروری نشان داده و در اداره ها و سازمان های گوناگون کارآیی دارد.

از همین رو بر آن شدیم تا سلسله مباحث اخلاقی را برای کارکنان ادارات برگزار کنیم.

کتاب حاضر، متشکل از مجموعه بحث های اخلاقی است که فقیه متتبع و معلم اخلاق، حضرت آیه الله مظاهری در جمع کارکنان اداره ها مطرح کرده اند که پس از پیاده شدن از نوار، استخراج منابع، مستند سازی و ویرایش به صورتی که اکنون ملاحظه می کنید در آمده است. انتشار این اثر به مناسبت هفته دولت است از این رو آن را به شهدای گرانقدر دولت به ویژه دو شهید والا مقام رجائی و باهنر تقدیم می کنیم.

یاد آور می شویم که این گونه بحث های اخلاقی را با حضور اساتید ارجمند،

آیات عظم، جوادی آملی، احمدی میانجی (ر)، شاه آبادی، مؤمن، استادی، اشتهاردی و تهرانی پیگیری و برگزار کرده ایم و به زودی در مجموعه دیگری به چاپ خواهد رسید.

محمد جواد خالقی شهریور ۱۳۸۱

ارزش کار اداریان

اقتصاد هر مملکتی متوقف بر کار است: کار تولیدی، کار توزیعی و کار خدماتی. از نظر اسلام، قرآن و روایات اهل بیت علیه السلام کارهای خدماتی - نظیر اداره ها - اهمیت بیشتری دارد؛ یعنی اسلام که مردم را بر کار تولیدی و کار توزیعی مثل تجارت سفارش کرده، به کار خدماتی بیشتر اهمیت داده و تاءکید نموده است؛ تا جایی که می توان گفت: عبادتی بالاتر از خدمت به جامعه نیست.

ثواب کار خدماتی، از نماز شب، روزه مستحبی، حج و حتی از جهاد بالاتر است؛ در روایتی آمده است:

قضاء حاجه المؤمن يعدل سبعین حجه مبروره؛ (۱)

بر آوردن حاجت مردم، مساوی با هفتاد، حج مقبول است.

در این باره اگر همین یک روایت بود قبولش مشکل بود و به نوعی توجیه می شد، اما آن چه آن را یقین آور می کند این است که این روایت به طور پی در پی و متواتر، نقل شده است.

در این جا گوشه ای از سیره پیامبر اکرم و ائمه معصومین علیه السلام را نقل

می کنیم تا به ارزش خدمت به مردم بیشتر پی ببرید.

سعی و کوشش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این بود که گره ای از کار مسلمانی باز کند. یا اگر امیرالمؤمنین علیه السلام گره ای از کار یک مسلمانی می گشود، برایش از نماز شب خوش حال کننده تر بود. از تاریخ و سیره پیامبر و ائمه علیه

السلام به خوبی استفاده می شود که بی تفاوت بودن در کار مسلمانان، توهین کردن به آنان، به اندازه ای برای آن بزرگواران ناراحت کننده و غم انگیز بوده که حتی اگر فرزندشان از دنیا می رفت، آن اندازه ناراحت نمی شدند.

نقش سعه صدر در گره گشایی از کار مردم

عدی بن حاتم (پسر حاتم طائی) از شام خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد تا مسلمان شود. وی چون رئیس قبیله بود، حضرت به او احترام کردند. علاوه بر آن این که او را در کنار خود نشانند، موقع نهار نیز به خانه خود بردند. عدی می گوید: مسلمان شدنم دو علت داشت: یکی این که همره پیامبر در حال حرکت بودم که پیرزنی رسید و بیش از یک ساعت پیغمبر را معطل کرد، ایشان با تبسم و تسلط، جواب آن پیر زن را داد، به حدی که من از آن همه حوصله و صبر خسته شدم، اما آن حضرت با کمال طمأنینه و سعه صدر با پیر زن گفت و گو می کرد. این حالت را که دیدم دریافتم که آن حالت، عادی نیست.

جهت دیگر اسلام آوردن من این بود که وقتی وارد خانه پیغمبر شدم، دیدم وضع زندگی اش بسیار ساده و بی آلایش است، به حدی که حصیری هم در خانه ندارد، فقط یک پوست گوسفند بود که مرا روی آن نشانند، و خود رسول الله روی خاک نشست.

آری، با دیدن این صحنه ها زمینه برای مسلمان شدن عدی مهیا شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی این زمینه را احساس کرد این جمله معجزه آمیز را به او فرمود:

ای عدی! تو پسر حاتم طائی و

مرد با جراتی هستی، عشریه و مالیات گرفتن از مردم در دین تو - که نصرانی هستی - حرام است و خودت می دانی که به خاطر ریاستت ادعا می کنی که: من بت پرستم!

عدی می گوید: این مطلب را هیچ کس نمی دانست جز خودم و تا این جمله را شنیدم مسلمان شدم. این جا بود که پیامبر به من فرمودند: عدی! اوضاع کنونی مسلمانان و مدینه را در نظر بگیر، طولی نمی کشد که اسلام بر ایران، روم، شام و عراق مسلط می شود و مسلمانان سرفراز می گردند.

شاهد بحث: جمله اول است که در مورد سعه صدر پیامبر بود، سعه صدر آن بزرگوار به حدی است که قرآن منت بر سرش می گذارد و می فرماید:

الم نشرح لك صدرک؛ (۲)

ای پیامبر آیا برای تو سینه ات را نگشاده ایم.

برافروخته شدن پیامبر از توهین به مسلمانان

لعله یزکی او یذکر فتنفعه الذکری (۳)

چهره در هم کشید و روی گردانید که آن مرد نابینا پیش او آمد و تو چه می دانی شاید او به پاکی گراید یا پند پذیرد و اندرز، سودش دهد.

شأن نزول این آیات آن است که: شخص ثروت مندی خدمت پیامبر نشست و با حضرت صحبت می کرد، در همین هنگام مرد فقیر و نابینایی (ابن مکتوم) رسید، وی چون چشمش نمی دید در کنار آن مرد پولدار اشرافی نشست. از این رو با بر خورد توهین آمیزی مواجه شد؛ یعنی آن شخص متمول خود را جمع و جور کرد، اگر چه ابن مکتوم نابینا بود و متوجه نشد، اما بر خورد توهین آمیز بود، فقط همین. رنگ مبارک پیامبر اکرم از شدت عصبانیت

برافروخته شد و رو به آن شخص متمول کرد و فرمود: چرا چنین کردی؟ ترسیدی از فقر او به تو برسد؟! گفت: خیر یا رسول الله! فرمود: ترسیدی از تمول و ثروت تو به او برسد؟! گفت: خیر یا رسول الله! بیچاره گیر افتاده بود و نمی دانست چه بگوید و از ناراحتی پیامبر به شدت اندوهگین شد و گفت:

یا رسول الله من حاضرم نصف مال و تمکنم را به ابن مکتوم بدهم تا از خطای من درگذری و از من راضی شوی. پیامبر رو به ابن مکتوم کرده و فرمود:

ابن مکتوم! حاضری نصف مال او را بپذیری؟ گفت: خیر یا رسول الله می ترسم وقتی از جهت ثروت مثل او شدم. از نظر اخلاق نیز همانندش گردم.

وقتی فقیر نابینا می آید روترش می کنی، از کجا معلوم که او بهتر از تو نباشد و بیشتر از تو از محضر پیامبر استفاده نکرده باشد؟!

آری، سوره عبس به ما این درس را می دهد که کارمندی که پشت میز اداره اش نشسته و رئیسی که بر مسند ریاست تکیه زده باید خوش برخورد بوده و سعه صدر داشته باشد. کسی که ارباب رجوع دارد سعه صدرش باید به قدری باشد که بتواند با پر توقعها بسازد. با تبسم جواب دهد و مردم را به اسلام و انقلاب بدبین نکند و اگر با افرادی مواجه گردد که زود عصبانی می شوند. حتی بی جا - بر اعصابش مسلط باشد. یا درباره افرادی که نادانند - و تعدادشان کم نیست - و تا حاجت و خواسته شان بر آورده نمی شود به انقلاب جسارت می کنند، سعه صدر

به خرج دهد و به مسلمان، توهین نکند، امام صادق علیه السلام می فرماید:

من اءهان و لیا فقد بارزنی بالمحاربه؛(۴)

اگر کسی به مسلمانی توهین کند گناهش همانند آن است که جنگ با خدا کرده باشد.

پیامبر بهترین الگوی خدمت‌گزاری و دریادلی

درست است که کسی نمی تواند مثل پیغمبر باشد، اما باید بکوشد تا شباهتی به آن حضرت پیدا کند.

لقد کان لکم فیهم اسوه حسنه لمن کان یرجوا الله و الیوم الاخر(۵)

قطعا برای شما در پیروزی از آنان سرمشقی نیکوست یعنی برای کسی که به خدا و روز باز پسین امید می بندد.

اگر خدا و بهشت می خواهیم باید در زندگی از پیامبر سرمشق بگیریم. ایشان، پیراهن مناسب نداشت، مسلما می توانست تهیه کند اما چون می خواست با ضعیف ترین افراد، یک سان باشد و همانند آنان زندگی کند، از تهیه لباس مناسب سرباز می زد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید:

ان الله تعالی فرض علی ائمه العدل اءن یقدروا اءنفسهم بضعفه الناس..(۶)

خداوند بر پیشوایان حق واجب شمرده که بر خود سخت گیرند و همچون طبقه ضعیف مردم باشند.

شخصی از علاقه مندان پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت پولی به آن حضرت بدهد، به شرط آن که برای فقیران و ضعیفان مصرف نکند بلکه برای خودش پیراهنی تهیه نماید؛ لذا عرض کرد.

یا رسول الله! این شش درهم را آورده ام برای شما تا با آن یک پیراهن برای خود تهیه کنی. پیامبر صلی الله علیه و آله شش درهم را به علی داد و فرمود: برو پیراهن بخر. علی علیه السلام رفت و پیراهنی خرید. وقتی پیراهن را آورد، پیامبر نگاهی به پیراهن کرده و دیدند گران

قیمت است؛ رو به علی کرده و فرمود: می توانی این پیراهن را ببری و عوض کنی و ارزان ترش را بخری؟! علی علیه السلام جواب داد: بله یا رسول الله. ولی پیامبر صلی الله علیه و آله احساس کرد که این کار برای علی سنگین است، لذا فرمود: بیا با هم برویم. رفتند و پیراهن را پس دادند و یک پیراهن به دو درهم خریدند و رسول گرامی آن را همان جا پوشیدند. در بازگشت به فقیری برخوردند که گرسنه بود و غذا نداشت، دو درهمش را به آن فقیر دادند تا شکم گرسنه اش را سیر کند.

سپس به کنیزی رسیدند که غمگین و ناراحت بود، فرمودند: چرا ناراحتی؟ گفت: دو درهم به من داده اند که با آن متاعی بخرم و آن را گم کرده ام. پیامبر صلی الله علیه و آله دو درهم باقی مانده را نیز به او داد، اما دید که باز هم ناراحت است، فرمود: چرا ناراحتی؟ کنیز گفت: دیر کرده ام اگر به خانه برگردم کتکم می زنند. فرمود: بیا با هم برویم تا تو را شفاعت کنم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله در زد و سلام کرد. اما جواب نیامد، دفعه دوم و سوم سلام کرد، سرانجام زنی که بسیار مؤدب بود آمد و در را گشود و عرض کرد. یا رسول الله! همان دفعه اول فهمیدم و صدای شما را شناختم، دیر کردم به خاطر آن بود که دوست داشتم سلام شما را مکرر بشنوم.

پیغمبر فرمود: آمده این دختر بچه را شفاعت کنم. زن جواب داد: ای رسول خدا! این کنیز را به خاطر

شما در راه خدا آزاد کردم. پیامبر بسیار خوشحال شد و فرمود: عجب پول با برکتی بود! برهنه ای را پوشاند، گرسنه ای را سیر کرد و کنیزی را آزاد نمود. آری، پیامبر از این که دل دختر بچه ای را به دست آورده و گرسنه ای را سیر کرده است خوشحال می شود.

برای مؤسس حوزه علمیه قم مرحوم شیخ عبدالکریم حائری قدس سره خانه ای خریدند، طولی نکشید که ایشان خانه را فروخت و صرف حوزه کرد. خانه دیگری خرید، آن را نیز فروخته و صرف حوزه کرد. دفعه سوم دیگر خانه را به نام ایشان نخریدند بلکه به نام فرزندان ایشان خریدند که نتواند بفروشد.

تأثر پیامبر صلی الله علیه و آله از ناراحتی اسیر غیر مسلمان

در جنگ بدر اسیران را گرفتند و شب را زیر زنجیر گذراندند، پیغمبر فرمود: دیشب خوابم نبرد از این که ناله عباس را می شنیدم! نکته را دقیق در ذهنتان مجسم کنید تا به عظمت مطلب پی ببرید که پیامبر صلی الله علیه و آله با دوازده هزار نیروی مجهز آمده و مکه را تسخیر کرده، مکه ای که مردم آن ۷۴ جنگ بر پیغمبر تحمیل کردند، مکه ای که هند جگر خوار با شوهرش ابوسفیان در مقابل پیامبر ایستاده، در چنین موقعیتی است که برای آن حضرت خبر آوردند که: یا رسول الله! رزمنده ای تند و احساساتی پرچم به دست گرفته، و در کوچه ها شعار می دهد:

اليوم يوم الملحمة:

امروز روز انتقام است.

پیامبر به علی فرمودند: برو و پرچم را از دستش بگیر و در کوچه ها بگرد و به همه اعلام کن که:

اليوم يوم المرحمة: امروز روز بخشش و عفو است.

پیامبر از این که

توانست توسط علی بت ها را بشکند، بسیار خوشحال بود، در مقابل خانه خدا ایستاد و آن خطبه معروف و پرافتخار را خواند، ایشان در فرازی از آن خطبه فرمود: لاله الله وحده وحده... اسرار از ترس می لرزیدند، پیامبر رو به آنان فرمود:

چه کنم با شما؟ همگی گفتند: هر چه کنی بجاست. بکشی، اموالمان را مصادره کنی و... پیامبر این آیه را قرائت کرد: لاتثرب علیکم الیوم... (۷) امروز بر شما سرزنشی نیست.

برادرم یوسف به برادرانش گفت: گذشته ها گذشت... و امروز من نیز با شما همان معامله را می کنم و از خطاهای شما می گذرم، از این لحظه هر کس در زیر پرچم اسلام زندگی کند ولو غیر مسلمان باشد، مشمول عفو و رحمت اسلامی است، اما اگر توطئه ای کند باید حساب پس بدهد و مجازات شود. (۸)

اگر به این حوادث دقت کنیم برای ما درس است. پیغمبر زمانی که کسی را نداشت جز خدیجه و علی، و برای ارشاد و تبلیغ حرکت می کرد دلش برای همه می تپید، آن حضرت حتی برای ابوسفیان ها، ابوجهل ها و برای کافران ردلی که مسلمان نمی شدند گریه می کرد.

کفار قریش بچه ها و اراذل و اوباش را وادار کرده بودند که هر وقت پیغمبر از خانه بیرون آمد، سنگ بارانش کنند و به آنان سفارش کرده بودند که سنگ را به جاهای حساس آن حضرت نزنند که کشته شود، چون اگر پیغمبر کشته می شد اختلاف بین قریش و سایر طوائف عرب به وجود می آمد. می خواستند ایشان را زجرکش کنند، لذا سنگ ها را به ساق پای آن بزرگوار می زدند

(۹) پیامبر گاهی به خانه بر می گشت تا از سنگ باران در امان بماند. خدیجه، یگانه زن یاور اسلام، پیامبر را داخل اتاق می برد و خود را سپر آن حضرت می نمود و فریاد می زد. خانه را سنگ باران نکنید، پاهای پیامبر زخم است و از آن خون جاری است و...

پیامبر مایوس و خسته نمی شود. هنوز آفتاب در نیامده برای انجام رسالت به پا می خاست، همسرش می پرسید یا رسول الله! کجا می روی؟ می فرمود: اسلام غریب است، این ها بی چاره اند و در جهل و نادانی به سر می برند. باید هدایت شوند. برای چندمین بار جهت انجام مأموریت به پا می خاست، اما قریش همچنان پاسخش را با سنگ و استخوان های شکسته می دادند. گاهی به کوه پناهنده می شد، به خدیجه خبر می دادند که پیامبر به کوه حرا می رفت و...

علی علیه السلام می فرماید: با حضرت خدیجه مقداری زاد و توشه بر می داشتیم، زیر این سنگ و آن بوته و... به جست و جوی پیامبر می پرداختیم، سرانجام پیامبر را زیر سنگ، بوته و یا در غاری پیدا می کردیم و می دیدیم که خون از ساق پای پیامبر می ریزد و با آن حالتی زمزمه می کند:

اللهم اهد قومی؛ فانهم لا یعلمون؛ (۱۰)

خدایا، قوم مرا هدایت کن و آنان را عذاب نکن، چون نمی فهمند.

این شعار پیامبر است که باید همیشه در خاطره ها بماند؛ انبیای الهی و ائمه طاهرین علیهم اسلام نیز چنین بودند.

سعه صدر حضرت یوسف علیه السلام

قرآن می فرماید: وقتی که برادران حضرت یوسف او را شناختند، از آن جهت که جنایتشان خیلی بزرگ

بود خجالت می کشیدند و حضرت یوسف فرمود:

لا تثریب علیکم الیوم (۱۱)

امروز بر شما سرزنشی نیست.

تاریخ می نویسد: مأموران دربار به خاطر احترام به برادران یوسف سفره می انداختند و حضرت یوسف می آمد و سر سفره می نشست، برادرانش جنایتی را که در حق او کرده بودند به یاد می آوردند و خجالت می کشیدند و نمی توانستند غذا بخورند، لذا حضرت یوسف روزی قبل از صرف غذا نطقی ایراد کرد و فرمود:

برادران من! چرا خجالت می کشید؟ این را بدانید که شما مرا به این سمت و منصب رساندید، شما مرا در چاه انداختید و... تا این که سرانجام و سرنوشت من به این جا منتهی شد و...

قرآن هم می فرماید: یوسف علیه السلام خطاب به برادرانش گفت: بروید پدرم را بیاورید، پدر را آوردند، یوسف به جلال و عظمت رسیده است، به اندازه ای که پدر و برادرانش به او احترام فراوانی کردند، یوسف علیه السلام اولین حرفی که زد، خطاب به پدرش گفت: پدرجان؟ مبادا از دست برادرانم ناراحت باشی، آن خطاهایی که از ناحیه آنان صادر شد کار شیطان بود، شیطان بین من و برادرانم کدورت انداخت و آن صحنه بد را ایجاد ایجاد کرد (۱۲)، پدرم! برادرانم را ببخش و از آنان درگذر.

این روش یک انسان الهی است، پس کوشش کنیم تا این گونه باشیم.

برادران! مسئولیت حساس و خطیری به عهده شما گذارده شده است، اگر بخواهید این انقلاب که با خون جگر خوردن های فراوان به پیروزی رسیده به جایی برسد باید حداقل شباهتی به انبیا و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پیدا کنید، اگر

- خدای نخواستہ - بخواهید به زمان طاغوت شباهت داشته باشید؛ یعنی کاغذ بازی کنید و مردم را پشت در اداره ها و سازمان ها نگهدارید و اعتنا به مراجعه کنندگان نکنید و...ضربه به انقلاب زده اید، و خون شهیدان را پایمال نموده اید.

اهمیت گره گشایی از کار مردم

هارون الرشید حاکمی ظالم و مغرور بود که وقتی ابر بالای سرش می آمد مغرورانه می گفت: ای ابر! بیار، هر جا که بیاری بر مملکت من باریده ای و به راستی هم همینطور بود؛ یعنی آن زمان که آمریکا کشف نشده بود و تقریباً دو سوم دنیای منهای آمریکا تحت سلطه اسلام بود. همین هارون، وزیری به نام علی بن یقظین داشت، وی از شیعیان راستین و از دوستان واقعی ائمه اطهار بود، که زیر پرچم ظلم بود و زجر می کشید، مرتب به امام موسی بن جعفر علیه السلام نامه می نوشت که: آقا! من زیر پرچم ظلم زجر می کشم، آیا می توانم خودم را از منصب وزارت هارون خلاص کنم؟ امام علیه السلام سفارش می کرد که باید در منصب خود باقی بمانی، چون کفاره گناه تو خدمت به مسلمان است، اگر بتوانی گره ای از کار مسلمانی بگشایی کفاره گناهانت را پرداخته ای. (۱۳)

زیر پرچم ظالم و حاکم جور بودن بسیار گناه بزرگی است، تا جایی که امام رضا علیه السلام می فرماید: در روز قیامت خیمه ای به پا می کنند و هر کسی که تجاوز و ظلمی کرده باشد به آن خیمه می برند، و سپس می فرماید: حتی آن افرادی را که آب در دوات ظالم ریخته اند و قلم برای ظالم مهیا کرده

اند داخل آن خیمه می کنند؛ یعنی یک مستخدم ظالم با خود او در یک میان جای می گیرند؛ با این که درجه گناه در خدمت ظالم بودن تا این حد بالاست، اما امام موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: کفاره چنین گناه بزرگی این است که گره ای از کار یک مسلمانی بگشایی.

خدمت خالصانه

کار اداریان خدمت به مردم و سامان دهی کار آنان است. این قشر عظیم و محترم همیشه در فکر آنند که گره ای از کار فرو بسته خلق خدا بگشایند. اما نکته این جاست که اگر بخواهند این کارها پربرکت و جاویدان شود و در دنیا و آخرت به کارشان بیاید باید با اخلاص هم آغوش گردد. از همین روست که در این جا اندکی درباره این موضوع بحث می کنیم.

خلوص واژه ای است که همواره تقدس و نورانیت و نجات را به همراه دارد. در مقابل خلوص، ریا و تظاهر است که هر گاه این کلمه را تصور می کنید نامیمونی و ظلمت در ذهنتان تداعی می شود. نتیجه و معنای این دو واژه از حیث تاءثیر در جامعه به اندازه ای بزرگ و وسیع است که حتی به لفظ خود نیز سرایت کرده و آن را مقدس و نامقدس نموده است.

وقتی به قرآن و روایت اهل بیت علیهم السلام رجوع می کنیم، می بینیم که در مورد کسب خلوص و پرهیز از ریا و تظاهر تاءکید فراوان شده است.

قرآن کریم می فرماید: اگر می خواهی به مقام لقا و فنا برسی، اولین چیزی را که باید سرلوحه زندگی ات قرار دهی این است که به همه کارهایت رنگ

خلوص بدهی.

صبغه الله، و من احسن من الله صبغه (۱۴)

عمل، هر چه که کوچک باشد، اگر خلوص را به همراه خود داشته باشد ارزش پیدا می کند، حتی ارزشش از دنیا و آنچه در آن است بیشتر و بزرگ تر می شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام انگشتی به فقیر داد که ارزش پولی چندانی نداشت، اما از آن جا که خالصانه بود به قدری اهمیت یافت که در قرآن آیه ولایت در خصوص این عمل نازل شد.

انما وليکم الله و رسوله والذین يؤمنون الذین یقیمون الصلوه ویؤتون الزکوه وهم راکعون... (۱۵)

ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند. همان کسانی که نماز بر پا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند.

به اعتراف شیعه و سنی شاعن نزول متجاوز از سیصد آیه در مورد علی علیه السلام است. اما این آیه از اهمیت بیشتری برخوردار است و برای شیعه محکم ترین دلیل است که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام دارای ولایت مطلقه الهی است.

آری، در اثر خلوص، یک انگشت کم بها پرارزش می شود، تا آن جا که به آن چه در دنیا و آخرت است می ارزد. یا یک ضربه شمشیر خالصانه از عبادت جن و انس بالاتر می شود چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام می فرماید:

ضریه علی یوم الخندق اءفضل من عباده الثقلین؛ (۱۶)

ارزش عبادت ضربه علی در جنگ خندق که بر عمر بن عبدود وارد کرد از عبادت جن و انس بالاتر است.

یعنی از زمان خلقت آدم علیه السلام تا روز قیامت عبادت مردم

بلکه جن و انس یک طرف، و ثواب آن ضربه شمشیر در طرف دیگر:

علی علیه السلام در راه اسلام بسیار جنگید و شمشیرهای فراوانی زد و در همه آن نبردها اخلاص داشته است، اما آن ضربه اش استثنایی است.

یا این که در ليله المبيت علی علیه السلام به جای پیامبر در بستر خوابید و آن حضرت را از خطر رها کنید و زمینه هجرتش را فراهم کرد. این کار برای علی، ساده و کوچک است، چون شجاعت و دلیری علی علیه السلام فوق این کارهاست، اما همین عمل به اندازه ای ارزش پیدا می کند که آیه ای درباره اش نازل می شود (۱۷) و مضمون این آیه بسیار بالا است:

و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رءوف بالعباد(۱۸)

و از میان مردم مراد علی علیه السلام است کسی است که از جان خود در راه رضای خدا می گذرد مانند شبی که علی علیه السلام به جای پیغمبر صلی الله علیه و آله در بستر خوابید و خدا دوست دار چنین بندگانی است.

گاهی قضیه به عکس می شود، یعنی چه بسا کار خوبی از جهت مادی و تاءثیر گذاری بسیار بزرگ و وسیع است ولی از آن جا که رنگ خلوص به خود نمی گیرد در نزد خداوند هیچ ارزشی ندارد و به مال مگسی نمی ارزد. اگر خدای ناکرده عملی رنگ ریا و تظاهر داشته باشد، نه تنها باطل، که گناهی بس بزرگ و در حد کفر است.

در روایت آمده است که: کسی را در صف محشر می آورند و به او می گویند: چه کاره بودی؟ جواب می دهد: من هفتاد

سال برای رضای خدا درس دین می آموختم و از معصومین علیه السلام برای مردم حدیث می خواندم و آنان را موعظه می کردم و....

خطاب می شود: درست است که هفتاد سال چنین کردی اما تنها برای خدا نبوده بلکه به خاطر این بود که به تو بگویند بارک الله! چه عالم خوبی است! و یا برای این بود که شهرتی پیدا کنی و برای خودت موقعیت اجتماعی کسب نمایی (۱۹) و....

این جا است که انسان گیر می کند، چرا که کارهایش رنگ خلوص نداشته و یا توأم با تظاهر و ریا بوده است. از همین رو دستور می رسد که او را به رو، به آتش بیندازید!

چه سخت و دردناک است هفتاد سال خون جگر خوردن و عالم شدن و در فنون اسلامی متخصص گردیدن، و سرانجام هم در آتش سوختن.

در روایت دیگر آمده است. از شخصی می پرسند برای چنین روزی چه آورده ای؟ می گوید: به خط مقدم جبهه رفتم و با دشمن جنگیدم، از آنان کشتم و خود نیز آماده کشته شدن در راه خدا بودم و.. خطاب می شود. بله، جبهه رفتی، در خط مقدم حضور پیدا کردی و حتی کشته هم شدی اما این عمل تو خالص نبود، بلکه برای این بود که به تو بگویند: بارک الله! آقا هم به جبهه رفت، چه شجاعتی دارد و چه خوب می جنگد! و.... به ماءموران الهی خطاب می شود: او را روانه آتش کنید، اگر چه در روز قیامت از آن انبیای الهی است و دومین مقام، مقام عالمان و دانشمندان دینی است و سومین مقام را شهدا دارند.

زمانی که در محشر،

صف بسته می شود، شهدا مثل ماه می درخشند و همه را به خود جلب می کنند. اما این همه مقام، در صورتی است که عمل خالص باشد و گرنه جایگاه انسان در آتش است.

باز هم در روایت می خوانیم روز قیامت شخصی را که عمرش را وقف مردم نموده و با زبان پول و قلم شبانه روز برای مردم کار کرده است، در محضر عدل الهی حاضر می کنند و از او می پرسند: چه کاره بودی؟ می گوید: خدمت گذار خدا بودم و اصلاً زندگی ام را صرف مردم کردم و خطاب می رسد: درست است که چنین بودی اما کارهایت برای خدا نبود، بلکه به خاطر این بود که شهرت و موقعیت اجتماعی کسب کنی و عملت ریا داشت. سرانجام دستور می رسد که او را هم داخل آتش کنید. (۲۰)

این مطلب نزد همه فقها مسلم است که ریا و تظاهر اگر در عمل عبادی باشد مثل نماز و روزه و... آن را باطل می کند و باید دوباره به جا آورده شود. و اگر عمل، عبادی نباشد و در صورت خالص نبودن پوچ و بی ارزش است.

قرآن کریم اهمیت زیادی به خلوص داده و می فرماید:

وما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين؛ (۲۱)

و امر نشدند مگر بر این که خدا را به خلوص کامل در دین پرستش کنند.

فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا (۲۲)

پس هر کسی به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته پردازد و هیچ کس را در پرستش شریک نسازد.

آری، اگر کسی بخواهد به مقام لقای پروردگار برسد؛ یعنی مقامی که خدا

بر دل او حکومت داشته باشد، تمام بت ها را شکسته و جز خدا هیچ چیز و هیچ کس در دلش نباشد باید به مقام اخلاص برسد، و در هر کاری فقط خدا را در نظر بگیرد.

عزیزان! بیایید خود را اصلاح کنیم. ریا و تظاهر را از خود دور سازیم. ریا دل را تاریک و عمل را باطل می سازد و انسان را از جامعه طرد می کند. هیچ کس انسان ریاکار و زبان باز را دوست ندارد. انسان ظاهر ساز می کوشد تا خود را بالا ببرد اما هم در میان مردم منفور می شود و هم از نظر خدا می افتد. رنگ خلوص، رنگ بسیار زیبایی است؛ بیایید کاری کنیم که همگی در زندگی به این رنگ، مزین باشیم. انسان می تواند به تمام کارهایش رنگ اخلاص و عبادت بدهد. با خوردن، آشامیدن، خوابیدن و... ثواب کسب کند. روایت داریم که: اگر زنی سفره ای پهن کند، غذایی آماده نماید، ظرفی بشوید و... ثواب یک شهید در نامه عملش نوشته می شود (۲۳)

هم چنین اگر مردی در خانه، همسرش را یاری کند، با زحمت بازو پولی به دست آورده و زن و بچه اش را به رفاه و آسایش برساند ثواب شهید دارد:

الكاد على عياله كالمجاهد في سبيل الله؛ (۲۴)

کارگری که برای اداره خانواده اش تلاش می کند، هم چون مجاهد فی سبیل الله است.

بدیهی است این همه اجر و ثواب، زمانی است که کار برای رضای خدا بوده و رنگ خلوص داشته باشد. کار اگر برای خدا باشد برای هر قطره آبی که در غسل جنابت ریخته می شود ملکی ماءمور و برای او

تا روز قیامت استغفار و طلب بخشش می کند.

نقل می کنند که بعضی از بزرگان، مانند شهید، سید بن طاوس، کاشف الغطاء و... تمام کارهایشان یا واجب بوده، یا مستحب، حرام و مکروه و حتی مباح نداشته اند، چون به تمام کارهایشان رنگ عبادت و خلوص می دادند.

انسان الهی می خوابد تا خستگی را از تن دور کرده و آمادگی برای کار پیدا کند. می خورد تا نیرو بگیرد؛ حال اگر طلبه و محصل است برای تحصیلش، اگر اداری است برای راه انداختن کارهای ارباب رجوعش، و اگر کارگر است برای کار کردن و به حرکت در آوردن چرخ های اقتصاد جامعه و... شما هم می توانید فعالیت کنید، کاردان باشید، با مردم مدارا کنید، تا می توانید گره از کار مردم بکشایید، با اخلاق اسلامی برخورد کنید و سعی نمایید که همه این ها را برای خدا انجام دهید.

نتایج اخلاص

گفتیم که انسان های الهی با عمل خالصانه به مقام بلندی در معنویت و سلوک، دست یافته اند؛ به طوری که کارهای شان یا واجب است یا مستحب؛ یعنی حرام و یا مکروه در زندگی ندارند و به کارهای مباحشان نیز رنگ عبادت و خلوص می دهند. شما اگر نمی توانید در همه کارهایتان چنین باشید حداقل در اداره و محل کار خود به وظیفه انسانی و الهی تان عمل کنید و آن را فی سبیل الله و برای رضای خدا و به حساب عالم آخرت به جا آورید.

استاد بزرگوار علامه طباطبائی رحمه الله بارها می فرمودند: خلوص اکسیر عجیبی است. در علوم غریبه گفته اند که اکسیر، ماده ای است که اگر به مس

بخورد آن را طلا می کند. نمی دانم چنین چیزی درست است یا خیر و آیا می شود مس را طلا کرد یا نه، اما می دانم که اگر به عمل انسان، رنگ خلوص بخورد - اگر چه عمل خیلی کوچک هم باشد نزد خدا بسیار بزرگ جلوه می کند.

در این جا گوشه ای از اعمال خالصانه عالمان دین و نتایج آن را نقل می کنیم:

علامه مجلسی رحمه الله از بزرگان و از اهل خلوص است. مرحوم سید جزایری که از شاگردان ایشان بوده می گوید: با علامه معاهده کرده بودیم که هر کدام اول از دنیا رفتیم به خواب دیگری بیاییم. علامه قبل از من رحلت کرد، مدتی نگذشت که به خواب آمد، دیدم خیلی بشاش و با نشاط است، پرسیدم: وضعیت چگونه است؟ کدام یک از اعمال بیشتر به دردت خورد؟ گفت کارهای من همه اش مفید بود اما دو یا سه تای آن اگر چه کوچک بود ولی خیلی به دردم خورد.

یکی این که: در یک روز ابری در حال رفتن به مسجد بودم، آسمان غریب و تگرگ بسیار تندی بارید، ناگهان دیدم که بچه گربه ای - در حالی که تگرگ بر سرش می کوبید - از این طرف به آن طرف می دوید و در مانده شده بود، من برای رضای خدا آن بچه گربه را زیر عبایم گرفتم تا این که تگرگ تمام شد و رهایش کردم. این عمل در عالم آخرت و در شب اول قبر خیلی به دردم خورد.

دومین عملی که در عالم آخرت برایم چاره ساز بود این بود که: روزی در راه، در حالی که

سیبی در دستم بود می رفتم و یک بچه یهودی - که در آغوش مادرش بود - سیب را در دست من دید و دلش خواست و من نیز برای رضای خدا سیب را به او دادم.

سومین عمل این بود که: روزی از راهی عبور می کردم دیدم جمعیتی اطراف شخصی را گرفته اند و به او اهانت می کنند. جریان را پرسیدم، گفتند: این آقا ورشکست شده و به مردم بدهکار است و این ها طلبکاران هستند که دورش را گرفته اند. جلو رفتم و ضامن شدم. و او را از دست آن ها نجات دادم. و دل انسان گرفتاری را به دست آوردم. (۲۵) درباره علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام سوره هل اتی نازل شده، چرا؟ مگر آن ها چه کرده بودند؟ آنان ایثار کرده و شام خود را به فقیر دادند! در آن زمان مسلمانان و یا اصحاب، زیاد ایثار می کردند؛ به طوری که خانه شان را به دیگران می دادند، پس قضیه فقط ایثار و دادن شام نبوده و سر دیگری دارد.

امام حسن و امام حسین علیه السلام بیمار شدند، علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و خادم آن ها فضا نذر کردند که اگر آن دو بزرگوار شفا یابند سه روز روزه بگیرند، هر دو شفا یافتند. غذای مختصری برای افطار آماده کردند بودند، که سائلی در زد، آن ها او را بر خود مقدم داشته غذای خود را به او دادند و آن شب، چیزی جز آب نخوردند. تا سه روز این کار تکرار شد. تا این که علی علیه السلام با حسن و حسین نزد

پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند. وقتی آن ها را در حال ضعف دید ناراحت شد و همگی به خانه فاطمه علیها اسلام آمدند، ایشان در محراب عبادت بود و شدیداً هم گرسنه. در این هنگام جبرئیل نازل شد و سوره هل اتی را بر پیغمبر خواند. (۲۶)

و يطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمنا و اسیرا(۲۷)

چرا این عمل حضرت فاطمه تا این حد در نظر خدا بزرگ می شود؟

سرش این است که: لوجه الله است. و خداوند در تاءید عملشان می فرماید:

انما نطعمکم لوجه الله.

همانا اطعام ها و ایثارگری های ما فقط و فقط برای خداست.

انسان گاهی کار خوب انجام می دهد تا به بهشت برود، این عمل ریایی نیست و قصد قربت نیر هست. یا کاری می کند تا به جهنم نرود. این هم برای خداست و ریا محسوب نمی شود. اما گاهی کاری می دهد که نظرش نه بهشت است و نه جهنم، بلکه آن عمل را به جا می آورد چون خدا راضی است. اگر انسان بتواند به این حد از کمال برسد مقام والایی را کسب کرده است.

در روز قیامت، عمل انسان را می سنجند و می بینند که سبک است و نجات بخش نیست. لذا یک عمل فوق العاده کوچکی را به آن ضمیمه می کنند که بسیار سنگین می شود، تا جایی که بهشت بر انسان واجب می گردد، به فرشتگان خطاب می شود که: این بنده من به خاطر گناهش از من خجالت کشید و قطره اشکی ریخت، و آن قطره اشک چون به خاطر من بود ارزش والا دارد و سنگین است.

در دل شب از

خواب برخاستن و یا الله، العفو و سبوح و قدس گفتن؛ آن نه برای رفع گرفتاری و رفتن به بهشت و ترس از آتش جهنم، بلکه فقط و فقط برای خشنودی و رضای خدا، بسیار مشکل است و توفیق می خواهد. انسانی چون امیرالمؤمنین علیه السلام می خواهد که بگوید: الهی ما عبدتک خوفا من نارک... (۲۸)

اگر مصمم شویم که ریشه ریا و تظاهر را از دل خود برکنیم مرتبه اول خلوص را پیمود و می توانیم گاهی به تاءسی از امیرالمؤمنین و حضرت زهرا اعمال خالص انجام دهیم.

چه زیباست که انسان گاهی به یاد آورد با چهره ای خجلت زده و شرمنده به سراغ خدا رود و لحظاتی با او خلوت کند و اشکی بریزد. و یا برای رضای او دل انسانی را به دست آورد. اگر کاری هم انجام می دهد برای جلب رضایت پروردگار باشد؛ نه نظر به بهشت داشته باشد و نه ترس از جهنم. اگر کسی بتواند به این مرحله برسد مطمئن باشد که همان اعمال خالصش هر اندازه هم که کوچک باشد او را به رستگاری می رساند.

هر کدام از ما از همین لحظه می توانیم برای کسب اخلاص تلاش کنیم؛ یعنی زمانی که از خانه قدم بیرون می گذاریم بگوییم: خدایا! برای خدمت به خلق تو می خواهم به اداره و محل کار بروم. و هنگامی که وارد محل کار شدی با خدایت پیمان ببندی که خدایا! برای رضا و خشنودی تو می خواهم با بندگانت - که ارباب رجوع من هستند. برخورد انسانی داشته باشم، و به خاطر تو می کوشم که مشکل انسان های

گرفتار را حل کنم. ابتدا فقط لفظ است و سپس کم کم لفظ در عقل رسوخ می کند و سرانجام به دل راه پیدا می کند پروردگار عالم عنایت و توجهش را شامل انسان می کند و اعمالش به تدریج رنگ اخلاص به خود می گیرد و در روز قیامت در صف دوستان و محبان امیرالمؤمنین علیه السلام قرار می گیرد.

علامه بحر العلوم علیه السلام روزی بالای منبر رفت؛ در حالی که بسیار شاد و خوشحال به نظر می رسید، در حضور شاگردانش ادعا کرد که: من توانستم ریشه ریا از دل بر کنم و خلوص را جایگزین آن گردانم، مدت ها بود که کم توفیق شده بودم، حال خواندن قرآن و نماز شب و راز و نیاز را نداشتم، یک حالت سستی در عبادت در وجود من ایجاد شده بود، از این وضع تعجب می کردم تا این که سرانجام خوابی دیدم و در خواب خطاب به من گفتند: شکت عنک عصفوره فی الحضرة؛ این حالتی که در تو به وجود آمده به خاطر این است که گنجشکی پیش خدا از تو شکایت کرده است.

از خواب بیدار شدم و به خاطرم رسید که چند روز قبل در حال رفتن بودم که دیدم بچه گنجشکی در دست بچه ای است و دارد با او بازی می کند و من در حالی که می توانستم آن بچه گنجشک را نجات دهم چنین نکردم و با بی تفاوتی از کنار آن گذشتم و با دیدن این خواب فهمیدم که آن سلب توفیق ها به خاطر این قضیه بوده است. بعد از بیداری، بسیار ناراحت و

متحیر

بودم که چه کنم، آن بیچه گنجشک که مرده است من چگونه آن اشتباه را جبران کنم؟! با یک حالت گرفتگی و پریشانی راهی صحرا شدم، اتفاقاً از عنایت خدا، دیدم که ماری در حال شکار بیچه گنجشکی است عصایم را بلند کردم و مار را متواری ساختم و بیچه گنجشک را از خطر نجات دادم، از زمین برداشته و نوازشش کردم، شب بعد در خواب دیدم که به من می گویند:

شکرت عنک عصفوره فی الحضرة؛

بیچه گنجشکی نزد خدا از تو قدردانی و تشکر کرد.

بعد از این خواب بود که آن حالت بی نشاطیم بر طرف شد.

نقل می کنند که یکی از بزرگان گفته است: جهت زیارت، به حرم مطهر امام حسین علیه السلام رفتم، همین طور که زیارت می خواندم داشتم با آن حضرت حرف می زدم؛ یعنی امام را می دیدم که ناگاه دیدم جوانی وارد حرم شد و رو به ضریح سلام کرد. امام حسین علیه السلام جوابش را داد و برای او تعظیم کرد اما خود جوان این صحنه را نمی دید و من ناظر جریان بودم، تعجب کردم، این جوان چه کرده که تا این اندازه مورد عنایت امام علیه السلام قرار گرفته است؟!!

جوان بعد از زیارت از حرم خارج شده و در حال رفتن بود که به دنبالش راه افتادم و در جای خلوتی از او پرسیدم: تو کیستی و چگونه به این مقام رسیده ای؟

گفت: کدام مقام؟

گفتم: وقتی به امام حسین علیه السلام سلام کردی آن حضرت جوابت را داد و برایت تعظیم کرد. معلوم است که تو مقامی والایی نزد خدا داری؛ چه کار خالصانه ای را

برای او انجام داده ای؟!!

جوان گفت: من بادیه نشین هستم، پدرم از من خواست که با دختر برادرش ازدواج کنم و من با این که میل باطنی به این ازدواج نداشتم تسلیم خواست پدرم شده و برای رضای خدا آن را پذیرفتم، در شب زفاف متوجه شدم که همسرم آنچه را که باید یک دختر داشته باشد ندارد و من به خاطر خدا پا روی نفسم گذاشتم و آبروی او را حفظ کرده و حیثیت او را نریختم. تا این که چندی قبل پدرم در حالی که قدرت و توان رفتن نداشت از من خواست که او را به زیارت امام حسین بیاورم، و من او را به دوش گرفته و به کربلا- آوردم. پدرم بعد از زیارت، از دنیا رحلت نمود، ساعتی قبل، او را دفن کرده و برای وداع با اباعبدالله علیه السلام به این جا آمدم.

آری، انسان کار را برای خدا و به خاطر رضای او به جا آورد آن چنان عزیز می شود که امام حسین علیه السلام برایش تعظیم می کند.

پرهیز از منت گذاری

امیرالمؤمنین علیه السلام منشور بسیار ارزشمندی به مالک اشتر و در واقع خطاب به سیاستمداران و حکومتگران و نیز تمام کسانی که به نحوی با ارباب رجوع سر و کار دارند نوشته است. این منشور، افتخاری برای عالم اسلام است که حتی آن را منشور سازمان ملل مقایسه کرده و به این نتیجه رسیده اند که این دو منشور از نظر محتوا و دقت در عدالت اجتماع با هم قابل قیاس نیستند؛ منشور سازمان ملل، منشوری است که متفکران دنیا از کشورهای مختلف بعد از

جنگ جهانی دوم گرد هم آمدند، دو سال فکر کردند و تلاش نمودند تا آن را نوشتند. اما امیرالمؤمنین آن منشور را زمانی نوشت که مالک اشتر سوار بر مرکب، و مهیای رفتن برای حکومت بود.

علی علیه السلام در این منشور به مالک اشتر می فرماید:

ایاک و المن علی رعیتک باحسانک... فان المن یبطل الاحسان؛ (۲۹)

مبادا هرگز با خدمت هایی که انجام دادی بر مردم، منت گذاری... زیرا منت نهادن پاداش نیکوکاری را از بین می برد.

انسان وقتی سیره اهل بیت علیهم السلام را مطالعه می کند می بیند که آن بزرگواران تلاش فراوان داشتند که چشم ارباب رجوع، و مستمندان و گرفتاران به چشم آنان نیفتد که در نتیجه خجالت بکشند، از این رو، همیشه سعی می کردند که در نیمه های شب به سراغ محرومان رفته و نیازهای آنان را برطرف کنند؛ به طوری که محرومان متوجه نمی شدند چه کسی است که به یاری آنان می شتابد. زمانی یاور و حامی شان را می شناختند که نعمت از دستشان می رفت.

علی علیه السلام با همه گرفتاری های حکومتی که دارد و از طرفی پیر هم شده، اما در دل شب، کوچه به کوچه، خانه به خانه می رود و به حل مشکلات مردم می پردازد؛ تا آن جا که وقتی می بیند پیرزنی نمی تواند هیزم حمل کند، از دستش می گیرد و آن را به خانه پیرزن می رساند. حتی در بعضی از موارد علی را نمی شناختند و زبان به گله می گشودند و اظهار نارضایتی از آن حضرت می کردند.

در تاریخ آمده است که: علی علیه السلام در حال راه رفتن

بودند که مشاهده کردند زنی مشک آبی بر دوش گرفته و به خانه اش می برد و در اثر خستگی و فشار زندگی، اظهار نارضایتی از حکومت علی می کرد. علی جلو رفت و مشک آب را از او گرفت و آن زن، نق زنان به دنبال علی حرکت می کرد. علی در حالی که می دید آن زن پشت سرش حرف می زند با این وصف، خود را معرفی نکرد، بلکه به منزل خود رفت و مقداری آرد و خرما و... تهیه نمود و به منزل آن زن آورد، و خطاب به زن بی سرپرست فرمود: هم می توانم نانوايي کنم و هم بچه داری، کدام را انجام دهم؟! زن گفت: تو بچه داری کن و من نان می پزم، علی بچه ها را بغل کرد و مثل باران اشک می ریخت، خرما در دهان بچه ها می گذاشت و آنان را نوازش می داد و مرتب به بچه ها می فرمود: علی را ببخشید، گویا درباره شما کوتاهی کرده است و... در این هنگام، زن دیگری آمد و دید که امیرالمؤمنین علیه السلام بچه داری می کند، با عجله تمام نزد زن رفت و گفت: این مرد را می شناسی؟ زن جواب داد: خیر، مشک آب به دوشم بود، خسته شده بودم، او آمد مشک آب را گرفت و کمک کرد و مقداری آرد، خرما و هیزم برایمان آورد.

زن همسایه گفت: این مرد، امیرالمؤمنین علیه السلام است؟ زن بی سرپرست بسیار شرمنده و ناراحت، آمد خدمت علی و شروع کرد به عذر خواهی کردن. اشک از چشمان علی سرازیر شد و

فرمود: من باید از تو عذر خواهی کنم، معلوم می شود در حق شما کوتاهی کرده ام.

همه ائمه معصومین علیه السلام چنین بودند. راوی نقل می کند که: در تاریکی شب از کوچه عبور می کردم دیدم شخصی در حالی که باری بر دوش حمل می کند نقش زمین شد، نزدیکش رفتم و دیدم که امام صادق علیه السلام است، و سفره نانی که بر دوش داشت پخش زمین شده است.

شخصی آمد خدمت حضرت رضا علیه السلام در خواست کمک مالی کرد، امام علیه السلام از مجلس بیرون آمد و راهی منزلش شد و هزار درهم برایش فرستاد و خودش به جلسه نیامد، آن شخص محتاج وقتی پول را گرفت و رفت، حضرت آمدند و در جلسه شرکت کردند. سؤال شد: یا بن رسول الله! چرا خودتان پول را بیاوردید؟ فرمود: نمی خواستم چشم او به چشمم بیفتد و خجالت بکشد. (۳۰)

در مورد دیگری نقل کرده اند که: کسی خدمت امام حسین علیه السلام آمد و گفت: حسین جان! من قرضی دارم و توان پرداخت آن را ندارم، و لذا فکر کردم که باید آبرو بفروشم تا قرضم را ادا نمایم، و این آبرو را به چه کسی بفروشم که بهتر از شما باشد! اینک نزد تو آمده ام تا این معامله را با تو انجام دهم.

امام حسین علیه السلام بسیار ناراحت و غمگین شد، از جای برخاست و به منزل رفت و پول آورد، اما هنگام دادن پول وارد اتاق نشد بلکه در را کمی باز کرد و دست مبارک خود را به طرفش بردند و فرمودند: لازم نیست آبرو بفروشی، مثل این که

اصلا پولی به تو نداده ام. و هنگام پول دادن نگذاشت که چشم او به چشمش بیفتد.

ممکن است به ذهن بسیاری از افراد، خطور کند که: امامان ما در تاریکی شب و یا غیر مستقیم به بیچارگان، رسیدگی می کردند تا ریا از آنان سر نزد، اما به یقین می توان گفت که قضیه این نیست، زیرا یا درباره آن بزرگواران معنا ندارد، بلکه می خواستند که طرف مقابل خجالت نکشد.

گاو نه من شیر نباشیم برادر و خواهری که مسئولیتی را پذیرفته ای، کار از باب رجوع را به فردا و فرداها موکول نکن، اگر در ساعت اداری رجوع کرده، وظیفه تو است که گره از کارش بگشایی، و اگر خارج از ساعت اداری است، بزرگواری کرده و مشکلتش را حل نما، و مواظب باش که منت نگذاری.

در میان عوام مشهور است که می گویند: بعضی گاو نه من شیر هستند؛ بعضی از گاوها شیر زیادی می دهند، اما وقتی که می خواهی شیر را از زیر پستانش برداری یک لگد می زند و همه شیرها را به زمین می ریزد! کسی؟ کاری و خدمتی برای شخصی انجام می دهد و منت بر سرش می گذارد همانند گاو نه من شیر است که زحمتش را کشیده و وظیفه اش را انجام داده، اما با یک منت همه را نابود کرده است. فرق گاو با انسان منت گذار، این است که: گاو فقط نتیجه و حاصل زحمتش را نابود می کند اما انسان با منت گذاشتن، علاوه بر این که پاداش عملش را باطل و نابود می کند، مرتکب گناه نیز می شود، منت گذاشتن، اجر و ثواب را حبط و محو می کند.

مسلمانان نباید کارهای خوب خود را به رخ دیگران بکشند و منت بر سر آنان بگذارند، که مثلا من برای به ثمر رسیدن انقلاب فدا کاری کردم، جان فشانی نمودم، زندان رفتم و... احترام خانواده معظم و عزیز شهدا و مفقودین و هم چنین جانبازان و آزادگان بر همه ما واجب

و لازم است و آنان افتخاری برای جامعه ما هستند، آنان نیز باید مواظب باشند که بر دیگران منت نگذارند که اگر چنین کنند اجر و ثواب خود را حبط کرده و شهدا را از خودشان ناراحت خواهند نمود و در نتیجه گناه بزرگی در نامه عملشان ثبت خواهد شد.

پرهیز از عجب

یکی از صفات رذیله و زشتی که ما همگی باید از آن دوری بجوییم و مواظب باشیم که با متصف شدن به آن اعمال خود را حبط نکنیم عجب است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: عمل خود را بزرگ حساب نکنید که اگر چنین نمودید، نور حق از آن عمل می رود. و به فرموده قرآن چنین عملی مربوط به جهنم است، هم خود عمل و هم صاحبش.

علمای علم اخلاق نسبت به عجب، حساسیت خاصی داشته و بر اجتناب از آن پافشاری بسیاری نموده اند:

فرق عجب و ریا

فرق میان عجب و ریا این است که:

ریا در عمل است؛ یعنی انسان عمل را در ظاهر برای خدا انجام می دهد اما در واقع و حقیقت برای تظاهر و نشان دادن خود است تا این که به او اعتماد و او را آدم خوبی حساب نمایند.

اما عجب یعنی عمل را بزرگ دیدن و به آن بالیدن، کاری که انجام می دهد آن کار در نظرش بزرگ جلوه کند.

رسول گرامی و امامان علیه السلام ما در شب ها گریه ها داشتند و از خدا طلب عفو و بخشش می کردند. دعای کمیل از اول تا آخر، آه و ناله است، سر تا پایش گریه و اقرار به تقصیر است. این حالت که برای پیامبران و معصومین رخ می دهد به خاطر همین است که عبادت خود را نمی بینند، هر چه عمل می کنند باز خود را قاصر دانسته و عملشان را هیچ می دانند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

دو نفر وارد مسجد شدند که یکی فاسق بود و دیگری صدیق (۳۱)، وقتی از مسجد بیرون آمدند، فاسق، صدیق شده

بود و صدیق، فاسق. زیرا فاسق به خاطر گناهانش اشک ریخت و اظهار ندامت و پشیمانی از گذشته کرد، اما صدیق به عمل خودش افتخار کرد و به خود بالید و عملش در نظرش بزرگ جلوه نمود و در نتیجه از آن درجه صدیقی سقوط نموده و فاسق گردید. (۳۲)

شخص گناه کار، اگر واقعا برای تقصیرش بنالد و تلاطم درونی پیدا کند نه تنها فسقش زایل می شود که به مقام بلند و والایی نیز می رسد، پرونده سیاهش بسته و پرونده درخشانی برایش باز می شود.

الا من تاب و امن و عمل عملا صالحا فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات (۳۳)

به عکس، اگر کسی خود را گناه کار و مقصر نداند و به اعمالش بنازد و از خود راضی باشد، از مقام صدیقی به فسق سقوط می کند، گویی که اصلا عملی را انجام نداده است.

سلمان فارسی و مبارزه با عجب

انسان وقتی درباره مقام و منزلت حضرت سلمان فکر می کند این سوال به ذهنش خطور می کند که سلمان در درجه منا اهل البیت رسید و هیچ کدام از اصحاب رسول گرامی به این درجه نائل نشدند؟

امام صادق علیه السلام می فرماید: سلمان نه درجه از ایمان را پیمود و بسیاری از اصحاب خوب رسول گرامی حتی یک درجه از آن را نپیمودند. سلمان به مقامی رسید؟ ابوذر و مقداد و... هم به آن مقام نرسیدند؛ او از اصحاب رزم نبود؛ یعنی به جبهه می رفت و در جنگ شرکت می کرد، اما همانند مالک و عمار در رزم آوری شهره نیست و تاریخ برای ما نقل نکرده است.

حضرت سلمان در زمان خلیفه دوم به استانداری مدائن منصوب شد

وی اجازه ولایی امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز داشت و خدمات شایسته و فراوان کرد. نوشته اند که وقتی سلمان از دنیا رفت امیرالمؤمنین علیه السلام از مدینه به مدائن آمد و او را غسل و کفن نمود.

من وقتی فکر می کردم که چرا سلمان رحمه الله به این مقام رسید، به جمله ای بسیار مهم - که برای جلسه ما هم خیلی مفید است - برخوردم و آن این که راوی نقل می کند که: هنگام مرگ در بالین سلمان بودم دیدم که گریه می کند، گفتم: آقا! چرا گریه می کنی؟ تو که به درجه منا اهل البیت رسیده ای و بعد از مرگ وارد بر رسول الله و اهل بیت می شوی؟ سلمان در جوابم فرمود: روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله به یادم آمد و مرا متقلب کرد، که فرمود:

نجا المخفون و هلك المتقلون؛ (۳۴)

سبک باران رستگاران و سنگین باران در هلاکت.

راوی ادامه می دهد که: به ساختمان آقای استاندار (سلمان) نظر کردم و دیدم که استانداری او یک مغازه کرایه کرده است و آن جا، هم محل کارش است و هم منزلش. (معلوم می شود زن و بچه نداشته یا آنان را پیش خود نبرده است). دیدم یک پوستینی انداخته و روی آن خوابیده است که این پوستین، هم فرش او است و هم رختخوابش. یک کاسه گلی دارد که در غذا خوردن از آن استفاده می کند و یک آفتابه گلی برای تطهیر و وضویش. یک قلم و دوات هم برای خدمت کردن به جامعه اش. با این وضع و حالش می نالد

و می گوید سنگین بارم، سنگین بارم.

سلمان باید به درجه منا اهل البیت برسد چرا که عجب ندارد، اگر چه تمام عمرش را عبادت کرده و بنده مطیع خدا بوده، اما باز خود را مقصر می داند.

ایستگاه خطرناک

در روز قیامت چندین گردنه است بازرسی وجود دارد؛ یعنی زمانی که انسان وارد صف محشر می شود باید در هفتاد مورد حساب و کتاب پس بدهد. یکی از ایستگاه ها خطرناک است و آن ایستگاه مرصاد نام دارد. در این ایستگاه، بازرسی کننده خود خداوند است.

ان ربك لبالمرصاد(۳۵)

آیه مذکور دو معنا دارد:

۱- خداوند در کمین گاه تو بوده و ناظر اعمال تو می باشد؛

۲- در روز قیامت حساب و کتاب تو که مربوط به حق الناس است با خداست و خداوند قسم خورده است که به عزت و جلالم سوگند از حق الله ممکن است بگذرم اما از حق الناس نخواهم گذشت.

علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: خدایا پناه می برم به تو از پلیس راه دوم مرصاد، که حتی اگر خاری در دست رفته باشد از آن هم سوال می کنی که آیا این خار از درخت خودت بود یا از درخت دیگری.

آری، از این پلیس راه نمی گذرند جز سبکبارها، بابا طاهر عریان حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را این گونه به شعر در آورده است:

موی چون اشتری قانع به خارم

خورم خاری خرواری به بارم

با این خرج قلیل و بار سنگین

هنوز در روی صاحب شرمسارم

سعدی نیز بسیار عالی سروده است:

یکی قطره باران زابری چکید

خجل شد چو پهنای دریا بدید

می گوید: قطره بارانی به دریا افتاد و خود را در مقابل

دریا و عظمت آن کوچک دید و با خود گفت: آن جا که دریا است من نیستم، یک قطره در مقابل دریا چیست؟! از آن جا که خود را کوچک شمرده و عملش را ناچیز دید سرانجام همین قطره داخل دهان صدف افتاد و در و لؤلؤ شد.

آری خود را نیست حساب کرد و هست شد.

چه خوب است که انسان همیشه اعمال خودش را با اعمال علی علیه السلام مقایسه کند، علی علیه السلام بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله - آن ۲۵ سالی که خانه نشین بود - بیکار نشست و همواره کارش خدمت به خلق خدا بود؛ در این دوران ۲۵ ساله، علی علیه السلام ۲۶ باغ نخلستان برای فقرا درست کرد و برای هر یک از آن باغ ها قناتی حفر نمود.

قنبر می گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از قنات ها - که کم آب بود - در حال کندن چاه بودند. هنگام ظهر از قنات بیرون آمدند نماز خوانده و بعد از نماز فرمودند: قنبر! نهار چه داری؟ گفتم: یا علی! کدوی پخته، علی علیه السلام دستان مبارکش را با آبی که از چشمه بیرون می آمد شستند و فرمودند: غذا را بیاور: قنبر می گوید: علی کدوی پخته را می خوردند و زیر لب این کلمات را زمزمه می کردند که: لعنت خدا باد بر آن کسی که به خاطر شکم به جهنم رود؛ شکمی که می توان آن را با نان جو و کدوی پخته سیر کرد.

علی کدوی پخته را خورد و برای کندن قنات، داخل چاه رفت، کلنگ، آقا در حال

کندن به سنگی خورد و آب فوران کرد و دیگر نتوانست کارش را ادامه دهد، از چاه بیرون آمد، دیدم محاسن مبارکش گل آلوده است. در این هنگام بود که بستگان و خویشان علی در حالی که هنوز از چاه بیرون نیامده بود، یک پایش این طرف چاه و پای دیگرش را در آن طرف چاه قرار داشت چشمش به خویشان و اقوامش افتاد، فرمود: قنبر قلم و دوات بیاور. قنبر می گوید رفتم و قلم و دوات آوردم آقا در کنار همان چاه رو به قوم و خویشان کرده و فرمودند: چشم داشتی به این چاه نداشته باشید، این چاه و قنات مال فقرا و بیوه زنان است؛ مال یتیم ها است. در همان حال، قنات را برای مستضعفین وقف کردند و از چاه بیرون آمدند. (۳۶)

راوی می گوید: بعد از ظهر در حالی که آفتاب گرم و سوزان بود از خانه بیرون آمدم، دیدم علی در وسط آفتاب ایستاده است، جلو رفتم و عرض کردم: یا علی! همه در استراحتند شما هم استراحت کنید، در این گرمای سوزان چرا این جا ایستاده ای؟ فرمود: می ترسم شخصی مشکلی داشته باشد و خجالت بکشد در خانه ام را بزند.

راوی می گوید: در همین حال، زنی آمد خدمت علی و فریاد بر آورد: یا علی! به فریادم برس. حضرت فرمود: چه شده است؟ گفت: شوهرم مرا از خانه بیرون کرده است.

امیرالمؤمنین به طرف خانه آن زن راه افتاد و فرمود: بیا برویم شما را آشتی دهیم. زن راه افتاد آمد پشت در! علی در زد، جوان بی ادبی پشت در آمد - هم از

لحاظ لباس بی ادب بود و هم از لحاظ گفتار - امیرالمؤمنین سلام کرده و با زبان خوش فرمودند: این زن است و زیر دست تو است باید به او خدمت کنی و دلش را به دست آوری، چرا در این هوای گرم از خانه ات بیرون رانده ای؟ جوان عصبانی شده رو به زنش کرد و گفت: شکایت را نزد نامحرم برده ای؟ اگر به خانه بیایی آتشت خواهم زد.

علی وقتی این جمله را شنید پیراهن جوان را گرفت و به او سختی کرد. جوان در این گیر و دار علی را شناخت، به التماس افتاد، آقا! اشتباه کردم دیگر تکرار نمی کنم و... علی علیه السلام رهایش کردند و فرمودند: توبه ات این است که با همسرت سازش کنی.

آری، همه در استراحتند اما علی علیه السلام به فکر دیگران است، اما با این حال، از قصور و تقصیرش می گوید، می نالد و غش می کند. هزار رکعت نماز می خواند ولی باز فریاد و ناله اش بلند است؛ از خوف خدا به حالت اغما می افتد و از صدای ناله اش نه اهل خانه که دیگران بیدار می شوند.

اگر خدای نکرده شیطان وسوسه ای کرد و خواست شما را از راه عجب به جهنم بکشاند علی را به یاد آورید و خود را با او مقایسه کنید، خواهید دید که کارهای شما در مقابل کارهای علی ذره و قطره ای است در مقابل دریا. اگر می خواهید سیر و سلوکی داشته باشید، اگر می خواهید به رستگاری برسید، اگر می خواهید اهل بهشت شوید باید دو چیز را در نظر داشته باشید:

خلوص و یک رنگی بر زندگی، بر کار اداری و خلاصه بر تمام اعمال شما حاکم باشد.

۲- مواظب باشید که شیطان با عجب، شما را به انحراف نکشاند.

البته بدیهی است کسی که خدمت به خلق خدا کند، کسی که نماز شب بخواند و یا هر عمل نیک دیگر انجام دهد خوشحال می شود، تنها چیزی که هست این که: انسان نباید به عمل خود ببالد و آن را بزرگ بیند.

ویژگی های مدیران موفق

هر جامعه ای هر چند که کوچک باشد - مانند جمعیت یک خانواده - اگر بخواهد متشکل و منظم باشد، باید رئیس و سرپرست داشته باشد، در غیر این صورت، بی نظمی و هرج و مرج در آن جامعه حاکم می شود.

قرآن کریم نیز این مطلب را پذیرفته است؛ منتها به این تغییر، بلکه به تغییرهای مختلف دیگر بیان فرموده است، مثلاً - به جای ریاست کلمه قوام به کار می برد و می فرماید:

الرجال قوامون على النساء (۳۷)

مردان، سرپرست زنان هستند.

و این شاید به دو دلیل باشد: یکی تعقلی تر بودن مردم و سختی پذیرش. و دیگری عهده داری نفقه اهل خانه.

بنابراین، ریاست و سرپرستی، یک امر عقلایی بوده و اسلام آن را پذیرفته است؛ یعنی بودن رئیس و سرپرست در هر اداره و تشکیلاتی ایجاد نظم و به وجود آوردن تشکل، تنها وجود رئیس کافی نیست بلکه افراد تحت امر یک فرمانده و افراد زیر دست یک رئیس، باید اطاعت پذیری داشته باشند و از او پیروی کنند؛ اما رؤسا و مدیران باید ویژگی هایی داشته باشند تا در کار خود موفق باشند که در این جا برخی از آن ها را بر

۱- تخصص و تعهد

درباره طالوت و جالوت در قرآن کریم آمده است که: جنگی بین حق و ناحق اتفاق افتاد، و از پیامبر آن زمان خواسته شد که رئیس و فرماندهی برای لشکر تعیین کند. آن پیامبر از خداوند خواست تا فرمانده ای معرفی نماید، پروردگار عالم جوانی را برای فرماندهی لشکر برگزید. مردم اعتراض کردند که این جوان است و مناسب فرماندهی و ریاست نیست. آن پیامبر از سوی خداوند به مردم اعلام کرد که این جوان، دو صفت دارد تخصص و تعهد:

از این قرآن، به خوبی می فهمیم که این دو صفت ویژگی اولیه یک مدیر موفق است.

۲- ایجاد مواسات

این شرط، بسیار مهم است، و باید همگی سعی کنیم در خانه، اداره و یا در هر جای دیگر باز زیر دستان خود مدارا نموده و با آنان مثل یک رفیق صمیمی و برادر برخورد کنیم و قانون مواسات بین ما حاکم باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر می فرماید:

ای مالک! فرماندارها و فرماندهان لشکر تو باید از افرادی باشند که مواسات بر وجود آنان حاکم است. (۳۸)

مواسات، قانون بسیار مهمی است، و کپی شده از عالم تکوین است. مواساتی که اسلام دارد از عالم تکوین نشأت گرفته است. انسان اعضای مختلفی دارد: پا، دست، چشم و... در بین اعضا، سر به منزله رئیس است در بدن. لذا می گویند: سر انسان از اعضای رئیسه است. بین سر و بقیه اعضای بدن قانون مواسات و برابری حاکم است و سر هیچ گاه تحمیل کننده بر بقیه اعضای بدن نیست و با آنان مستبدانه برخورد نمی کند.

سعدی علیه الرحمه بسیار عالی سروده است که:

آدم اعضای یکدیگرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی

نشاید که نامت نهند آدمی

این شعار برگرفته از روایات است؛ مرحوم کلینی حدود پنجاه روایت در این زمینه در جلد دوم اصول کافی آورده است. این همان قانون مساوات است؛ یعنی اگر خاری به پا فرو رود مثل این است که به چشم فرو رفته باشد، نه تنها پا ناراحت است که دیگر اعضا نیز با پا همناله می شوند. این جاست که فعالیت همگانی برای نجات پا شروع می شود، و رئیس بدن، یعنی سر به دست، چشم مغز و... فرمان می دهد تا با دقت تمام آن تیغ و خار را از پا در آورند. هیچ یک از اعضا بی تفاوت نبوده و خود را کنار نمی کشند، بلکه سر - که رئیس بدن است - می گوید: درد پا درد من است، لذت و خوشحالی پا لذت و خوشحالی من است. دستور اسلام در عالم تشریح نیز چنین است، و مسلمانان باید چنین باشند.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

من اءصبح ولم یهتّم باءمور المسلمین فلیس بمسلم؛ (۳۹)

کسی که صبح کند و به امور مسلمانان، همت نوزد، مسلمان نیست.

۳- منطقی بودن

یکی دیگر از ویژگی های مدیر موفق این است که رئیس و مسئول با استدلال و منطق به میدان کار وارد شود نه با زور و قلدری. البته ممکن است با زور و تحمیل تشکل به وجود بیاید اما به قول شیخ الرئیس بوعلی سینا رحمه الله چنین نظمی دوام و استمرار نخواهد داشت. شما اگر سنگی را به وسیله زور

و نیروی بازو به طرف بالا پرتاب کردید، آن سنگ به اندازه زور و بازوی شما بالا خواهد رفت و بیش از آن ادامه نخواهد یافت، و سرانجام به طرف پایین خواهد آمد.

طبق فرموده قرآن، اگر پدر، مادر و رئیسی بخواهد نظرش را بر زیر دستانش تحمیل کند نه تنها پیشرفتی ندارد که آنان را عقده ای بار خواهد آورد. لذا اگر تند خویی و خشونت به میان آمد انسان به جای گرفتن نتیجه مثبت، با سرعت تمام به سوی ضد مطلوب خود می رود.

امام حسین علیه السلام سخنی دارد که باید پدران و مادران در خانه، و مسئولان در اداره، آن را با آب طلا بنویسند و در اتاقشان نصب کنند و آن این که امام علیه السلام فرمود:

من هاول امرأ بمعصیه الله کان اءفوت لما یرجوا... (۴۰)

اگر کسی از راه گناه و خلاف چیزی را به دست آورد، مسلماً امید او قطع می شود و به ضد مطلوب خود می رسد.

۴- پرهیز از تندخویی

رئیس تندخو و نامهربان، گذشته از این که در مسند مدیریت ناموفق بوده و شکست می خورد، مصیبت فشار قبر را نیز برای خود خریده است.

معاذ، جوان پاک و خوبی است، جبهه رفته و برای اسلام پیکارهای فراوان نموده است، زمانی که از دنیا رفت فرشتگان به قدری در تشییع جنازه اش شرکت نموده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: زمین در تشییع معاذ از ملائکه پر شده است. رسول گرامی اسلام در تشییع و غسل و کفنش شرکت کردند، و با دست مبارک خود بر قبر گذاشتند، اما زمانی که قبر را با خاک پر

نموده و روی آن را پوشانیدند، پیامبر رو به اصحاب کرده و فرمودند: قیر چنان فشاری به معاذ داد که استخوان های سینه اش در هم شکست، اصحاب تعجب کردند و پرسیدند: یا رسول الله! معاذ که انسان خوبی بود. پیامبر فرمود: آری، آدم خوبی بود، بهشت هم می رود، اما در خانه با زیر دستانش رفتار تندی داشت و تندخو بود.

۵- سعه صدر

دریا دلی و سعه صدر، از صفات لازم یک مدیر است. با این ابزار است که مسئولان و مدیران می توانند با حوادث رو به رو شوند و مشکلات مردم را درک کنند. از همین روست که امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آله الریاسه سعه الصدر؛ (۴۱)

ابزار ریاست، سعه صدر است.

مسئول و رئیس، در اثر زیادی ارباب رجوع و سختی کار، و بد بودن افراد زیر دست هر چه که خسته و عصبانی باشد باز نمی تواند بد اخلاقی کند و از مرز اعتدال خارج شود و برخورد خشن و نامناسب با ارباب رجوع داشته باشد و در نتیجه، کار خوب و خدمات گذشته اش را حبط و نابود کند.

ممکن است کسی که یک سال خدمت به جامعه و انقلاب کند اما از طرفی دل مسلمان و مؤمنی را بی جا بیازارد، که در این صورت، آن یک سال خدمت و عبادت - هر چه بالا باشد - باز در مقابل آن گناه نمی توانند قد علم کند؛ چرا که اهانت به مسلمان، جنگ با خداست:

من اهان ولیا فقد بار زنی بالمحاربه؛ (۴۲)

عزیزان! به خاطر داشتن میز ریاست یا معاونت، مغرور نشوید و خود را گم نکنید، این عنوان ها همه هیچ است.

یکی

از کرامت های بزرگ رهبر عظیم الشان انقلاب همین است که: من بعضی از اوقات وقتی خدمت ایشان می رفتم همان تلافی ها و همان نگاه هایی را می دیدم که در سال های ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ دیده بودم و ذره ای تفاوت نکرده بود.

روزی حضرت امام قدس سره به شهید رجائی، خدمت گذار صمیمی، صادق و وارسته ملت فرمود:

آقای رجائی! این ریاست جمهوری چیزی نیست که انسان به واسطه آن گول بخورد!...از کجا معلوم من و تو تا یک ساعت دیگر زنده باشیم و بخواهیم به ریاست جمهوریمان بناییم.

نتایج سعه صدر

قسمت اول

هنگامی که حضرت موسی علیه السلام مبعوث به رسالت شد خداوند خطاب به او فرمود:

اذهب الی فرعون انه طغی (۴۳)

ای موسی به سوی فرعون برو که او به سرکشی برخاسته است.

در این جا حضرت موسی نگفت، خدایا یک لشکر مجهز و یا قدرت و مکتب به من عطا کن! بلکه گفت: خدایا! سعه صدر به من عنایت فرما:

رب اشرح لی صدری ویسر لی امری و احلل عقده من لسانی یفقهوا قولی (۴۴)

موسی گفت: پروردگارا! سینه ام را گشاده گردان و کارم را برای من آسان ساز و از زبانم گره بگشای تا سخنم را بفهمند.

این ترتب و پشت سر آوردن به ما می فهماند که اگر کسی دریا دل باشد کارها بر او آسان می شود و اگر کسی سعه صدر داشته باشد، اراده اش قوی می گردد. وقتی اراده اش قوی شد تسلط بر اعصاب پیدا می کند و در نتیجه با آرامش و حوصله حرف می زند. و با مراجعه کنندگانش برخورد منطقی می کند و آنان را راضی و خوشحال راه می

به جرات می توان گفت که تاءثیر سعه صدر، از هر قدرت و مکنتی و از هر لشکر مجهزی برای انسان بیشتر است، در روان شناسی معیاری وجود دارد به نام قانون فشار که اگر بخواهند شخصیت و سعه صدر و تسلط بر اعصاب کسی را ارزیابی کنند تا کار و پست کلیدی را به او محول کنند، ابتدا او را با قانون فشار، آزمایش می کنند. نحوه امتحان هم به این صورت است که: او را در جای ناراحت کننده و آزار دهنده ای می نشانند و یک لامپ قوی در مقابل چشمانش روشن می کنند؛ به طوری که از نظر جسم او را صد در صد ناراحت می کنند، سپس دو یا سه نفر با او مشغول حرف زدن می شوند، ابتدا سؤال پیچش می کنند و هنوز یک سؤال را جواب نداده سوال دوم و سوم و...، خطاب به او شروع می کنند به حرف های رکیک و تند و تمسخرآمیز، تا جایی که از نظر روحی نیز صد در صد عصبانی اش می کنند،

در چنین وضعی شخص سه حالت پیدا می کند:

- ۱- به هیچ وجه کنترلش را از دست ندهد؛ یعنی بر اعصابش مسلط باشد و هیچ اثری جسمی و روحی روی او نگذارد.
- ۲- کنترل خود را از دست بدهد، به گریه بیفتد و بدنش بلرزد و هم چون انسان های ترسو و وحشت زده باشد.
- ۳- انسانی است وسط، نه آن چنان شجاع و با شهامت که هیچ اثر جسمی و روحی در وجودش نگذارد و نه آن چنان ترسو و بزدل که وحشت زده باشد و بلرزد،

بلکه حالتی بین این دو است؛ یعنی خود خوری می کند، ناراحت می شود اما خود باخته نمی شود، همه را در دل نگه می دارد و چیزی نمی گوید.

روان شناسان می گویند: نمره انسان های قسم اول بیست است. گروه دوم رفوزه هستند و نمی توان کارها و پست های کلیدی را به آنان واگذار نمود. گروه سوم هم نمره متوسط دارند؛ به این گروه نیز نمی توان کارهای حساس را محول کرد.

این قانون، قانون بسیار خوبی است. بهتر از این، معیاری است که امیرالمؤمنین علیه السلام برای ما تعیین کرده و فرموده است که:

اله الریاسه سعه الصدر؛(۴۵)

وسیله و آلت ریاست و سرپرستی، دریا دلی است.

همان طور که اگر یک منشی قلم نداشته باشد نوشتن برایش ممکن نیست، و یک آهنگر چکش و یک نجار تیشه نداشته باشند کارشان تعطیل می شود، یک رئیس نیز اگر سعه صدر نداشته باشد می تواند ریاست کند. مخصوصا در جمهوری اسلامی گرفتاری مهمی که هست این که توقع مردم بالا رفته، که بسیاری از آن توقعات بی جا است و شما باید در مقابل این توقعات و انتظارات از خود خونسردی نشان دهید؛ به طوری که وقتی ارباب رجوع از اتاق شما بیرون می روند در اثر سعه صدر، خوش زبانی و استدلال و منطق شما راضی و خوش بین باشد.

اگر برای به دست آوردن سعه صدر تلاش نکنید نه در پست و مقام موفق می شوید و نه در زندگی. اولین مصیبتی که برای خودتان به وجود می آید ضعف اعصاب است. اگر اعصاب شما ضعیف شد، هم دنیایان به خطر می افتد و

هم آخرتتان، در نتیجه نه دنیا خواهید داشت و نه آخرت.

رمز پیروزی مردان بزرگ و رهبران انقلاب های سرنوشت ساز، همین تسلط و سعه صدر بوده است، نگاهی گذرا به زندگانی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نشان می دهد که سعه صدر و دریا دلی، یکی از رموز موفقیت آن حضرت بوده است و قرآن نیز در سوره انشراح به این نکته اشاره می فرماید:

الم نشرح لك صدرک

مدیران و کارمندانی که در پشت میز نشسته اند، باید بدانند که حل مشکل مردم به دست آن هاست، و می توانند با رفتار و کردار اسلامی و سعه صدر مبلغ انقلاب باشند و اتاق اداره شان را مرکز تبلیغ کنند.

نقل می کنند که: مرجع بزرگ، مرحوم حاج سید ابوالحسن اصفهانی علیه السلام نامه هایی که به دستش می رسید می خواندند - اگر چه این کار برایش مشکل هم بود - و آن نامه هایی را که فحش و ناسزا بود جمع می کرد و در هر ماه یک دستمال از آن ها را بسته و برای این کسی از متن آن ها آگاهی پیدا نکند خودش شخصا می برد و در آب جوی می ریخت.

اگر کسی بخواهد به چنین نامه هایی جواب بدهد؛ یعنی مثل آنان فحش بنویسد، او هم می شود مثل فحش دهنده پاداش بدی را به خوبی بده، نه به بدی اگر کسی به شما بدی کرد شما باید به او خوبی کنید.

ءحسن الی من ءساء الیک؛ فان المسی ء یجزیه اساءته؛ (۴۶)

به کسی که به تو بدی می کند خوبی کن، زیرا آدم بد به جزای عملش خواهد

اگر می خواهید کسی را که به شما بدی کرده است بکوبید، با او با عطف و مهربانی برخورد کنید و به دست مکافاتش بسپارید، مطمئن باشید که اگر بدی او زیاد شد و از حد گذشت، به جزای عملش خواهد رسید.

مرحوم شهید ثانی علیه السلام در منیه المرید این روایت را آورده و قضیه ای هم برایش نقل می کند و می فرماید: کاسبی بود ساده لوح که هرگاه حاکم وقت از رو به روی مغازه اش می گذشت، او می آمد و در مقابل حاکم می ایستاد و می گفت: اءحسن الی من اءساء الیک؛ فان المسیء یجزیه اساءته (۴۷)

و این سخن از آن جا که از دل بر می خاست بر دل می نشست و بر حاکم تاءثیر می گذاشت، تا این که روزی همین کاسب مقامی در حکومت پیدا کرد و بعد از آن به طور آزاد و بدون ممانعت نزد حاکم می آمد و همین جمله را برایش می خواند. این جا بود که حسادت اطرافیان چاپلوس و حسود برانگیخته شد و گفتند: این کاسب چرا باید نزد حاکم این همه قرب و منزلت داشته باشد و...

سرانجام یکی از آنان نزد حاکم رفت و سعایت و وسوسه را آغاز کرد و به حاکم گفت: این کاسب که این همه مورد لطف و عنایت تو است سر کوچه ها می نشیند و از تو عیب جویی می کند و می گوید: دهان حاکم بوی بد می دهد و... از نزد حاکم که بیرون آمد، نزد کاسب رفت و او را به میهمانی دعوت کرد و آن روز مقداری سیر داخل

غذا ریخت و به کاسب داد. کاسب هم به خاطر خوردن سیر راه رفتن به خدمت حاکم منصرف شد، اما آن مرد حسود ترغیب و تشویقش کرد که: رفتنت مانعی ندارد، برو منتهی نزدیک حاکم نایست و از دور با او سخن بگو، کاسب ساده لوح پیشنهاد او را پذیرفت و رفت، با مقداری فاصله از حاکم ایستاد و گفت: احسن الی من اساء الیک حاکم که از دست کاسب عصبانی بود گفت: بیا نزدیک تر، کاسب جلو رفت، اما دستش را جلوی دهانش گرفت، و این جا بود که حاکم در مورد حرف های حسود به یقین رسید. رسم حاکم بر این بود که هر وقت می خواست به کسی جایزه ای بدهد، با دست خودش می نوشت، لذا نامه ای نوشته و داخل پاکت گذاشت و به کاسب داد، که در آن به جلااد نوشته بود: به محض رسیدن نامه، حامل آن را کشته و پوستش را از گاه پر کن و برای من بفرست، کاسب خیال کرد که حاکم برایش جایزه ای نوشته، با خوشحالی بیرون آمد و در این حال آن سعایت کننده و حسود بیرون در کاخ ایستاده بود و هر لحظه منتظر بود که حاکم حکم قتل کاسب را صادر کند، وقتی کاسب را دید که خوشحال است پرسید چه شده؟ کاسب جواب داد: اتفاقا حاکم امروز برایم جایزه ای نوشت و... حسود بدبخت خیال کرد که حتما جایزه مهمی است، گفت: جایزه ات را ندیده می خرم مثلا به ده هزار تومان، کاسب حاضر نشد بفروشد و گفت: جایزه من است! نمی فروشم. حسود قیمت را بالا برد

تا این که کاسب را راضی کرد که بفروشد، لذا پاکت نامه را گرفت و رفت و از خوشحالی در پوست خود نمی گنجید و تصور می کرد که جایزه با ارزشی را از چنگ کاسب در آورده و سود فراوان کرده است. وقتی نزد جلاد رسید نامه را داد و جلاد آن را باز کرده و خواند. دید که در آن نوشته است: سر حامل نامه را بریده و پوستش را کنده و پر از گاه کن و نزد من بفرست

مرد حسود وقتی از محتوای نامه آگاه گشت فریادش بلند شد که: نامه مال من نیست، فردی که باید کشته شود من نیستم و... اما آنچه به جایی نرسید فریاد بود!

روز بعد طبق معمول کاسب به دربار آمده همان سخن هر روز را تکرار کرد. حاکم تعجب کرد که این کاسب باید با پوست پر از گاه نزد من می آمد، قضیه از چه قرار است؟ پرسید نامه را چه کردی؟

کاسب گفت: دادم به فلانی در مقابل فلان قدر پول.

حاکم در حالی که همچنان عصبانی بود گفت: چگونه جرات می کنی که بر سر کوچه ها بنشینی و پشت سر من حرف بزنی و برایم عیب درست کنی؟!

رنگ چهره کاسب تغییر کرد و گفت: جناب حاکم! تو مرا به مقام رساندی، به من محبت های فراوان کردی، چگونه می شود که از من چنین خطایی سر بزند؟!

حاکم پرسید: پس چرا روز گذشته وقتی آمدی در فاصله دور ایستادی و دستت را جلوی دهانت گرفتی؟

کاسب ماجرای مهمانی و سیر خوردنش را برای حاکم تعریف کرد. در همین حال بود که پوست پر از گاه آن حسود

و تمام را آوردند!

شهید رحمه الله از این داستان چنین نتیجه می گیرد که: اگر کسی به تو بدی کرد تو خوبی کن که آدم بد، سرانجام به سزای اعمالش خواهد رسید. (۴۸)

آری، جا دارد؟ این آیه را هر روز بخوانیم و با خود زمزمه کنیم که:

رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقده من لسانی یفقهوا قولی (۴۹)

۶- قاطعیت

انسان وقتی شرح زندگی افرادی که در دنیا پیروز و موفق بوده اند را می شنود و یا درباره آنان مطالعه می کند به این نتیجه می رسد که پیروزی و موفقیت این گروه، مرهون قاطعیت آنان است.

منظور از قاطعیت تشخیص وظیفه، تشخیص راه رسیدن به هدف، جدیت در گفتار و ایمان به پروردگار عالم است، اگر کسی این چهار صفت را دارا باشد قاطعیت دارد.

بنابر این، اگر کسی بخواهد کاری انجام دهد و به هدف برسد، ابتدا باید هدف را در نظر بگیرد و آن را به خوبی تشخیص بدهد، سپس راه آن را بیابد و بداند که از چه راهی رفت. در مرتبه سوم باید در گفتار خود جدی باشد؛ یعنی گفتار و کردارش با هم بخواند و تنها شعار نباشد. در مرحله چهارم - و بلکه باید گفت قبل از همه این ها - امید به خدا داشته باشد و او را پناه و پشتیبان خود بداند.

شما اگر اخلاق پیامبران و زندگی و مبارزات آنان را مطالعه کنید، در می یابید که مانع زیادی داشته اند، اما از میدان در نرفتند و سرانجام به هدفشان رسیدند؛ مثلاً حضرت موسی علیه السلام زمانی که به رسالت مبعوث شد، هیچ ابزار مادی نه لشکری، نه

سلاحی، نه پولی و نه امکانات مادی دیگری در اختیار نداشت؛ خودش بود و عصایی که هنوز اژدها نشده بود. از جانب خدا خطاب می شود: ای موسی! برو در مقابل فرعون و مأموریت خود را به انجام رسان، که فرعون، طغیان کرده است. موسی با سلاح قاطعیت، به راه می افتد. او هدف را تشخیص داده و برای از بین بردن ظلم و نشر توحید، راه را نیز یافته است که باید به مقابله با ظلم و ستم برخیزد، استقامت کند تا سرانجام سردمدار ظلم را شکست دهد. او این قاطعیت را از اتکای به خدا به دست آورده است و دریافته است که چون هدفش و راهش حق است، خداوند نصرت و یاریش خواهد کرد. چنین انسانی هیچ گاه خسته نمی شود. لذا مقابل کاخ فرعون آمد و راهش ندادند، یک سال آن جا ایستاد! تا سرانجام به دست خود دشمن، موفق شد که نزد فرعون برود و در همان برخورد اول، فرعون را در معرض شکست قرار داد؛ تا بالاخره حضرت موسی توانست بساط مستبد آن چنانی را برچیده و به هدف مقدس و الهی خود نائل شود.

قسمت دوم

موانعی که بر سر راه موسی قرار داشت تنها دیکته تاز زمانش یعنی فرعون نبود، بلکه خود بنی اسرائیل نیز مانع بزرگی بودند؛ بنی اسرائیل که خونشان در رگ های صهیونیست های روزگار ما نیز جریان یافته است، و امروز سرسخت ترین دشمنان اسلام همین ها هستند.

بنی اسرائیل انسان های بهانه جویی بودند، در بیابان، مائده آسمانی برایشان نازل می گشت و مرغ و پلو در اختیارشان قرار داده می شد باز قانع نمی

شدند و اطراف حضرت موسی علیه السلام را گرفته و می گفتند:

ما سیر و پیاز می خواهیم، ما سبزی و... می خواهیم، آنان به قدری سست عنصر بودند که وقتی چهل روز از پیامبرشان دور ماندند، گوساله پرست شدند و اعتقاد خود را از دست دادند. لشکر حضرت موسی چنین انسان هایی بودند! آیا می توان گفت که این ها موسی را در مقابل فرعون به پیروزی رساندند؟ مسلماً چنین نیست. بلکه تنها عاملی که موسی را بر دشمن برتری داد و پیروز نمود و تمام گردنه ها را پشت سر گذاشت و تمام موانع و سدها را شکست همانا توکلش به خدا بود و قاطعیت و ایستادگی اش در راه هدف.

حضرت ابراهیم یک نفره بود اما از آن جا که قاطعیت داشت کاری کرد که در تاریخ بی سابقه یا کم سابقه است؛ یعنی با یک تیر تمام بت ها را شکست. شما خیال نکنید که بت شکنن کار کوچکی است؛ خدا کشتن است!

آری، او به تنهایی تبر به دست گرفت و خدایان دروغین را کشت؛ چرا که هدف را شناخته و راه را یافته بود. و انسان بی هدف، راه به جایی نمی برد.

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می فرماید:

خدایا! کسی که تو را یافت همه چیز دارد و کسی که تو را گم کرد هیچ ندارد.

مرحوم استاد شهید مطهری هنگامی که برای ملاقات با رهبر انقلاب حضرت امام خمینی علیه السلام به فرانسه رفته بودند، در مصاحبه ای از او پرسیدند که: در این مرد امام خمینی چه دیدی؟ گفته بود در او چهار (امن) دیدم: امن به هدفه، امن بسببیه، امن بقوله

و امن بالله تبارك و تعالی.

لذا همیشه از خدا می گفت و می گفت: ما کاره ای نیستیم، هر چه هست خداست. ما کاری نکردیم: خدا کرد. ما وسیله ای بیش نیستیم، کارها همه به دست خداست.

ایشان بسیار قاطع بودند. اولین اعلامیه اش را که صادر کرد فرمود: اسلام در خطر است، باید جلو برویم ولو بلغ ما بلغ، اگر موسی عصا داشت او عصا هم نداشت. با این که عصای معجزه گر نداشت، می گفت: شاه باید برود. و سرانجام به هدف مقدسش رسید و این نوکر استعمار را به زباله دانی تاریخ فرستاد.

مرحوم آیه الله حائری می فرمود: این مرد امام خمینی با حرف و گفتن شاه را بیرون کرد.

تا کنون دیده و یا شنیده نشده است که کسی بگوید: ابراهیم، موسی، عیسی علیه السلام و یا محمد صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیه السلام شکست خوردند! امروز مسلمان، غیر مسلمان، سنی، شیعه امام حسین علیه السلام را مرادف و مصادف با ایثار، فداکاری و شرف و آزادگی می داند.

امیرالمؤمنین علیه السلام آن همه زحمت ها را تحمل کرد، آن مه صدمه ها را به جان خرید، اما سرانجام نیز به هدفش رسید اگر او عمر و عاص و معاویه را کشته بود معلوم نبود که به هدف خود برسد.

جرج جرداق نصرانی در کتاب الامام علی صوت العدالة الانسانیه می نویسد:

علی آن کسی است که به همه پناه می دهد. علی آن کسی است که دشمن در حال مرگش در پیش چشمان آن بزرگ مرد، عریان شد، ولی امام حیا کرد و چشم از او برداشت و از کشتنش منصرف

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه اش می گوید

علی آن کسی است که حاضر نشد یک دروغ بگوید و به آزادی آن دروغش خلافت ثلث جهان را به دست آورد. وقتی که در آن شورای کذایی، پیرمرد آن شورا، یعنی عبدالرحمن بن عوف دستش را به امیرالمؤمنین داد و گفت: یا علی با تو بیعت می کنم به شرط این که به کتاب خدا و سنت رسول الله و به روش شیخین عمل کنی، امیرالمؤمنین دستش را کشید و گفت: نه، من بیعت می کنم به شرط این که به کتاب خدا و به سنت رسول الله و به اجتهاد خودم عمل کنم. عبدالرحمن پیشنهادش را تا سه مرتبه تکرار کرد اما جواب منفی شنید.

ابن ابی الحدید می گوید: علی علیه السلام می توانست بهاین پیشنهاد عبدالرحمن جواب مثبت دهد و و خلافت جهان اسلام را به دست گیرد و بعد به روش شیخین عمل نکند؛ همان کاری که عثمان کرد. به گفته ابن ابی الحدید علی نمی توانست چنین کاری کند چرا که او حقیقت محض است و حاضر نیست حتی یک دروغ بگوید ولو که ثلث جهان مال او باشد. (۵۱)

دروغ گفتن و ۲۵ سال در خانه نشستن برای علی شکست نیست، پنج سال جنگیدن در جنگ جمل، صفین و خوارج و سرانجام در محراب به شهادت رسیدن، برای علی شکست نیست.

پیروزی بالاتر از این نمی شود که جرج جرداق در کتابش درباره علی بگوید:

قتل فی المحراب لشدۀ عدالتہ؛ (۵۲)

علی در محراب عبادت، به خاطر شدت در عدل ورزی، کشته شد.

این جمله از یک غیر مسلمان به دنیا می آرد.

اکرم صلی الله علیه و آله به تنهایی در مقابل تمام کفار قریش قد علم کرد، چرا که هدف دارد، راه را تشخیص داده است، شعار توأم با عمل دارد. لذا سیزده سال مصیبت های کمر شکن قریش را به جان خرید تا به هدفش برسد. کفار وقتی از راه اذیت و آزار و شکنجه موفق نشدند و ابوطالب عمومی پیامبر را خواستند و به او گفتند: پسر برادرت از ما چه می خواهی، او تمام منافع ما را به خطر انداخته است، به او بگو که اگر زن می خواهی بهترین و زیباترین زن های حجاز را در اختیار بگذاریم تا اول متمول و پولدار حجاز باشی! و اگر ریاست می خواهی فرمانروایی حجاز از آن تو باشد و همه طوائف زیر دست تو باشد! اتفاقاً پیغمبر نه زن داشت و نه پول و نه ریاست، یک بچه یتیم بی کس که حضرت ابوطالب، بزرگش کرده بود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: به آنان بگو که اگر کره ماه را در دست راست من و خورشید را در دست چپم بگذارید دست از هدفم بر نمی دارم. بگویید: لا اله الا الله نه پول می خواهم، نه ریاست و نه زن.

این است معنای قاطعیت چنین انسانی ولو تنها هم که باشد به هدفش می رسد.

وقتی دیدند تطمیع، کار ساز نیست، از راه تهدید وارد شدند؛ مثلاً یاسر و سمیه - پدر و مادر عمار را که مسلمان شده بودند - برای ارباب دیگران آوردند و یک پای سمیه را به یک شتر و پای دیگرش را به شتر دیگر بستند

و هر یک از شترها را به طرف راندند و آن زن قهرمان را که حاضر نشد از ایمانش دست بردارد، به دو نصف کردند. اول شهید که اسلام داد همین زن قهرمان، یعنی سمیه، مادر عمار بود.

سپس به سراغ یاسر آمدند، به وی تازیانه می زدند و او را بر روی ریگ های داغ و سوزان بیابان می انداختند و آن قدر می زدند تا غش می کرد و بعد با ریختن آب او را به هوش می آوردند و باز تازیانه می زدند، تا این که سرانجام زیر تازیانه به شهادتش رساندند.

کفار هر چه بیشتر مسلمانان را شکنجه و آزار می کردند، آنان با استقامت تر می شدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همان شعار همیشگی خود یعنی لا اله الا الله را تکرار می کرد. دیدند نمی شود؛ پیامبر و مسلمانان را تبعید کردند؛ باز به هدفشان نرسیدند، بالاخره سه سال آنان را در شعب ابوطالب زندانی کردند - از بین مسلمین فقط حضرت خدیجه خارج از شعب ابی طالب بود - و از بیرون شعب غذای مختصری به مسلمانان می رساندند؛ به طوری که بچه ها در اثر تشنگی مردند، زن ها از گرسنگی و تشنگی پوست گذاشتند، فریاد زن ها و بچه ها از سرما و گرما بلند بود و پیران از بین رفتند. پیامبر چنین وضعی را تحمل می کرد و می فرمود: قولوا الا اله الا الله تفلحوا... (۵۳)

از طرف دیگر حدود هشتاد جنگ برایش پیش آمد آن هم با وضعی که نه عده داشت و نه عده، به قول جرجی زیدان مسیحی، مسلمانان اسب و

حتی در بعضی موارد کفش هم نداشتند و پا برهنه به جنگ می پرداختند و پاهایشان زخم می شد.

جنگ ذات الرقاع یعنی جنگی که مسلمانان به پاهایشان کهنه بستند و پایشان زخم می شد.

۷ صبر و استقامت

یکی دیگر از شرایط مدیر و مسئول، صبر و استقامت، است. باید بدانیم که در دنیا مشکل فراوان است، و هیچ کس بی مشکل و گرفتاری نیست. دنیا را بلا و گرفتاری احاطه کرده است.

دار بالبلاء محفوقه؛ (۵۴)

دنیا با بلا و مصیبت، پیچیده شده است.

همان طور که اگر انسانی در آب باشد، آب محیط بر اوست، انسان نیز در دنیا به وسیله گرفتاری و مصیبت ها احاطه شده است و تنها چیزی که هست این که مشکل ها بزرگ و کوچک بوده و انواع مختلف دارد. امروز به رنگی است و فردا به رنگ دیگر:

علی علیه السلام در جای دیگر می فرماید:

الدنيا بحر عمیق قد غرق فیها ناس کثیر؛ (۵۵)

دنیا دریاست و افراد بسیاری در این دنیا غرق خواهند شد.

دریا جزر و مد و موج های ویرانگر و نابود کننده دارد. مگر می شود کسی در دریا باشد و از جرر و مد و امواج آن در امان بماند.

دنیا نیز همانند دریا یک روز آرام است، روز دیگرش طوفانی است.

الدهر یومان، یوم لك و یوم علیك؛ (۵۶)

دنیا دو روز است؛ یک روز به نفع و بر وفق مراد تو، و روز دیگرش به ضرر تو است.

ما باید قبل از هر چیز درک کنیم که: زندگی همراه با مشکلات است. در اداره و در اجتماع با سختی ها و گرفتاری های متعدد رو به رو خواهیم بود و باید آن ها

را یکی پس از دیگری حل کنیم، و بر موج ها سوار شده، آن ها را پشت سر بگذاریم؛ نه آن که تسلیم امواج شده و خود را به امواج بسپاریم. هم چنین باید بدانیم که: رسیدن به موفقیت و کمال، مرهون مشکلات است؛ و تنها بدین وسیله بتوان به هدف رسید. به قول حافظ.

ناز پرورده تنعم نبرد راه به دوست

عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

از دیدگاه قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام اگر کسی بخواهد به کمال برسد باید با مصیبت ها و مشکلات دست و پنجه نرم کند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

البلاء للولاء...؛ (۵۷)

مصیبت و سختی، برای اولیاء الله است.

آری، پروردگار عالم هر که را بیشتر دوست داشته باشد، او را با مرکب بلا، زودتر به هدف و کمال و سعادت می رساند.

عالم تکوین نیز این گونه است، دانه گندمی که زیر خاک می رود، سختی های زیادی می کشد، و با باد و باران و توفان و سرما و گرما، مواجه می شود تا این که بعد از مدتی شکفته می شود. زمانی که خوشه شد لای چرخ های خرمن کوب می رود تا از کاه جدا شود. سپس زیر چرخ آسیاب رفته له می شود، آن گاه مشت ها بر سرش کوفته شده تا به صورت خمیر در می آید و در تنور می سوزد و به شکل نان در می آید. بعد از آن، زیر دندان های انسان برای چندمین بار له می شود و وارد معده شده در آن جبه نیز پخته می شود و معده به اثنی عشر می فرستد، شیره و جوهرش را

گرفته و به سلول تحویل می دهد. و سلول آن را به بدن منتقل می کند تا این که جذب انسان شده و از اجزای وجودی انسان کامل می شود!

آری، انسان با صبر و استقامت می تواند عالم را تسخیر کند. شما خیال نکنید افرادی که برای مملکت و جامعه شان مایه افتخار شده اند از نظر استعداد نابغه بوده اند، هرگز چنین نیست؛ بلکه بسیاری از این دانشمندان از لحاظ استعداد کمتر از افراد متوسط بوده اند، انشتین بارها رفوزه شد.

درباره لنین گیاه شناس که افتخاری است برای کشورش سوئیس نقل می کنند له: معلم و مدیرش روزهای اول درس دیدند که حافظه اش ضعیف است و برای تحصیل علم مناسب نیست، به پدرش گفتند پسر تو باید به دنبال کار و کاسبی برود و نمی تواند درس بخواند و به جایی برسد.

اما در اثر استقامت پدرش، صبر و استقامت خودش نه تنها دانشمند و گیاه شناس شد - که خواست خودش بود - بلکه طیب نیز شد، یعنی به خواسته پدر و مادرش که می خواستند او طیب بشود نیز جامعه عمل پوشید. در نتیجه هم گیاه شناس ماهری شد و هم طیب حاذق، نوشته اند او پایان نامه خود را در مسافرت نوشت و وقتی به آلمان رفت به اسم جادوگر او را تبعید کردند، زجر و شکنجه اش دادند، باز وقت در یک مسافرت دیگری پایان نامه دومش را نوشت و سرانجام به وطنش بازگشت و افتخاری برای کشورش شد.

درباره پاستور می نویسند: استعدادش خیلی کم بود، فقر و فلاکت بر زندگی اش حاکم بود اما صبر و استقامت عجیبی داشت،

او در کلاس شاگرد ناشناخته ای بود و به خاطر استقامت و پشتکاری که داشت استادش دختر خود را به او داد. پاستور در چنین وضعی باید سر از پا نشانسد، چرا که استاد دانشگاه، دخترش را به او داده است، اما شب عروسی که شد همه آمدند جز پاستور، که نیمه های شب آمد و از همه معذرت خواست و گفت: آزمایشم ناقص بود و نتوانستم نیمه کاره رها کنم لذا از همه شما عذر خواهی می کنم.

قسمت سوم

سکاکی - ادیب نامور - سی سال از عمرش گذشته بود و زن و بچه اطرافش را گرفته بودند، و شغلش قفل سازی بود و سواد نداشت، به سفارش دربار قفلی ساخت که شاید در آن روز جالب و ابتکاری بود، برای این که جایزه ای از حاکم بگیرد به دربار رفت و آن قفل را تقدیم حاکم کرد. نگاه حاکم به آن قفل بود که ناگهان دانشمندی وارد شد، حاکم به احترام آن عالم از جای خود برخاست و آن قفل را کنار گذاشت و عالم را در کنار خود نشاند و بسیار با او گرم گرفت.

سکاکی وقتی این صحنه را دید ارزش علم را شناخت و به ذهنش رسید که تحصیل علم کند و عالم شود. لذا به مدرسه آمد، خطاب به مسئول مدرسه گفت: می خواهم درس بخوانم، وی دید سن تحصیلی او گذشته است لذا برای این که ردش کند و او را از این تصمیم منصرف نماید به او گفت: یک جمله به تو می دهم و برو تا فردا آن را حفظ کن و بیا تا درس را شروع

کنیم و آن جمله این بود که:

جلد الکلب نجس، قال الاستاذ تطهيره بالدباغ؛ پوست سگ نجس است و استاد ابوحنیفه گفته است اگر دباغی اش کنی پاک می شود.

سکاکی می گوید: سیصد مرتبه خواندم، تا حفظش کردم، صبح که از خواب برخاستم دیدم یادم رفته است به ذهنم فشار آوردم تا یادم آمد، خوشحال شدم و به مدرسه آمدم، خطاب به مسئول مدرسه گفتم: جمله دیروز را حفظ کرده ام، گفت: بخوان: گفتم: جلد الاستاذ نجس قال الکلب تطهيره بالدباغ؛ پوست استاد نجس است، سگ گفته است اگر دباغی اش کنی پاک می شود.

شاگردانی که در کلاس بودند خندیدند، سکاکی متوجه اشتباهش شد و بسیار تحقیر شد اما صبر و استقامت او فوق این حرف هاست لذا به خودش تلقین کرد که من باید درس بخوانم، از آن شهر عازم شهر دیگری شد در بین راه که بسیار خسته بود به درخت و چشمه ای برخورد کرد زیر آن درخت در حال استراحت بود که دید آب از بالا بر روی سنگی می چکد و در اثر تکرار چکیدن قطرات آب بر روی سنگ، در سنگ جا باز شده است. به خود گفت: علم، از این آب روان تر نیست؛ دل من نیز از این سنگ سخت تر، پس اگر درس بخوانم حتما عالم و دانشمند خواهم شد.

همین مرد سکاکی کتابی نوشته است که به نام مفتاح العلوم در آن چهارده علم هست: صرف، نحو، عروض، قصاحت، بلاغت، علم موسیقی و...

و او در تمام علوم متخصص بود.

تمدن امروز اگر با دست خودش، خود را نابود نکند زهره که سهل است به منظومه

شمسی نیز می تواند برود. و می تواند فضا را تسخیر کند.

و بلکه بالاتر و مهمتر از فضا، که عالم ملکوت را می شود تسخیر کرد. به قول قرآن: انسان می تواند به جایی برسد که با ملائکه رابطه داشته باشد:

ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه الا تخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنه التی کنتم توعدون نحن اولیائکم فی الحیوه الدنیا و فی الاخره ولکم فیها ما تشتهی انفسکم ولکم فیها ما تدعون؛(۵۸)

در حقیقت، کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست، سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می آیند و می گویند: هان، بیم مدارید و غمگین مباشید و به بهستی که وعده یافته بودید شاد باشید. در زندگی دنیا و در آخرت دوستانان ماییم و هر چه دلهایتان بخواهد در بهشت برای شماست و هر چه خواسته باشید در آن جا خواهید داشت.

بسیار هستند که حتی سواد الفبا ندارند اما چشم و گوش ملکوتی دارند و اینان نیز می توانند عالم ملکوت را تسخیر کنند.

یکی از دوستانم نقل می کرد پیرمرد بی سوادی مریض بود، رفتم بالای سرش گفتم: خدا شفایت بدهد. گفت: نه، من با این مرض نمی میرم، هر وقت که مرگم نزدیک شد خیرت می کنم، می گوید: روزی کسی را به دنبالم فرستاد، رفتم به بالینش، خطاب به من گفت: امشب، شبی است که از این عالم می روم، اما فعلا تو برو و بخواب، هنگام مرگ خیرت می کنم.

سه ساعت از نیمه شب گذشته بود که صدایم کرد، آمدم و در کنارش نشستم، به پسرش گفتم: مرا بلند کن و بنشان، پسرش او را

بغل کرد و بر زمین نشانند، در همین لحظه بود که گفت: السلام عليك يا رسول الله السلام عليك يا اميرالمؤمنين تا رسيد به حضرت بقيه الله عليه السلام بعد از اتمام، سلام، اين جمله را گفت: خدایا! تو خود فرمودی که پيرمرد را احترام کنيد، حال، من يک پيرمرد گنهکارم و به پيشگاه تو آمده ام خدایا! احترامم کن... و از دنيا رفت.

اگر بی صبری و ضعف از خود نشان دهی، به جایی نمی رسی، اگر زحمت ۲۳ ساله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نبود صدای اسلام به جایی نمی رسید. اگر صبر و استقامت شیعه نبود، ولایت و فقاہت همانند امروز سر بلند نمی شد.

مردم ایران در اثر صبر و استقامت و تحمل ناگواری ها بود که توانستند انقلاب اسلامی را به پیروزی برسانند.

بنابراین، شما مسئولان، مدیران و کارمندان و کارکنان عزیز اداره و سازمان ها که حل مشکل و گرفتاری جامعه به دست شما است، صبر و استقامت داشته باشید، ارباب رجوع را از خود و انقلاب نرنجانید، درست است که توقعات بی جا زیاد است و کمبودها فراوان و راضی کردن مردم کاری مشکل است اما چه باید کرد؟ ارباب رجوع مقصر نیست. چرا که گرفتار است، تو هم مقصر نیستی چرا که بیش از این در اختیارت نیست، مسئولان بالاتر از تو هم مقصر نیستند، چرا که آنان نیز تمام تلاش را می کنند؛ حرف این است که اگر ارباب رجوع به خواسته اش نمی رسد لااقل فحش هم نشود، با عصبانیت و خشونت با او برخورد نشود، بلکه با خوش رویی و منطق قانع شود و با

رضایت از نزد تو برگردد.

مدیران و امتحان الهی

به فرموده قرآن کریم تمام انسان ها باید امتحان شوند و در این امتحان نمرات انسان ها بررسی می شود که کدام یک نمره ممتاز و قبولی و کدام یک نمره مردودی گرفته اند. این امتحان برای این نیست که برای خداوند ثابت شود که چه کسی آدم خوبی است و چه کسی بد، بلکه برای این نیست که ما بفهمیم کارنامه عملمان چگونه است. خداوند با این امتحان، خوبی و بدی خودمان را به ما می نمایاند.

احسب الناس ان يقولوا آمنا وهم لا يفتنون و لقد فتنا الذين من قبلهم فليعلمن الله الذين صدقوا وليعلمن الكاذبين؛ (۵۹)

انقلاب اسلامی ما برای تمام مردم یک امتحان بود؛ برای روحانی، اداری، نظامی، زارع، کاسب، سیاسیون، کارگزاران، غربال عجیبی بود؛ همان جمله ای که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

والذی بعثه بالحق لتبلیبن ببله و لتغربلن غربله؛ (۶۰)

بسیاری از ما مردم از عهده امتحان خوب برنیامدیم، پروردگار عالم به وسیله این انقلاب به ما فهماند که چکاره ایم!

انواع امتحان ها

ولنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرين الذین اذا اصابتهم مصیبه قالوا انا لله و انا الیه راجعون. اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمه و اولئک هم المهتدون (۶۱)

این آیه شریفه می فرماید: ای انسان تو را آفریدیم و به این دنیا آوردیم تا به کمال و سعادت برسائیم، مواظب باش که هر آن در معرض امتحانی، گاهی به مال، گاهی به جان، گاهی به وسیله فرزندت و..

اگر از قرآن پرسید که: عالم هستی برای چه چیزی خلق شده است؟ در جواب می فرماید: برای انسان. و اگر سؤال کنید: انسان برای چی آفریده شده؟

می فرماید: برای این که به مقام عنداللهی برسد و انسان کاملی شود؛ یعنی به جایی برسد که به جز خدا نبیند و نخواهد. انسان به این مقام نمی رسد مگر این که با مشکلات و ابتلائات دست و پنجه نرم کند، همانند آن دانه گندم.

انسان زمانی به سعادت می رسد که بر مصیبت ها و سختی ها پیروز شود و در برابر آن ها صبر و استقامت ورزد و خود را نبازد. معمولاً انسان ها در مواجهه با مشکلات دو قسم هستند:

۱- افرادی که صبور نیستند و استقامت ندارند و خود را می بازند و در نتیجه سقوط می کنند؛ به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام مصیبت را می بینند و سختی را تحمل می کنند، اما به کمال و سعادت نمی رسند و بلکه در اسفل السافلین جای می گیرند.

۲- گروه دیگر در مقابل این دسته هستند؛ یعنی مصیبت و گرفتاری را لطف خدا می دانند. از دیدگاه بزرگان علم اخلاق مصیبت از الطاف خفیه خداست. و معتقدند: همان طور که مال، قدرت و تمکن از نعمت های بزرگ خداست، مصیبت، بلا و مشکلات نیز از نعمت های او است.

الف - لطف جلی یعنی: نعمت هایی که به انسان ها می دهد و آنان هم توجه به این نعمت ها دارند؛ مثل پول، ریاست، تمکن و قدرت.

ب - لطف خفی یعنی: گرفتاری هایی که به نظر انسان بدبختی و بیچارگی است؛ مثل مرگ فرزند، فقر و نداری و....

آری، از دیدگاه عارفان، مرگ فرزند، لطف است، فی المثل وقتی خبر شهادت حاج آقا مصطفی را به امام خمینی رحمه الله می دهند می فرماید:

انا الله و انا اليه راجعون، مرگ مصطفی از الطاف خفیه خداست. عرفا در این جهان جز لطف نمی بینند و اگر با یک عینک علمای اخلاق به جهان بنگریم باید بگوییم: الطاف خفیه خدا از الطاف جلیه اش بهتر است، چرا که انسان را به مقامات عالی می رساند.

از دیدگاه عرفا حتی جهنم نیز از الطاف خفیه است؛ زیرا فرد جهنمی را بهشتی می کند، اگر جهنم نبود انسان لیاقت بهشت رفتن پیدا نمی کرد. پس باید به جهنم برود و مانند آن سنگ معدنی در کوره چندین هزار درجه ای ذوب شود تا کدورتش گرفته شود و زمینه برای رفتن به بهشت بیاید.

غفلت انسان

انسان، غافل و سبک سر است. گاه اهداف، برنامه ها و فلسفه خلقت خویش را فراموش می کند. با این غفلت در برابر حادثه ها می شکند و در هنگام فراوانی نعمت، مغرور می شود و انسانیت خود را می بازد، قرآن می فرماید:

ان الانسان خلق هلوعا اذا مسه الشر جزوعا و اذا مسه الخير منوعا؛(۶۲)

به راستی که انسان، بسیار آزمند و بی تاب، خلق شده است، چون صدمه ای به او رسد عجز و لابه کند و چون چیزی به او رسد بخل ورزد.

نعمت و نعمت هر دو وسیله آزمایش و امتحان انسان است.

از نظر علی علیه السلام ریاست خوب است اما برای اثبات حق و از بین بردن باطل، برای این که با آن گره ای از مشکلات مسلمانان باز شود.

بنابراین، آن ریاستی بد است که انسان را جهنمی کند، انسان را به زمین بزند. همین طور بقیه نعمت ها مثل پول، علم و..

برای عارف، فقر از

الطاف خفيه است؛ چرا که اگر با فقر بسازد خداوند برا او درود می فرستند: اولئك عليهم صلوات من ربهم.

اما همین فقر، بعضی ها را به کفر می کشاند:

كاد الفقر ان يكون كفرا. (۶۳)

گاهی، فقر کفر آور است.

پس نباید غافل بود که مشکلات و سختی ها همه مقدمه این است که انسان به کمال و فلاح برسد. اگر قرآن را با تامل بخوانیم همین نکته را به روشنی از آن در می یابیم؛ مثلاً خداوند در این آیه شریفه که در سه جای قرآن کریم شده است می فرماید:

هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون؛ (۶۴)

او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست، فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان، خوش نداشته باشند.

آری، این آیت الهی، نوید می دهد که دین اسلام به دست مظلومین و مستضعفین، جهانی خواهد شد، یعنی به دست آنان که همیشه شکنجه شده و یا کشته داده اند، به دست آنان که در یک دستشان قرآن است و در دست دیگرشان ولایت، و همواره در زندگی مظلومند.

در آیه دیگر می فرماید:

ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکران الارض یرثها عبادی الصالحون؛ (۶۵)

در حقیقت، در زبور، پس از تورات، نوشتیم که زمین بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.

یقیناً فرد صالح از نظر قرآن آن است که در یک دستش قرآن و در دست دیگرش عترت باشد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: منظور از بندگان صالح شیعیان اند. آری، به دست این شیعه و با رهبری ولی عصر عجل پرچم اسلام در روی کره زمین

برافراشته می شود.

قرآن در جای دیگر اسم همین شیعه را مستضعف گذاشته است.

حکیمه خاتون می گوید: وقتی حضرت ولی عصر عج به دنیا آمد امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: عزیزم را بیاور. پاره ماه را سر دست گرفتم و آوردم خدمت آقا بلافاصله این آیه را خواند که:

و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم الائمه و نجعلهم الوارثین؛ (۶۶)

و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین، فرو دست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان مردم گردانیم و ایشان را وارث کنیم.

خداوند خواسته است که پرچم اسلام به دست مستضعفین در روی کره زمین برافراشته شود. و مستضعف حکومت جهانی پیدا کند. قوانین اسلام سرتاسر جهان را بگیرد. از این که قرآن این همه تکرار می کند که: حکومت، از آن مستضعفین خواهد بود. نکته اش این است که: ای شیعه! از ابتدا مظلوم بوده ای، از روزی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و سقیفه بنی ساعده تشکیل شد ۱۱۴ نفر از عاقلان، عالمان و فهمیده ها با سقیفه بنی ساعده مخالفت کردند، از جمله: اباذر، سلمان، عمار و... و زنانی چون: زهرا، فضا خادمه، ام سلمه و...

این ۱۱۴ نفر و گروهی شدند به نام حزب الله و از همان آغاز تشکیل، شهید دادند و زجر کشیدند، محسن سقط شد. زهرا رنج کشید، امیرالمؤمنین علیه السلام در بدترین وضعیت قرار گرفت، در مقابل چشمانش زهرا را زدند و ساکت ماند و خود آن بزرگوار فرموده است. سخت ترین لحظه برای من زمانی بود که در مقابل دیدگانم زهرا را زدند و من هیچ نگفتم.

در

نهج البلاغه می فرماید: ۲۵ سال صبر کردم مثل کسی که استخوان در گلو و خار در چشمش باشد.

شیعه تا کنون شکنجه های فراوان دیده، ظلم های فراوان کشیده است، قضیه کربلا و... تا سرانجام این جنگ تحمیلی به جرم شیعه بودن از طرف استکبار به شما تحمیل شده است، یا واقعه جمعه خونین مکه به همین علت اتفاق افتاد.

خداوند می تواند بدون این درد سرها و مشکلات دین خون را در جهان پیاده کند و پیامبرش را به تمام دنیا مسلط نماید و... اما سنت خدا این است که: انسان های لایق به کمال برسند. به قول شهید مظلوم بهشتی رحمه الله، بهشت را به بهاء دهند نه به بهانه اگر بهشت می خواهی، اگر لقای پروردگار را می خواهی باید سختی بکشی. باز قرآن می فرماید:

فان مع العسر يسرى، ان مع العسر يسرى (۶۷)

پس بدان که با دشواری، آسانی است. آری، با دشواری آسانی است.

از این بحث مختصر به دست می آوریم که موفقیت هر انسان - از جمله مدیران و کارگزاران - در گرو این است که بدانند در قاموس خلقت، امتحان و آزمایش وجود دارد و اساسا خداوند متعال، انسان را به گونه ای آفریده است که با امتحان به رستگاری می رسد. حال که چنین است باید به مقام و موقعیتی که در اختیار ما گذاشته به عنوان یک وسیله آزمایش و امتحان بنگریم و بکوشیم با برنامه ریزی، عقلانیت و توکل به خدا به مردم خدمت نماییم. اگر چنین کنیم، اداره و سازمان خود را به عبادت گاه تبدیل کرده ایم، چرا که بزرگ ترین عبادت، خدمت به خلق خداست.

اهمیت خردورزی و احتیاط در مدیریت

چند

دسته و گروه اند که همیشه باید محتاط باشند و با عصای احتیاط راه بروند، و کارهایشان را در زندگی سنجیده انجام دهند:

۱- افرادی که سنشان از چهل سال به بالا است و به عبارتی در سرازیری قرار گرفته اند و در واقع هر قدمی که بر می دارند، همان اندازه به روز حساب نزدیک تر می شوند. در این مورد روایتی هست که می فرماید:

من بلغ اربعین ولا يتعصى فقد عصی؛

کسی که چهل ساله شود و عصا دست نگیرد گناه کرده است.

این معنای ظاهری روایت است و مسلماً معنایش این نیست که افراد چهل سال به بالا باید عصا به دست بگیرند. از این روایت، می توان چنین استفاده کرد که: انسان ها از چهل سالگی به بعد باید احتیاط بیشتری کنند و با عصای احتیاط حرکت نمایند، باید رفتار و کردارشان را بپایند تا روز قیامت سرافکننده و خجالت زده نباشند.

این مطلب نیز در روایت آمده است که: انسان ها وقتی به چهل سالگی می رسند، از سوی خداوند، به فرشتگان خطاب می شود که دیگر عقل او کامل شده و تجربه پیدا کرده و می داند که به قبر و قیامت نزدیک می شود، بر او سخت بگیرید و گناهانش را دقیق تر بنویسید.

چقدر سخت است که در روز قیامت خطاب شود: ای پیرمرد! ای مجرم! ای کسی که عقلت کامل شده بود، چرا گناه کردی؟ چرا نسنجیده گفتی و شنیدی و چرا در کارهایت عاقبت اندیش نبودی؟! و...

۲- توصیه ای هم به خالق های کارمند و اداری دارم و آن، این که با عصای احتیاط حرکت کنند. در این باره روایات

فراوان وجود دارد، آنان در عین کار در اداره، باید مواظب حجاب، نوع برخوردها و نشست و برخاست ها باشند.

درباره حجاب بیش از ده آیه در قرآن وجود دارد که این آیات به ما می فهماند که زن باید مواظب خودش باشد. این دستور قرآن است که زن در حد امکان باید با مرد نامحرم تماس نداشته باشد، و در صورت ناچارى به اندازه ضرورت.

فاذا ساءلتموهن متاعا فاسئلهن من وراء حجاب ذلکم..(۶۸)

و چون از زنان چیزی خواستید از پشت پرده از آنان بخواهید این برای دل های شما و دل های آنان پاکیزه تر است.

و دلیلش را چنین آورده که: اگر زن و مرد نامحرم با یکدیگر تماس نداشته باشند برای دل هر دو بهتر است؛ یعنی تماس که در دل، طمع به وجود آورده و سرانجام فساد ایجاد می کند.

در خصوص بیرون رفتن زنان از خانه قرآن می فرماید:..

وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیه الاولی..(۶۹)

و در خانه هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم، زینت های خود را آشکار می کنید.

البته مفهوم آیه این نیست که زن مطلقاً بیرون بیاید و کمالات را برای خود کسب نکند. بی شک می دانیم که تحصیل زنان و دختران در مدرسه و دانشگاه و یا ضرورت های شغلی دیگر مانند طبابت، معلمی، پرستاری و مشاغلی از این قبیل، لازمه اش آن است که زن از خانه بیرون آید. آن چه در قرآن مورد نهی واقع شده، رفت و آمدهای بی جا و تفریح های بی مورد است.

وقل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم..(۷۰)

ای پیامبر به مردان با ایمان بگو چشمان خود را از نگاه به

نامحرم بیوشانند.

اگر انسان احتمال دهد که نگاهش منجر به فساد می شود باید نظر نکند، می فرماید اگر نگاه شهوت انگیز نبوده و موجب فساد هم نباشد باز هم بیش از اندازه نباید نگاه کرد.

این که قرآن می فرماید مرد از زن نامحرم و زن از مرد نامحرم چشم پوشند و به یکدیگر نظر نکنند، دو معنا در آن هست:

الف: نگاهت را کنترل کرده و به اندازه ضرورت نظر کن؛

ب: سر به زیر باش و به زن نگاه نکن و چشم هایت را به چشمان زن نینداز.

در هر حال خداوند می فرماید: نظر کردن مرد و زن نامحرم به یکدیگر باید به اندازه ضرورت بوده و از روی شهوت و ریه نباشد.

مطلب دیگری که در قرآن آمده درباره حرف زدن زن است که زن در حرف زدن باید با احتیاط باشد و خود را کنترل نماید و صدایش را نازک، لطیف و شهوت انگیز نکند:

فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض (۷۱)

پس به ناز و کرشمه سخن می گوید تا آن که در دلش بیماری است طمع ورزد.

برای این که لطافت در گفتار و نازک کردن صدا و بالاخره صحبت شهوت انگیز موجب تحریک شهوت دیگران و در نهایت باعث به وجود آمدن فساد می گردد و افرادی که قلبشان مریض است و تقوا ندارند به او طمع می کنند.

سفارش دیگری که قرآن به زنان دارد این است که:

ولا تبرجن تبرج الجاهلیه (۷۲)

و مانند روزگار جاهلیت قدیم، زینت های خود را آشکار می کنید.

نکته ای که در آیه شریفه وجود دارد و تکان دهنده است این که می فرماید: خانم! تو مسلمانی، جالب

شدن و جلب نظر کردن، کار جاهلیت است و از رفتارهای زنان غیر مسلمان است، آنان در دوران جاهلیت در کوچه و بازار به گونه ای حرکت می کردند که مردان به آنان نگاه کنند.

ای بانوان محترم کارمند، معلم، طبیب، پرستار، برای شما که مسلمان و پیرو قرآن هستید، پوشیدن جوراب و چادرهای آن چنانی حرام است، پوشیدن کفشی که صدا دارد و رهگذران را به خود جلب کند حرام است و خلاصه این که هر نوع آرایشی که نظر نامحرم را جلب نماید از دیدگاه اسلام حرام است، این فتوای تمام مجتهدان و مراجع است و هیچ اختلافی در آن نیست.

پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه حضرت زهرا نشسته بودند که ابن ام مکتوم وارد شد، تا خواست داخل اتاق شود فاطمه زهرا علیها سلام پشت پرده رفت. پیامبر برای این که به ما هم بفهماند فرمود: زهرا جان، ابن ام مکتوم که نابینا است، چرا پشت پرده رفتی؟ زهرا گفت: یا رسول الله! من که چشم دارم، پیامبر به قدری خوشحال شد که فرمود: من به قربان تو.

اسلام نمی گوید که زن، اجتماعی نباشد و در اجتماع وارد نشود، معلم و دکتر و... نباشد. بلکه می گوید زن باید عقیف و در مقابل نامحرم، متکبر و با قاطعیت باشد.

صفت دیگری که برای زن گفته شده این است که باید ترسو باشد؛ یعنی در مواقع خلوت تنها از خانه بیرون نیاید و به ماشینی که جز راننده و یا افراد نامحرم نیستند سوار نشود. خلاصه در هر جایی که احتمال بسیار ضعیف می دهد که ممکن است عفتش لکه دار شود باید

با عصای احتیاط راه برود. پنجاه بلکه هفتاد درصد از فسادها در اثر بی احتیاطی خانم ها در عفت است.

چه بسیار دیده شده که یک تبسم، عمل منکر و نامشروعی را به دنبال داشته است و یک نگاه چه مصیبت هایی را به بار آورده است.

نتیجه کردارهای مدیران و کارکنان اداره ها

اعمال انسان ها از جهت تاءثیر دو قسم است:

افرادی که گفتار و کردارشان به حساب خودشان گذاشته می شود؛ مثلا اگر کاسبی گران فروشی می کند و مشتری اش کم می شود و مردم دیگر به مغازه اش نمی روند، و در جامعه به عنوان گران فروشی شناخته می شود. خانمی که لاابالی است و حجاب خود را حفظ نمی کند، در نظر مردم، زن بی بند و باری است. شخصی که ربا می خورد و جامعه به عنوان ریاخوار و پست مطرح می شود.

گناه این دسته از مردم به خودشان بر می گردد و عکس العمل زیادی ندارد، اما گروهی هستند که گناهانشان تنها به خودشان مربوط نیست و مردم تنها به خود آنان بدبین نمی شوند؛ بلکه این گروه باعث منفور شدن یک جمعیت می شوند؛ مثلا اگر یک روحانی بد باشد. همه را به سوی بدی می کشاند: اذا فسد العالم فسد العکسش نیز همین طور است، یعنی اگر یک روحانی خوب باشد در گسترش خوبی ها مؤثر است و مردم را به روحانیت خوش بین می کند.

مدیران و کارکنان اداره هم این گونه هستند؛ یعنی رئیس یک اداره یا معاونش و یا بالاخر هم کارمندی که دارای ارباب رجوع است اگر بد باشند و با ارباب رجوع با خشونت و تکبر برخورد کنند،

مردم این بدی را به حساب خود آنان نمی گذارند، بلکه به حساب انقلاب می گذارند و این جا است که گناه بسیار بزرگ می شود، کارمند و مدیری که می تواند در عرض چند دقیقه کار انسان گرفتاری را انجام دهد و نمی کند گناه بسیار بزرگی را مرتکب شده است.

در روایات آمده است. امام صادق علیه السلام شیعیان را در منی نصیحت می کرد، فرمود: ای شیعیان ما! این قدر دل پیغمبر را نشکنید و ما را اذیت نکنید در این میان یکی از شیعیان تعجب کرد و از جا برخاست و عرض کرد: یا بن رسول الله، ما کی دل پیغمبر را شکستیم، کی شما را آزرديم؟ امام علیه السلام فرمودند: مگر تو نبودی که دیروز بر مرکب سوار بودی و شخصی بین راه مانده بود و گفت: من خسته ام مرا نیز سوار کن و توبی اعتنا رد شدی و با این کارت دل پیغمبر را شکستی!

و اما آن گناهی که از این هم بزرگتر است این که کار شما به نام انقلاب تمام می شود و باعث بدبینی مردم به انقلاب سست می شود. این وضع ممکن است. عده ای را به کفر بکشاند؛ یعنی به گونه ای با آنان برخورد شود که آرزوی حکومت طاغوت را کنند و بگویند زمان شاه بهتر از الان بود! و این واقعا کفر است و گناه تمام آنان به گردن کسی است که مردم را به نحوی ناراحت کرده و دل آنان را شکسته است. بسیار تأسف انگیز است که امروز عده ای مردم را به نحوی و به گونه

ای به انقلاب بدین می سازند و باعث می شوند که اعتقاد مردم به روحانیت و انقلاب سست شود و پشت سر آنان حرف بزنند.

شقرانی که از اولاد شقران غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله است مردی شراب خوار بود، روزی بر در منصور دوانیقی ایستاده بود تا کمکی بگیرد. در این حین دید که امام صادق علیه السلام از خانه منصور بیرون می آید و امام وی را می شناخت، شقرانی نزد حضرت آمد و از وی کمک خواست، امام علیه السلام به شقرانی احترام کرده و برای انجام کار او به خانه منصور بازگشت خواسته او را برای منصور بازگو نموده و عطای او را گرفته و آورد در آستین شقرانی نهاد سپس فرمود:

یا شقران؛ ان الحسن من کل احد حسن وانه منک اءحسن؛ لمکانک منا، و ان القبیح من کل اءحد قبیح و هو منک اقبیح؛ لمکانک منا؛ (۷۳)

ای شقرانی، کار خوب از هر کسی خوب است و از تو خوب تر است، زیرا که تو، به ما منسوبی و کار بد از هر کسی بد است و از تو بدتر است، چرا که تو با ما نسبت داری.

بسیار نیکو است که این روایت را تابلو کرده و بالای سر خود بزنیم که: کار خوب از هر کسی خوب است اما از تو خوب تر است، و کار است، و کار بد از هر کسی بد است و از تو بدتر چرا که تو امروز منسوب به انقلابی.

برای پیروزی این انقلاب، جوان های پاک باخته، خون مقدسشان را هدیه کردند، پدر و مادر و فرزندان شهدا و مفقودین اشک ها

ریختند و جانبازان، عزیزترین عضو خود را دادند و آزادگان محنت ها و مشقت ها به جان خریدند و.... پس اگر من و تو امروز به وظیفه خود عمل نکنیم خون شهدا را پایمال کرده ایم.

مواظب باشید که نتیجه گفتار و کردار شما ضربه به انقلاب نزند. حضرت امام خمینی رحمه الله هر سال در درس های اخلاق خود به ما نصیحت می کردند و می فرمودند: مواظب باشید که کار شما به حساب دیگران گذاشته می شود، اگر کاری کنید که ضربه به روحانیت بخورد و ایمان مردم به این قشر سست شود گناه نابخشودنی است؛ یعنی گناهی است که دیگر، توفیق توبه را از انسان سلب می کند.

اهمیت دادن به شخصیت انسان ها در برخوردها

انسان باید در کارهای فردی و اجتماعی، عاقبت اندیش و با احتیاط باشد؛ سنجیده بگوید و سنجیده کار کند. در بعضی از موارد این احتیاط ضروری و لازم تر است؛ از جمله در مورد حق الناس، عرض و ناموس عفت زنان و جان انسان.

اسلام برای انسان اهمیت بسیار قائل است، شما اگر قرآن و روایات را از زاویه انسان شناسی مطالعه کنید به نکته های بسیار مهمی برخورد می کنید و پی می برید که شخصیت انسان از منظر اسلام تا چه حد والاست. برای نمونه قرآن ارزش انسان را با تمامی انسان های روی زمین مساوی می داند و می فرماید:

اگر کسی انسانی را بکشد مثل آن است که تمام انسان ها را کشته باشد و هم چنین اگر کسی شخصی را که در شرف مرگ است نجات دهد، همانند آن است که جهانی را زنده کرده باشد. من قتل نفسا بغير نفس.... (۷۴) قرآن در آیه

دیگر هم می فرماید:

هر کسی مؤمنی را به عمد بکشد مجازاتش آتش جهنم است که در آن جاوید و همیشگی معذب خواهد بود: من بقتل مؤمن متعمدا فجزاؤه جهنم... (۷۵)

مطالعه احکام فقهی دیه نیز ارزش انسان را دیدگاه اسلام را به ما می فهماند؛ مثلا اگر کسی انسان را - حتی به خطا - در تصادف یا به نحو دیگر بکشد، علاوه بر این که باید دیه بدهد، دو ماه نیز باید روزه بگیرد؛ آن هم سی و یک روزه پی در پی و سی روز به طور منفصل.

شخصیت انسان از دیدگاه اسلام

امیرالمؤمنین علیه السلام پیرامون شخصیت انسان می فرماید:

المؤمن من اعظم حرمة من الكعبة. (۷۶)

شرافت و احترام مؤمن از احترام کعبه؛ بیشتر است.

باز در جای دیگر می فرماید:

ان المؤمن من اعظم حرمة عند الله و اعظم علوا من ملك مقرب؛ (۷۷)

مؤمن از جهت شخصیت و احترام نزد خداوند از ملک مقرب، مقرب تر است.

راز این برتری آن است که اگر انسان حرکت کند و سیر تکاملی بییماید، به جایی می رسد که حتی ملک مقرب الهی نیز نمی تواند به آن جا برسد، قضیه معراج پیامبر صلی الله علیه و آله خود گواه بر این مطلب است که انسان به مقامی دست می یابد که ملک مقرب الهی به آن راه نمی یابد و پایش لنگ است.

در قضیه معراج، پیامبر به جبرئیل فرمود: همراه من بیا، جبرئیل گفت: (لودنوت اءنمله لا-حترقت اگر ذره ای بالا-تر بیایم می سوزم، و بیش از این قدرت آمدن ندارم.

مولوی این روایت را انصافا خوب به شعر در آورده است:

گفت: جبرئیل بیا اندر پیم

گفت رو، رو من حریف تو نیم

قرآن در

سوره بقره اولین درجه ای را که به انسان می دهد درجه خلیفه الهی است، به ملائکه خطاب شد:

انی جاعل فی الارض خلیفه (۷۸)

من در زمین خلیفه ای خواهم گماشت.

اگر نبود برای انسان جز این درجه و امتیاز، برایش کافی بود.

بالا تر از این، آن که در همین سوره چند آیه بعد می فرماید:

وعلم آدم الاسماء کلها (۷۹)

و خداوند، تمامی اسما را به آدم آموخت.

یعنی، انسان مظهر اسما و صفات حق شد و همه آن ها در آدم جلوه کرد. آن جا که ملائکه درباره خلقت انسان اعتراض داشتند و اظهار می کردند این موجود خود ریز است و مفسده به پا می کند و... که گویا فرشتگان موضوع خونریز بودن انسان را فهمیده بودند و درک کرده بودند که انسان مرکب از روح و جسم است و تمایلات و غرائزش مفسده انگیز است لذا گفتند خداوند! این موجود مفسد و خون ریز را برای چه خلق می کنی اگر برای عبادت کردن است، ما بر تو عبادت می کنیم و.. برای فهماندن و جواب گویی به فرشتگان، وقتی که اسما و صفات حق برای آدم تجلی کرد، به ملائکه و فرشتگان عرضه نمود و فرشتگان آن را تجلی دیدند و به اشتباه خود پی بردند از خداوند عذر خواهی نمودند و گفتند: خدایا! ما نمی دانستیم، علم ما محدود بود و تو می دانی چیزهایی را که ما نمی دانیم

این امتیازهای که برای انسان شمردیم اختصاص به پیامبران ندارد بلکه برای انسان نیز هست، مقام انبیا و اولیا مقام دیگری است بالاتر از این:

امتیاز و درجه دیگری که قرآن برای انسان بیان می فرماید این که:

نفخت فیه من

يعني وقتي از روح خود در انسان دميدم و انسان كامل شد به فرشتگان امر نمودم كه به آدم سجده كنيد همگي سجده كردند مگر ابليس كه به خاطر تكبرش سجده نكرد و به خاطر اينكه ملك نبود و از جنيان بود: كان من الجن بي ادبي كرد، اگر ملك بود، اين گونه بي ادب نبود. اين مطالب مي رساند كه خداوند به انسان مي فرمايد: اي انسان! هر كس با تو مبارزه كند رانده در گاه من است و از ديده من او مستكبر است، آن كس كه به تو سجده نكند و در مقابلت متواضع نشود، كافر است.

امتيياز ديگر انسان، اين كه خداوند در آيه اي مي فرمايد:

وسحر لكم ما في السموات و ما في الارض جميعا (٨١)

اين انسان ها هر آن چه در آسمان و زمين است براي شما آفريدم.

پس آگاه باش كه عالم هستي براي تو و به خاطر تو آفريده شده است، و قدر و منزلت خود را بدان، خداوند مي فرمايد:

ايا ايها الانسان انك كادح الی ربك الی ربك كدحا فملاقيه (٨٢)

اي انسان، حقا كه تو به سوي پروردگار خود به سختي در تلاشي و او را ملاقات خواهي كرد.

در آيه هاي ديگر مي فرمايد: ان الی ربك الرجعي (٨٣) و ان الی ربك المنتهي (٨٤)

اگر چه حركت در اين مسير دشوار و پرمشقت است اما نتيجه اش لذت بخش و شيرين است به حدي كه كسي - حتي ملائكه مقرب خدا - نمي تواند آن را درك كند.

كرامت انسان و برتري آن بر موجودات ديگر امتيياز ديگري است كه خداوند به انسان داده است.

ولقد كرما بني آدم و حملناهم

فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً (۸۵)

و به راستی ما فرزندان آدم را گرمی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا بر مرکب‌ها نشان‌دیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آن‌ها را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری دادیم.

این آیه، تشبیه معقول به محسوس است، بدین صورت که اگر شما کسی را دوست داشته باشید و بخواهید ارادت و لطف خود را به او نشان دهید. او را مهمان می‌کنید، و اگر بخواهید ارادت خود را بیش از آن نشان دهید خودت یا فرزندت هنگام آمدن با او همراهی می‌کنید و اگر بیشتر از این بخواهید اظهار محبت کنید وسیله نقلیه می‌برید و او را می‌آورید و سپس بهترین غذا را برایش تهیه می‌کنید و سرانجام می‌کوشید بهترین و بالاترین نوع احترام را به او بگذارید. خداوند می‌فرماید ما نیز به انسان چنین کردیم؛ یعنی بهترین غذا، مرکب و... را در اختیار او گذاشتیم.

واگذاری امانت الهی به انسان امتیاز دیگری است که خداوند عطا فرموده است. شاید بتوان گفت که این موهبت، بالاترین امتیاز و درجه‌ای است که پروردگار عالم به انسان داده است:

انا عرضنا الامانه علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولاً؛ (۸۶)

ما امانت الهی و بار تکلیف را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، پس از برداشتن آن سرباز زدند و از آن هراسناک شدند، ولی انسان آن را برداشت، راستی او ستمگری نادان بود.

به نظر بنده،

شاید این امانت، قلب انسان باشد، زیرا ما از روایات می فهمیم که دل انسان عرش خدا است: قلب المومن عرش الرحمان (۸۷) و یا:

لا یسعنی ارضی و لا سمائی، و لکن یسعنی قلب عبدی المومن؛ (۸۸)

عالم هستی نمی گنجد که من در آن باشم، اگر می خواهی مرا بیایی جایگاهم دل و قلب مومن است.

اما چیزی که تاسف آور است مطلب ذیل آیه است که می فرماید: انه كان ظلوما جهولا؛ به راستی او ستمگری نادان بود.

آری، انسان با آن همه امتیاز و درجه، بسیار جاهل نیز هست، انسان خودش را نشناخته است و نمی داند که این همه مقام دارد، چون مقام و منزلت خود را درک نمی کند در منجلا ب شهوت غوطه ور است، عمر ارزشمند خود را تنها در جمع آوری مادیات صرف می کند و... انسان همانند آن بچه خردسالی است که وقتی در گرانبهایی را به دستش دهند مدتی با آن بازی می کند، بعد هم که خسته شد با سنگی یا با جسم سخت دیگری آن را می شکند، خداوند می فرماید انسان خود را نمی شناسد و خیلی جاهل است و به خود ستم می کند، انسانی که باید از نعمت توبه استفاده کند و به مقام تخلیه و سپس به مقام تخلیه و سرانجام به مقام تزکیه و... برسد، مثل کرم ابریشم دور خود را می تند و در آخر خفه می شود و یا به قول امیر المومنین (ع) مثل کرم مستراح است که در عذره می لولد تا خفه شود.

اولیای خدا دنیا را شناخته اند، اگر کسی نزد ابن سیرین که تعبیر خواب می

داند برود و بگوید من خواب دیده ام که به مستراح افتادم و لباس و بدنم متنجس شده است، او چنین تعبیر می کند که: پول زیادی به تو می رسد دنیا به تو روی می آورد و...! او می خواهد بگوید که مال حرام به اندازه ای پست و بی ارزش است که در عالم معنا عذره ای بیش نیست.

انسان از طرفی اگر بخواهد سیر صعودی کند به جایی می رسد که جز خدا نبیند و اگر بخواهد سیر نزولی کند به حدی سقوط می کند که از میکروب سرطان مضرتر و از سگ درنده پست تر و... می گردد.

ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون (۸۹)

قطعا بدترین جنبندها نزد خدا کران و لالانی هستند که نمی اندیشند. آری، مدیران و کارکنان اداره ها و سازمان ها بدانند که با چنین انسان و شخصیتی رو به رو هستند؛ انسانی که خداوند متعال بر روز او، بسیار سرمایه گذاری کرده است و همه هستی را آفریده تا او به تکامل برسد. در واقع هر کس در مواجهه با هر انسانی باید بداند که با عصاره همه هستی، رو به روست و وظیفه دارد تا با خدمت گذاری به او، زمینه تکاملش را فراهم سازد. این همه تأکیدی که اسلام در خصوص شخصیت انسان کرده از آن روست که این موجود، گل سر سبد هستی است و نباید با رفتارهای نسنجیده آن را رو به افسردگی برد و خشکاند. خدمت به چنین آفریده ای، خدمت به خدا و احترام به خلقت اوست. خوشا به حال کسانی که هر روز با چنین فهم و

درکی بر سر کار خود حاضر می شوند و از این کشتزار ناپیدا کرانه، خرمن خرمن محصول می چینند و برای سرای آخرت خود، ذخیره می کنند.

و بدا به حال افرادی که با دست خود، وجودشان را در کمند شیطان اسیر کرده و جاهلانه این کشتزار را به آتش می کشند و استعدادهای وجودی خود و دیگران را از بین می برند.

نقش تهذیب در سامان دهی کارها

تهذیب، عنصری کلیدی و سرنوشت ساز در همه کارهای آدمی است. به عبارت دیگر می توان گفت اساسی ترین و محوری ترین کار انسان، تهذیب است. پیامبران الهی یکی پس از دیگری آمدند تا امر خطیر تهذیب را به عهده گیرند. امامان معصوم (ع) نیز چنین رسالتی داشتند. قرآن کریم، در خصوص فلسفه بعثت پیامبر (ص) می فرماید:

هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یرزقهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه؛ (۹۰)

اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد.

پیامبر (ص) و هم چنین تمامی انبیای الهی آمده اند تا ابتدا مردم را مهذب کنند و سپس سطح معلومات آنان را بالا ببرند. در میان ما مصطلح است آموزش و پرورش، ولی قرآن می فرماید: پرورش و آموزش و این خودسازی و تهذیب و پرورش بسیار مهم است، از این رو آیه مذکور در قرآن تکرار شده است و تکرار، دلیل بر تاکید است.

بنابراین، نخستین هدف از بعثت پیامبران مهذب نمودن مردم است. پیامبر آمده است تا ریشه رذایل را برکند و فضایل را جای آن بنشانند.

رستگاران

سوره و الشمس در قرآن از جهتی منحصر به فرد است و همانند آن در قرآن نیست، در این سوره خداوند برای کی مطلب، یازده قسم خورده و چندین تاکید آورده است. آری، بعد از یازده قسم می فرماید:

قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها؛ (۹۱)

هر کس نفس خود را پاک گرداند قطعا رستگار شد و هر که آلوده اش ساخت قطعا باخته است.

کسی که صفت

رذیله در او رسوخ کرده و رذایل بر وجودش حاکم باشد، شقی و بدبخت است و نه سعادت دنیا را دارد و نه آخرت را.

اگر قرآن را مطالعه کنیم و به دقت بر آن بنگریم به این نتیجه می‌رسیم که دو سوم آیات قرآن درباره اخلاق و تهذیب نفس است.

بعضی از آیات به طور صریح سفارش به خود سازی می‌کند، مانند:

یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم؛ (۹۲)

روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمی‌دهد مگر کسی که دلی پاک به سوی خدا بیاورد.

من اهان ولیا فقد بار زنی بالمحاربه؛ (۴۲)

عزیزان! به خاطر داشتن میز ریاست یا معاونت، مغرور نشوید و خود را گم نکنید، این عنوان‌ها همه هیچ است.

یکی از کرامت‌های بزرگ رهبر عظیم‌الشاء انقلاب همین است که: من بعضی از اوقات وقتی خدمت ایشان می‌رفتم همان تلافی‌ها و همان نگاه‌هایی را می‌دیدم که در سال‌های ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ دیده بودم و ذره‌ای تفاوت نکرده بود.

روزی حضرت امام قدس سره به شهید رجائی، خدمت‌گذار صمیمی، صادق و وارسته ملت فرمود:

آقای رجائی! این ریاست جمهوری چیزی نیست که انسان به واسطه آن گول بخورد!...از کجا معلوم من و تو تا یک ساعت دیگر زنده باشیم و بخواهیم به ریاست جمهوریمان بنایم.

تهذیب و عبودیت

کسی که خود ساخته و مهذب باشد به مرحله عبودیت و تسلیم محض در برابر حق تعالی و احکام الهی می‌رسد و آن چه را که پیامبران و امامان معصوم (ع) می‌گویند می‌پذیرد. چنین کسی چون نفس خود را پاکیزه کرده دیگر مسئله منیت و

خود خواهی در او راه ندارد و هر چه را که خسرو کند، نیکو می داند.

اختلافی هست میان بزرگان در این که: اوامر و نواهی در قرآن و شریعت برای چیست؟

برادران اهل سنت می گویند: اوامر و نواهی چیزی است که خدا از ما خواسته است.

ولی شیعه این حرف و این نظر را نمی پسندد و معتقد است: باید یک مصلحت تامه ملزمه ای در کار باشد، اگر چه ما آن را نفهمیده باشیم. تمام دستورها و قوانین خداوند به جهت مصلحتی است که ما از آن اطلاع نداریم و...

اما قول سومی هم در این جا وجود دارد و آن این که می گویند. نظر فقهای اسلام درست است اما یک حرف بالاتری در این جا وجود دارد و آن این که: خداوند امر و نهی کرده است تا روح تعبد در ما زنده شود؛ به عبارت دیگر، امر و نهی خدا برای این است که ما در برابر حق تسلیم شویم. مثلاً- حج از عبادت های بسیار مهم و بزرگ است و ارتباطی ناگسستنی با مسائل سیاسی و اجتماعی دارد، امام روح تعبد در آن موج می زند.

انسان وقتی که درباره اعمال حج می اندیشد، فلسفه بسیاری از اعمال آن را نمی فهمد؛ مثلاً فلسفه احرام بستن و طواف کردن چیست؟ به چه جهت باید طواف کنیم؟ سعی بین صفا و مروه چه حکمتی دارد؟ رمی جمره، ماندن در عرفات، ماندن در مشعر، ماند در منی و... برای چیست؟ نمی دانیم، تنها این را می فهمیم که این اعمال روح تعبد و روح تسلیم را در ما زنده می کند و این بالاترین فضیلت

است.

تعبد و عبودیت به اندازه ای اهمیت دارد که خداوند در نماز، آن را بر رسالت مقدم داشته است: اشهد ان محمدا عبده ورسوله. یعنی پیامبر ابتدا عبد است و مقام عبودیت را دارد، آن گاه رسالت.

شخصی خدمت امام صادق (ع) رسید و عرض کرد: یا بن رسول الله! این اناری که در دست شماست اگر آن را نصف کنی و یک قسمش را حلال کنی و قسم دیگرش را حرام، من می پذیرم و تسلیم حرف شما هستم. این است معنای تسلیم و عبودیت در برابر احکام خدا. این تسلیم از آن روست که حکم امام صادق (ع) حکم خداست.

از آن چه گفته شد دانستیم که تهذیب، امر بسیار مهمی است که قرآن و پیامبران، به آن بسیار توصیه کرده اند. این تهذیب در سامان دهی کار مردم و رسیدگی به امور آنان، نقش کلیدی دارد. کسانی که متصدی امور مردم و مسئول گره گشایی از کار آنان هستند به تهذیب بیشتر نیاز دارند. آنان اگر خود ساخته باشند با دل سوزی، دقت، همه جانبه نگری و وظیفه شناسی به کارها می پردازند، اما اگر مهذب نبودند با بی تفاوتی، سهل انگاری، سطحی نگری و کاغذ بازی با امور برخورد می کنند. طبیعت اداره ها این چنین است که هر کارمندی باید از مسئول مافوق خود دستور بگیرد و با قانون ها و ماده ها و تبصره ها پیش برود، طبعاً چنین کاری با پیچ و خم رو به رو می شود و گاه خستگی و دل زدگی به وجود می آورد، اگر کارمندی مهذب و پاکیزه و دارای قلب سلیم باشد، بی هیچ گونه دلسردی

و بدون این که قوانین را پشت سر بگذارد، و قانون شکنی کند، مشکلات را حل می کند و ارباب رجوع را راضی و خشنود به خانه می فرستد.

مردم اگر با چنین کارمندانی رو به رو شوند- اگر کارشان هم حل نشود- باز راضی اند، چرا که تلاش صادقانه و خالصانه آن ها را دیده اند.

نابسامانی هایی که در پاره ای از جاها دیده می شود معلول آن است که انسان های غیر مهذب به کار گماشته شده اند.

وقتی می گوئیم مهذب، منظورمان فقط تقید افراد به نماز و روزه نیست بلکه همه جنبه ها را در بر می گیرد؛ فی المثل اگر فردی را به کاری گماشته اند و او می بیند که انجام آن ها در توان او نیست، وظیفه اش آن است که کنار برود و میدان را برای افراد شایسته تری باز کند. اگر چنین کرد او خود ساخته و مهذب است.

امانت داری و حفظ اموال بیت المال از مصادیق دیگر تهذیب است. فردی که مسئولیتی دارد و اموال کم یا زیادی در اختیارش هست باید پروا داشته باشد و آن ها را در راه صحیح و به طور حساب شده و با برنامه، مصرف کند.

معلم و استادی که تدریس می کند و شاگردان زیادی با او سر و کار دارند باید مهذب باشد تا با وجدان سالم و روش صحیح، استعداد های دانش آموزان و دانشجویان را پرورش دهد و آن ها را برای فردای جامعه آماده سازد. هم چنین عالمان و دانشوران باید نفس خود را تهذیب کنند، که اگر چنین شد، عالم اصلاح خواهد شد.

بدین ترتیب نقش تهذیب در

سامان دهی صحیح کارها و اداره امور جامعه روشن می شود و به عظمت قرا: و تعالیم انبیا- که این همه بر تزکیه نفس تاکید کرده اند- پی می بریم.

خدمت گزاری و آرامش

خدمت به مدرم از جنبه های مختلفی برای آدمی موثر است، یکی از آن جنبه ها آرامش روحی و روانی است؛ یعنی کسی که در اندیشه گره گشایی از کار مردم است وجدانش دائما او را یاری می کند و اکسیر آرامش را به او هدیه می دهد. همه مردم به دنبال کسب آرامش اند، اما راه های آن را گم کرده اند، معمولا در تکاپو هستند تا با پول و امکانات مادی آن را به دست آورند. روشن است که رفاه، آسایش و خوشی مرهون پول و قدرت نیست، چه بسیار افرادی که تمکن و قدرت و شخصیت و پول دارند اما به اندازه ای

غم، غصه، دلهره و اضطراب خاطر و نگرانی آنان را احاطه کرده که اگر مرگ خریدنی بود تمام هستی خود را می دادند و آن را می خریدند. عکسش را هم فراوان می بینیم که انسانی خانه و یا فرشی که روی آن بنشیند ندارد اما با نشاط و روحیه است و طمانینه و وقار دارد.

از نظر قرآن، کسی رفاه و آسایش دارد که امنیت دل دارد:

الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن وهم مهتدون؛ (۹۹)

کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده اند، آنان راست ایمنی و ایشان راه یافتگانند.

افرادی که ایمان دارند و ایمانشان آلوده به گناه و ظلم نیست، مومن و متقی اند، اگر چه پول، مکن و قدرت ندارند اما

رفاه و آسایش دارند، چرا که امنیت قلبی دارند و بالاترین رفاه و آسایش یعنی این، انسان در زندگی همه چیز را برای آرامش می خواهد. تشکیل خانواده می دهد برای این که سکینه و آرامش به دست آورد.

و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازوجا لتسکنوا الیها وجعل بینکم مودتا و رحمه؛ (۱۰۰)

و از نشانه های او این که از نوع خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدان ها آرام گیرید و میان شما دوستی و رحمت نهاد.

تشکیل خانواده برای آن است که آرامش دل پیدا شود، اگر خانه ناامن شد زندگی تلخ می شود، وقتی معنویت بر خانواده ای حاکم نشد زن و شوهر حقوق یکدیگر را رعایت نمی کنند، مرد پرخاشگر و زن زبان دراز می شود و زندگی را به جهنم تبدیل می کنند.

گناه، غم و غصه می آورد، اضطراب و نگرانی به همراه دارد، وقتی می بینید کسی خانه ای چون قصر دارد، ریاست و قدرت دارد، حسرت نخورید.

و الذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعه یحسبه الظمان ماء (۱۰۱)

و کسانی که کفر ورزیدن کارهایشان چون سرابی در زمین هموار است که تشنه آن را آب می پندارد.

فرد گناه کار دائما کوبندگی و عذاب وجدان دارد، مثل پتکی که بر روی سندان کوبیده می شود، بر سر و روی زندگی چنین افرادی غم، غصه و اضطراب می بارد. این گرفتاری ها و اضطراب ها نه فقط گریبان گیر خود آنان است، بلکه به اطرافیان، وابستگان و خویشان نیز سرایت می کند، همانند دیوانه ای که کبریتی بر اتاق می اندازد و چون جریان طبیعی آتش سوزاندن است لذا وسایل خانه، زن، فرزند و

خودش همگی در معرض خطر و خسارت قرار می گیرند، آتش ظلم و ظالم دام دیگران را نیز می گیرد.

زندگی منهای خدا، زندگی توام با گناه (مخصوصا گناه اجتماعی و تجاوز به حق الناس) تاریک و وحشتناک است:

او كظلمات فی بحر لجی یقشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا خرج یده لم یكدیراها و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور؛ (۱۰۲)

یا کارهایشان مانند تاریکی هایی است که در دریایی ژرف است که موجی آن را می پوشاند و روی آن موجی دیگر است و بالای آن ابری است تاریکی هایی است که بعضی بر روی بعضی قرار گرفته است. هر گاه انسان غرق شده دستش را بیرون آورد، به زحمت آن را می بیند و خدا به هر کسی نوری نداده باشد او را هیچ نوری نخواهد بود.

گناه بزرگ آن است که مسئولیت هایی که به دوشمان گذاشته شده انجام ندهیم و در فکر حل مشکلات مردم نباشیم. آرامش خاطر و آسایش وجدان برای یک کارمند و یا منصب دار آن است که در پست و سمتی که هست به خوبی انجام وظیفه کند. اگر نکند بی شک مرتکب گناه عظیم گشته که عاقبت آن نیز از کف دادن آرامش و راحتی وجدان است.

در آخر سوره کهف چند آیه وارد شده که از متشابهات قرآن است و باید بگوییم یک دنیا علم در این چند آیه موجود است و مسئله قضا و قدر جبر و تفویض و تجسم اعمال را به خوبی حل می کند. در این سوره داستانی درباره خضر و موسی است که بسیار

خواندنی است: آن دو، وارد شهر یا دهی شدند و درخواست غذا کردند اما مردم به آنان ندادند و گرسنه از ده بیرونشان کردند. در بیرون ده به دیوار شکسته ای برخورد کردند، حضرت خضر گفت: باید این دیوار را تعمیر کنیم موسی با این که به حضرت خضر قول داده بود که اعتراضی نکند امام باز هم نتوانست تحمل کند، لذا به حالت اعتراض گفت: به ما غذا ندادند و حالا دیوار شان را هم تعمیر کنیم.

حضرت خضر در تفسیر این قضیه فرمود: زیر آن دیوار، مالی از دو بچه یتیم مدفون است، برای این که این مال از بین نرود و به دست بچه یتیم ها برسد آن را تعمیر کردم. در همین آیه می فرماید: (و کان ابوهمما صالحا) برای این که پدر و مادرش شایسته و صالح بودند.

خوبی پدر و مادر باعث شد که حضرت خضر و موسی آن دیوار را تعمیر کنند. این آیه شریفه به ما می فهماند که اگر می خواهیم آینده اولاد و فرزندانمان تامین شود، باید خدمت گزار جامعه باشیم و تا می توانیم به مردم درمانده و بینوا، و افرادی که جز خدا پناهی ندارند خدمت کنیم. خداوند بیناست و بر تمامی کردارهای بندگان نظارت دارد. وقتی که از ما کردار صحیح و خدمات صادقانه ببیند خودش را راه های فراوانی که دارد ما را تامین می کند.

بسیار رخ داده است که پدر و مادری آینده فرزندانشان را از نظر مادی تامین نکرده و مرده اند و هنگام مردن چیزی نداشته اند، اما آن شایستگی و شخصیتی را که برای فرزندان خود به ارث گذاشته

بودند آنان را به مقام والا رسانیده و در جامعه عزیزشان کرد.

یکی از خلفای بنی عباس به عالم و دانشمندی گفت: به من نصیحتی کن، عالم گفت: عمر بن عبد العزیز وقتی مرد، بچه هایش شام نداشتند، امام از آن جا که وی خدمت بسیاری به جامعه کرد بچه هایش عزیز شدند، امام از خلفای بنی امیه دیدم کسی (مروان حمار) را که وقتی مرد شمش های طلایش را با تبر تقسیم کردند و طولی نکشید دیدم که بچه های او به گدایی افتاده اند.

اگر تامین آینده و خوشبختی و سعادت فرزندان را می خواهی در جامعه خدمت گزار باش، در صورتی که مردم آزار باشی و ظلم کنی، مکافات این ظلم ها دست و پایت را می گیرد، و فرزندان نیز در زندگی خیر نمی بینند.

اگر خوشبختی و سعادت فرزندان را می خواهی و تنها به فکر تامین دنیایشان نیستی، اگر قصد داری تحصیلات عالی را ادامه دهند و پست های مهم اجتماعی را بگیرند، اگر می خواهی از او تاجر یا صنعت گر بسازی و یا اگر دنیا را برای او به ارث بگذاری، تا زمانی که به وظایفش آشنا نسازی، مسائل شرعی، اجتماعی و اخلاقی اسلام را به او نیاموزی، نتیجه ای ندارد، اول نماز، بعد شغل و تجارت و پست های اجتماعی و سیاسی.

آسایش و رفاه، ثروت و دارایی در زندگی، آسودگی خاطر و آرامش وجدان نمی آورد. شهید مطهری می فرمود: شخصی از نظر مال و تمکن و از نظر شخصیت در سطح عالی بود و همه ما حسرت می خوردیم و می گفتیم این آدم چقدر خوشبخت است! تا این که

روزی در ضمن صحبت به او گفتم چر بیچه دار نمی شوی؟ داشتن اولاد خوب است، عصبانی شد و گفت: آقا! چه می گویی؟! خودم بدبخت شدم بس است، نمی خواهم اولادم نیز بدبخت شوند. دیدم زندگی برایش به قدری تلخ است که حاضر نیست دارای اولاد شود!

شما تصور نکنید حال که کشورهای متمدن، از نظر مادی و نظم اجتماعی و پیشرفت صنعتی تکامل یافته اند، آسودگی خاطر و آرامش وجدان هم دارند، هرگز چنین نیست، بلکه مردم این کشورها، هر شبانه روز چندین میلیون قرص خواب آور می خورند تا چند ساعتی به خواب روند و استراحتی بکنند.

آری، خدمت گزار مردم بودن و کارهای آنان را سنجیده و صادقانه انجام دادن، سبب آرامش است. این حالت روحی را در همه انسان های خدوم به روشنی مشاهده می کنیم. خدمت به مردم، خدمت به خداست و کسی که به خدا خدمت کرد، در آرامش است.

حساب رسی از منصب داران در قیامت

از نظر قرآن و روایات، در روز قیامت حساب خواص و افراد منصب دار و متنفذ غیر از حساب عموم مردم است، برای خواص پرونده جداگانه ای تشکیل می شود و سخت گیری هایی که به آنان می شود به عوام و عموم مردم نمی شود.

در روایات آمده است که خداوند در روز قیامت هفتاد گناه از جاهل می آمرزد قبل از آن که یک گناه از عالم آمرزیده شود. به قول باباطاهر، مردم عوام با یک حساب و کتاب مختصر و با یک شفاعت رستگار می شوند:

خداوندا به حق هشت و چارت

اگر گویند شتر دیدی؟ ندیدی

مردم عادی در بهشت از نعمت های پروردگار استفاده می کنند اما حساب خواص این نیست،

خواص در صورت رستگاری جایشان اگر عندالله نباشد لااقل بهشت رضوان و بهشت عدن است، جای او نزد پیغمبر اکرم (ص) است:

و من يطع الله و الرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين و حسن اولئك رفيقا؛ (۱۰۳) و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته یعنی با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگان اند و آنان چه نیکو همدمانند.

ان المتقين في جناب و نهر، في مقعد صدق عند مليك مقتدر؛ (۱۰۴)

در حقیقت، مردم پرهیزگار در میان باغ ها و نهرها در قرارگاه صدق نزد پادشاهی توانا هستند.

آنان که تقوا در دلشان رسوخ کرده و مهذب شده اند بهشت برایشان کوچک و جایگاه آنان نزد خداوند است. این مقام عنداللهی را من و شما و بزرگ تر از ما نمی تواند درک کند مگر این که خود به آن مقام برسد:

فلان تعلم نفس ما اخفى لهم من قره اعين جزاء بما كانوا يعملون؛ (۱۰۵)

هیچ کس نمی داند چه چیز از آن چه روشنی بخش دیدگان است به پاداش آن چه انجام می دادند برای آنان پنهان شده است.

استاد بزرگوار ما، رهبر عظیم الشان انقلاب بارها در جلسه های خصوصی این شعر را می خواندند.

نیست برلوح دل جز الف قامت یار

چه کنم چیز دگر یاد نداد استادم

و این شعر در واقع ترجمه روایتی است که مرحوم دیلمی در ارشاد نقل کرده و روایت این است که:

به پیامبر اکرم (ص) خطاب شد: گروهی هستند که بهشت برایشان کوچک است و آنان پیش من خواهند بود، لذت آنان صحبت کردن

با من است. در هر نظری به آنان سعه وجودی می دهم، پرده هایی از جلوی چشم اینان بر می دارم و... از طرف خداوند به آنان خطاب می شود که ای بندگان من! بگذارید بهشتی ها در نعمت های خود (حورالعین ها، قصرها، و بالاخره آن نعمت های عالی بهشت) متنعم باشند، نعمت و لذت شما مکالمه کردن با من است.

در روایات آمده است: وقتی این گروه (خواص) وارد بهشت می شوند تا هفتصد سال در عالم ملکوت منغم می شوند (البته هفتصد سال از سال های آخرت) تا این که حورالعین ها نزد خدا شکایت می کنند که خدایا! ما مال او هستیم و او هیچ اعتنایی به ما نمی کند. حورالعینی که اگر یکی از آن ها در دنیا ظاهر شود تمام زن و مرد از عشقش می میرند. دیگر کره زمین احتیاج به خورشید پیدا نمی کند! به حورالعین ها خطاب می شود: این بنده من منغم در عالم وحدت است، او عاشق من است، نظر به من و رحمت من نمی گذارد که او به چیز دیگری توجه کند، بر لوح دلش نیست چیزی جز الله.

بدیهی است که این همه مقام و نعمت را به آسانی به دست نیاورده، ریاضت ها و سختی ها کشیده است. شب زنده داری ها و جهادها کرده است، در امتحان های سخت شرکت کرده و از عهده آن موفق و پیروز بیرون بر آمده است. در هنگام حساب بر او سخت گیری ها شده است، مثل عوام مردم نبوده است که با ارفاق قبول شود و با شفاعت از آتش نجات پیدا کرده

باشد. حساب خواص از حساب عوام جداست.

در همین جا باید گفت که هر چه مقام و منصب بالاتر باشد، حساب رسی ها

هم سخت تر و مشکل تر است؛ یعنی حساب مسئولان از حساب یک کارمند معمولی جداست، و هم چنین حساب یک کارمند با حساب نظافتچی و آبدارچی اداره یا موسسه و... تفاوت بسیار دارد.

مقام حضرت آدم بسیار بالا است تا جایی که مظهر اسماء و صفات حق است.

و علم آدم الاسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة؛(۱۰۶)

و خدا همه نام ها را به آدم آموخت، سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود. همین آدم ابوالبشر- اولین پیامبر خدا در روی زمین - با این مقام بلندش به خاطر یک ترک اولی به اندازه ای سقوط کرد که با آن همه مقام توبیخ شد و درجه اش از او گرفته شد و رانده درگاه خدا شد (وعصی آدم ربه فغوی) (۱۰۷) و خطاب رسید: (اهبطوا) شما تعجب نکنید وقتی که در روایت می خوانید آدم دویست سال گریه کرد تا سرانجام توبه اش پذیرفته شد.

آدمی که جایش بهشت بود و ملائک بر او سجده می کردند، چرا با یک ترک اولی از بهشت رانده باشد؟ برای این که آدم از خواص است و از او توقع و انتظار چنین غفلتی نبود، حساب او با دیگران جداست. هر چه مقام های مادی و معنوی بالاتر باشد مسئولیت بیشتری بر عهده انسان است. لذا نباید غفلت کرد و مواظب لحظه ها هم بود، چرا که عمر کم است و مسیر طولانی و آنان که این نکته را فهمیده اند اگر لحظه ای در کارهایشان فتوری رخ دهد همه

وجودشان به گریه و ضجه می افتد.

مرحوم حاجی میرزا علی آقا شیرازی که از علمای اهل دل و عارف اصفهان در زمان استاد بزرگوار ما مرحوم آیه الله بروجردی گاه گاهی به قم می آمد و در مدرسه حجتیه به حجره شاگردش مرحوم شهید مطهری می رفت. یکی از بزرگان برایم نقل کرد که ایشان در کارهایشان بسیار منظم و دقیق بود.

شخص بزرگواری برایم نقل کرد که شبی برای زیارت ایشان رفته بودم که آن شب میهمان ها نظمش را به هم زدند و آن شب را دیر خوابید و زمانی بیدار شد که اذان صبح را می گفتند و طلوع فجر دمیده بود، آن شب نتوانست نماز شبش را بخواند، آن مرد خدا به خاطر نخواندن نماز شب، مثل مار گزیده ها به خود می پیچید، گریه می کرد، گویی که جوانش مرده است.

آن مرد بزرگوار که این قضیه را برایم نقل می کرد گفت: با مرحوم میرزا علی آقا شوخی کردم و گفتم آقا، ما هیچ وقت نماز شب نمی خوانیم تو هم یک شب نخوان! گفت مگر می شود طلبه نماز شب نخواند! نماز شب من از شانزده سالگی تا به امروز ترک نشده بود!

حضرت امام خمینی در درس هایش بسیار دقیق بود، به طوری که یک دقیقه دیر یا زود نداشت، ایشان برنامه داشتند که از ساعت نه الی ده پیاده روی کنند، و می فرمودند: وقتی که ماموران شاه مرا دستگیر کردند و در سلول انداختند سلولم یک اتاق کوچکی بود، در آن جا هر روز یک ساعت پیاده روی می کردم و از ساعت ده الی یازده که برنامه قرآن

خواندن داشتیم، قرآن را هم خواندم.

صاحب معراج السعاده مرحوم ملا احمد نراقی معلم اخلاق و فقیه بوده، در فقه مستند را نوشت و در اخلاق معراج السعاده را که هر دو بسیار عالی است، او شاعر هم بود. کتابی نوشته است به نام طاقدیس که در قالب مثنوی است و داستان های بسیار ارزنده ای را در آن به شعر کشیده است. از ایشان نقل شده که فرموده اند من طاقدیس را در فرصت هایی که شاید برای همه مردم بی ارزش است نوشته ام.

حضرت یعقوب هنگامی که می خواست یوسفش را با فرزندان خود راهی صحرا کند، یک غفلت کرد و آن این که: یوسف را به خدا نسپرد بلکه به فرزندانش گفت: می ترسم گرگ بچه ام را بخورد. شما از او مواظبت کنید!

چنین کاری از انسان های معمولی یک امر عادی و پیش پا افتاده است، اما از مقام شامخ حضرت یعقوب که پیامبر است چنین چیزی انتظار نمی رود و او باید فرزندش را به خدا بسپارد به خاطر این کارش دچار مصیبتی دردناک شد، غصه های فراوانی خورد و آن قدر گریست تا چشمانش سفید شد. منظور از سفید شدن چشمانش این باشد که آنقدر نالید تا سرانجام به گمشده اش رسید. اما وقتی که می خواستند بنیامین را نزد برادرش یوسف ببرند، حضرت یعقوب آن جا دیگر به فرزندانش سفارش نکرد بلکه گفت: (فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین...)(۱۰۸)

لذا گره ها یکی پس از دیگری گشوده شد تا این که به گمشده اش رسید.

نمونه هایی از توبه خواص

حضرت یوسف: ایشان مصیبت های زیادی دید و زجرهای فراوانی کشید. به قول استاد

بزرگوار ما علامه طباطبائی برای حضرت یوسف ۲۴ زمینه گناه به وجود آمد که اگر یکی از آن صحنه ها برای افراد معمولی و غیر خواص پیش می آمد خود را می باختند و تسلیم گناه می شدند اما آن حضرت برای فرار از گناه، زندان را به جان خرید و گفت:

رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه؛ (۱۰۹)

یوسف گفت: پروردگارا، زندان برای من دوست داشتنی تر است از آن چه مرا به آن می خوانند.

اما با این همه ایمان و استقامتش، روزی دو تن از دوستان و هم سلولی های او خوابی دیدند و یوسف خواب آنان را برایشان چنین تعبیر کرد که: یکی از آنان به دار آویخته و دیگری ساقی سلطان خواهد شد.

سپس یوسف خطاب به آن که به عنوان ساقی نزد شاه می رفت، گفت: (واذکرنی عند ربک) (۱۱۰) به یاد من هم باش؛ نزد شاه بگو که یک بی گناهی در زندان است، به او هم توجهی کن و...

به فرموده قرآن آن شخص رفت و فراموش کرد که از یوسف هم چیزی بگوید، تا این که بعد از چند سال به یادش آمد.

روزی جبرئیل نزد یوسف آمد خطاب به او فرمود:

چه کسی تو را از چاه نجات داد؟ چه کسی از دست برادرانت خلاص نمود؟ چه کسی از دام زلیخا رهایی ات بخشید؟

هر چه جبرئیل پرسید، یوسف جواب داد: خداوند متعال. در آخر جبرئیل پرسید: چرا به آن شخص گفتی: (واذکرنی عند ربک) و از خدا کمک نخواستی و به او پناه نبردی؟ یوسف از این کارش توبه کرد- البته یوسف همیشه در حال توبه بود، انابه و ناله داشت و

برای این کارش چندین سال (حدود هشت سال) دیگر در زندان باقی ماند. چرا؟ مگر یوسف چه جرمی مرتکب می شویم و این گونه خطاها برایمان بسیار عادی است. نکته همان است که چنین عملی از مقام شامخ یوسف دور و بعید است.

حضرت زکریا: وی تلاش فراوان کرد تا قومش را هدایت کند اما نتیجه ای نگرفت، و کارش به جایی رسید که او را تعقیب کردند تا به قتل برسانند، در حال فرار بود، دید چیزی نمانده است به دست قومش گرفتار شود، خطاب به درخت سیبی که در پیش رویش بود گفت: به فریادم برس! درخت به امر خداوند باز شد و زکریا رفت لای تنه آن درخت و مردم نتوانستند پیدایش کنند، از سوی خداوند خطاب شد:

زکریا! چرا به درخت متوسل شدی و به خداوند پناه نیاوردی؟ زکریا گیر کرد و در جواب ماند، به خاطر همین کارش ااره دو سر آوردند و درخت را با زکریا از وسط بریده و نصف کردند، البته بعد خداوند سالمش کرد ولی به هر حال کیفر آن کارش را دید.

حضرت یونس: این پیامبر بزرگوار سال ها برای هدایت قومش کوشید اما هیچ نتیجه ای نگرفت تا جایی که قومش مستوجب عذاب شدند، به حضرت یونس خطاب شد:

ای یونس! آنان دیگر لیاقت زنده ماندن را ندارند و باید عذاب شوند؛ یونس این مطلب را به قومش خبر داد که به زودی هلاک خواهید شد و عذاب خدا بر شما نازل می شود، اما در این میان یونس کاری کرد که نباید می کرد و آن این که: بدون اذن پروردگار از شهر بیرون رفت. لذا برای این

کارش تنبیه شد، چرا که رخی از افراد قومش آن گاه که آثار عذاب را دیدند به دیگران گفتند: بیایید توبه کنیم، از همین رو به سراغ یونس رفتند و هر چه گشتند او را نیافتند. آنان دریافتند که پناهی جز خدا ندارند و لذا به پیشگاه او توبه کرده و از گذشته خود پشیمان شدند، خداوند توبه آنان را پذیرفت و عذاب نازل نشد.

مطلب این جاست که آن قوم با آن همه لجاجت و سر سختی و گناه با یک یا الله و خدایا! اشتباه کردم از عذاب خلاص شدند، اما یونس با آن همه خدمت و بندگی در راه خدا باید برای یک ترک اولی مجازات شود. لذا وقتی در کشتی نشسته بود تا به آن طرف دریا برود نهنگی که مامور خدا بود، آمد و در مقابل کشتی سد شد، چیزی نمانده بود که کشتی را غرق کند، تصمیمشان بر این شد که قرعه بزنند و به نام هر کس در آمد او را طعمه ماهی کنند و از دست آن حیوان خلاصی یابند. قرعه زدند به نام یونس در آمد، مرتبه دوم باز به نام یونس... تا سه مرتبه قرعه زدند هر سه بار به نام یونس در آمد. یونس وقتی قضیه را چنین دید خود را به دریا انداخت و نهنگ او را بلعید، از آن جا که ماهی مامور خدا است اجازه هضم کردن یوسف را نداشت و فقط او را در شکم خود نگه داشت. یونس متوجه شد که خروجش از شهر اشتباه بوده و خطایی صورت داده است، لذا در شکم ماهی، دست به توبه و انابه

و استغاثه برداشت:

فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین؛ (۱۱۱)

در دل تاریکی ها فریاد بر آورد که: معبودی جز تو نیست، منزهی تو راستی که من از ستمکاران بودم.

بدین ترتیب، هفت شبانه روز در شکم ماهی، یعنی در یک سلول تاریک، مرطوب و بی غذا زندانی بود، پس از این مدت، توبه اش پذیرفته شد: (فاستجبنا له و نجیناه من الغم) و از شکم ماهی بیرون آوردیم.

باز می فرماید:

فلولا انه کان من المسبحین، للبت فی بطنه الی یوم یبعثون؛ (۱۱۲)

و اگر او از زمره تسبیح کنندگان نبود، قطعاً تا روزی که برانگیخته می شوند در شکم آن ماهی می ماند.

از این سخن خداوند فهمیده می شود که یونس به خاطر آن کارش استحقاق آن را داشته که تا روز قیامت مجازات شود، اما توبه کرد و توبه اش پذیرفته شد و این بسیار تکان دهنده است.

نظیر این قضایا در قرآن در و تاریخ فراوان آمده است. نقل شده که پیامبر از بنی اسرائیل وارد شهری شد، در همان ابتدای ورود دید که یک عالم عابد و زاهدی زیر آوار رفته و سرش بیرون مانده و در همین حال مورچه ها سرش را خورده اند. تعجب کرد از این که عالم عابد و زاهدی زیر آوار رفته و سرش بیرون مانده و در همین حال مورچه ها سرش را خورده اند. تعجب کرد از این که عالم عابد و زاهدی که هفتاد سال در راه خدا قدم برداشته و ریاضت کشیده است، چرا باید این گونه بمیرد؟ در همین هنگام مطلع شد که حاکم ظالم آن شهر مرده و تشییع

جنازه مهمی از او کرده اند! با خدا مناجات کرد و بیان داشت: خدایا چه حکمتی در کار است؟ عالم زاهد باید آن گونه بمیرد و حاکم ظالم این گونه با عظمت و جلال دفن شود؟! خطاب شد آن عالم چند روز قبل حاجتی داشت و برای رفع آن به این حاکم ظالم مراجعه کرد، و نباید چنین می کرد (و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار) (۱۱۳) به کسانی که ستم کرده اند متمایل شوید که آتش دوزخ به شما می رسد. و این ظالم حاجت او را برآورده کرد و به گرفتاریش رسیدگی نمود، پس آن عالم کیفر دارد و برای این که کیفرش به قبر و برزخ و قیامت کشیده نشود در این دنیا مجازاتش کردیم و آن ظالم نیز از آن جا که ظلم های فراوان کرده بود، نتیجه این کار خویش را (برآورده کردن حاجت عالم) در همین دنیا به او دادیم و نخواستیم که پاداشش را در عالم آخرت به او بدهیم؛ لذا آن تشریفاتی را که برای این حاکم قائل شدند نتیجه و پاداش آن خدمتی بود که به آن عالم کرده بود.

توبه خواص

توبه سه قسم است:

۱- توبه عموم مردم؛

۲- توبه انبیا، به خاطر ترک اولی که از آنان سر می زند، مانند توبه آدم، یونس، یعقوب و یوسف (ع)؛

۳- توبه خواص که توبه معصومین (ع) است. آنان از توجه به غیر خدا توبه می کنند؛ یعنی امیرالمومنین (ع) وقتی غذا می خورد یا اطفای شهوت می کند و... از آن عالم وحدت به عالم کثرت می آید و همین برای او گناه و توجه به غیر حق است.

اگر می بینیم حضرت زهرا (س) از خوف خدا به اندازه ای گریه می کند که از اشک چشمش شیشه ای پر می شود برای همین است که چند لحظه ای توجه به غیر حق داشته است.

علی (ع) در دل شب می نالد و نسبت گناه به خود می دهد و دعای کمیل پر از این نسبت ها است، عده ای تصور می کنند علی (ع) آن مطالب را برای آموزش ما فرموده است، حال آن که این برداشت درست نیست، بلکه علی (ع) آن سخنان را برای خودش فرموده است، این به آن معنا نیست که نعوذ بالله علی (ع) گناه کرده و از گناهانش توبه می کند و چنین نیست که حضرت ترک اولی کرده باشد، معصوم (ع) از توجه به غیر حق توبه می کند و از خداوند طلب عفو و بخشش می نماید.

آری، آن توقعی که از معصوم هست از انبیا نیست و آن توقعی که از انبیا هست از علما نیست و هم چنین انسان انتظار و توقعی که از علما و دانشمندان دارد از عامه مردم ندارد. به همین ترتیب مقایسه کنید تا برسید به خودتان، و توجه داشته باشید که عموم مردم توقع و انتظاری که از مسئولان اداره ها دارند از کارمند معمولی ندارند و همین طور سلسله مراتب دیگر.

تجسم اعمال در قیامت

از چگونگی رسیدگی به اعمال منصب داران و مسئولان و کیفیت حساب کشی از آنان سخن گفتیم، اینک در همین خصوص باید بگوییم که هر گونه کردار نیک و بد ما به تناسب خود، صورت بندی می شود و برای همیشه باقی می ماند و همین است معنای

تجسم اعمال؛ یعنی عمل یک انسان خدمت گزار و صادق است که بهشت را برای او ایجاد کرده و عکس آن نیز در مورد انسان گناه کار صادق است.

این بحث برای کارکنان ادارات و مسئولان از این جهت حائز اهمیت است که خاصیت کنترل کنندگی دارد؛ یعنی هر مسئول و کارمندی می فهمد که تمامی کردارهایش ثبت و ضبط می شود و در قیامت در جلو چشمانش تجسم می یابد. اگر این نکته را فهمید و به آن متذکر شد، دیگر خطا نمی کند، رشوه نمی گیرد و به حیف و میل اموال مردم و اختلاس نمی اندیشد. فکر قیامت و حساب و کتاب و تجسم اعمال او را از این کارها باز می دارد.

اقسام تجسم عمل

تجسم عمل، سه قسم است:

۱- در دنیا: از قرآن استفاده می کنیم که سر نوشت و سعادت یا شقاوت آدمی در این دنیا مرهون افکار، گفتار و کردار اوست و ملکاتش برای او سرنوشت ساز است؛ یعنی اگر افکار، سخن و کردار انسان صحیح و الهی باشد سعادت مند و رستگار و عاقبت به خیر خواهد شد و اگر ملکات رذیله بوده و گفتار، کردار و اعمالش ناشایسته و غیر الهی باشد، شقاوت، عاقبت به شری و آتش جهنم گریبانگیرش خواهد شد.

قرآن کریم می فرماید:

و من یشرك بالله فکانما خر من السماء فتحطفه او تهوی به الريح فی مکان سحیق؛ (۱۱۴)

و هر کس به خدا شرک ورزد چنان است که گویی از آسمان فرو افتاده و مرغان شکاری او را ربوده اند یا باد او را به جایی دور افکنده است.

شرک در این جا شرک عملی است، یعنی زندگی انسان های

فاسق و شقی، همراه با ناراحتی و غم و غصه و توام با وحشت و اضطراب است. غم گذشته ها را می خورند، از آینده نگرانی دارند، هنگام خواب، خوردن و در موقعیت های دیگر، همیشه مضطرب و نگرانند.

اما انسان های خوب به عکس انسان های بد و پست، به فرموده قرآن علاوه بر این که به بهشت می روند در این دنیا نیز یک زندگی پاک و با عزت دارند:

من عمل صالحا من ذکر او انشی و هو مومن فلنحینه حیوه طیبه و لنجرزینم اجرهم باحسن ماکانوا یعملون؛ (۱۱۵)

هر کس - از مرد یا زن - کار شایسته کند و مومن باشد قطعا او را با زندگی پاکیزه ای حیات حقیقی بخشیم و مسلما به آنان بهتر از آن چه انجام می دادند پاداش خواهیم داد.

در سوره دیگر می فرماید:

لا یزال الذین کفروا تصییهم بما صنعوا قارعه او تحل قریبا من دارهم؛ (۱۱۶)

و کسانی که کافر شده اند پیوسته به سزای آن چه کرده اند مصیبت کوبنده ای به آنان می رسد یا نزدیک خانه هایشان فرود می آید.

افرادی که کفر عملی دارند، مثلا نماز نمی خوانند، روزه نمی گیرند و خلاصه واجبات را ترک می کنند و مرتکب محرمات می شوند انسان های شرور و ظالمند و به جامعه با عینک بدبینی می نگرند گفتار و کردارشان با مردم ناشایسته و غیر اسلامی است.

زندگی توام با گناه، بدبختی و فلاکت است و نباید فریب وضع ظاهری آنها را خورد، چرا که همین جاه و جلال ظاهری برای او نعمت و درد سر است. قرآن می فرماید:

فلا تعجبک اموالهم و لا اولادهم انما یرید الله لیعذبهم

بها فی الحیوه الدنیا؛ (۱۱۷)

اموال و فرزندانشان تو را به شگفتی و تعجب نیاورد، جز این نیست که خدا می خواهد در زندگی دنیا به وسیله این ها عذابشان کند.

مال و ریاست زمانی خوب است که خوشی و سعادت به دنبال داشته باشد و انسان را عاقبت به خیر نماید، یعنی در راه رضای خدا به کار رود و در روز حساب نجات بخش انسان باشد.

۲- تجسم اعمال به معنای دوم هم این است که: اگر کسی اهل بهشت است، عمل او است که برای او بهشت پر نعمت شده است و اگر کسی اهل جهنم است و مار و عقرب او را احاطه کرده، آن نیز همان اعمال اوست.

پیامبر اکرم (ص) فرمود:

الدنیا مزرعه الاخره؛

دنیا کشتزار آخرت است.

انسان در این دنیا هر چه کشت کند، در عالم آخرت همان را برداشت می نماید و خلاصه این که نعمت های بهشت اعمال خود انسان هاست:

كلوا و اشربوا بما اصلحتم؛

بخورید و بیاشامید آن چه را که خود تهیه نموده و فرستاده اید.

هم چنین است آتش جهنم که آن هم ساخته دست خود ما است؛ زقوم و حمیم را خود تهیه می کنم به جهنمیان خطاب می شود:

فذوقوا العذاب ذلک بما قدمت ایدیکم؛ (۱۱۸)

بچشید عذاب را، این چیزی است که خود تهیه کرده و فرستاده اید.

۳- نوع سوم تجسم اعمال، تبدیل عمل به موجود متناسب با عمل است؛ توضیح آن که: مرحوم صدر المتالهین در آسفار، تناسخ را رد می کند؛ معنای تناسخ این است که یک عده ای از فلاسفه، از روان شناسان و روان کاران، مخصوصا کسانی که ادعای احضار روح دارند، می گویند: هر گاه انسان بمیرد

روح او بر جسم دیگری منتقل می شود. بنابراین قول، اکنون روح ما که در این جا نشسته ایم روح انسان های قبلی است و زمانی که از دنیا برویم روحمان به اجسام دیگری منتقل می شود.

بعضی معتقدند که اگر انسان بدکار باشد، روح او به جسم حیوانی یا آدم بدبختی، و اگر خوشبخت، باشد روحش به یک حیوان خوبی که برای مردم نافع است منتقل می شود، و اگر آدم خوبی باشد روحش به کالبد آدم مقدسی، خواهد رفت. این معنای تناسخ است. مرحوم صدر المتالهین تناسخ را باطل می کند و با مبانی فلسفی می گوید: تناسخ محال است؛ یعنی اگر چیزی بخواهد از فعل به قوه برگردد این محال است.

قرآن می فرماید: بعضی در قبر می گویند: ما را برگردانید تا آدم خوبی شویم خطاب می شود محال است که برگردید.

قال رب ارجعون لعلى اعمل صالحا فيما تركت (۱۱۹)

پروردگارا، مرا باز گرانیس شاید من در آن چه وانهادم کار نیکی انجام دهم. بعد می فرماید: ای انسان! تو برزخی داری که روح تو تا روز قیامت در عالم برزخ است.

مرحوم صدر المتالهین از دیدگاه فلسفی ثابت می کند که تناسخ محال است، بعد هم برای اثبات محال بودن تمسک به قرآن می کند و می فرماید: از قرآن یک تناسخ دقیق و لطیفی استفاده می کنیم که این از شاهکارهای قرآن است، پس ادعای کشف شهود می کند و می گوید در عالم کشف این تجسم عمل به معنای سوم دیده شده و آن گاه اقامه برهان می کند.

تناسخی که ملاصدرا می گوید الان مورد بحث ما است و آن

این است که اعمال ما برای ما ملکه می‌سازد؛ یعنی گفتار، کردار، تخیل‌ها و افکار ما برایمان ملکه می‌سازد، آن ملکات و حالات هم برای ما هویت ایجاد می‌کند، یعنی اگر اعمال، گفتار، پندار و افکار کسی نیک باشد بلکه خیر خواهی برای او درست می‌شود و به طور خودکار آدم خیر خواهی می‌شود.

در روایات آمده است که در روز قیامت وقتی وارد صف محشر شدی، بعضی از انسان‌ها را می‌بینی که مثل ماه می‌درخشند، یعنی یک انسان کاملی وارد محشر می‌شود که چشم‌ها همه به او خیره می‌شود، لذا اعمال خوب، عبادت‌ها و خدمت به خلق خدا برای شما ملکه و ملکه هم برایتان انسانیت ساخته و شما را در انسانیت شکوفا کرده است. اما اگر گفتار شما در زندگی، نیش زدن و زخم زدن، استهزا، عیب‌جویی و غیبت، تهمت، شایعه و دروغ باشد، یا کردار شما ظلم و جنایت باشد. این ظلم‌ها، کم‌کم برای شما حالت می‌سازد؛ یعنی شما دیگر به طور ناخودآگاه حالت زندگی و بدخویی پیدا می‌کند. در اثر زیادی گناه - به قول روان‌کاوها - برای انسان حالت سادیسمی پیدا می‌شود به طوری که از ظلم کردن لذت می‌برد.

آدم‌های متکبر که تکبر در دلشان رسوخ کرده است به صورت پلنگ، آن‌هایی که سروکارشان با فیلم‌ها و موسیقی‌های مبتذل و بازن‌های همه‌جایی و با جلسه‌های فساد است به صورت میمون، انسان‌های منافق به صورت روباه در می‌آیند. اگر کسی

چشم بصیرت و ملکوتی داشته باشد در همین دنیا می بیند که فلانی میمون و آن دیگری روباه و سومی سگ است و...

ملاصدرا، روایتی در اسفار آورده است که راوی می گوید:

روزی خدمت امام صادق (ع) بودم، در حالی که هر دو طواف کرده بودیم در گوشه ای نشسته و به مطاف نگاه می کردیم؛ خطاب به امام صادق (ع) عرض کردم: یا بن رسول الله! ما اکثر الحجج! چقدر حاجی فراوان است! حضرت تبسمی کرده و فرمودند:

ما اکثر الضحجج و اقل الحجج؛ (۱۲۰)

حاجی کم است و سر و صدا زیاد است.

در این حین نفهمیدم که امام (ع) چه می فرماید، لذا امام (ع) چشم ملکوتی به من عطا کردند و فرمودند: نگاه کن، از میان انگشتان دست مبارکش به طرف مطاف نگریم؛ دیدم که آدم بسیار کم است و هر چه هست حیوان است، به صورت های موش، گاو و پلنگ و خرگوش و...

روزی عایشه خدمت پیامبر اکرم (ص) نشسته بود که زنی آمد و از پیامبر مسئله ای پرسید، پیامبر جوابش را داد، وقتی زن رفت عایشه غیبت او را کرد و گفت: یا رسول الله چه زن کوتاه قدی بود! تا غیبت کرد رنگ مبارک پیامبر تغییر کرد و فرمود: عایشه! چرا غیبت کردن؟ چرا چیزی گفتی که اگر نزد خودش می گفتی به او بر می خورد، چرا شخصیتش را کوبیدی؟ زود استفراغ کن؛ در این هنگام، حالت استفراغ برای عایشه پیدا شد و مقداری گوشت گندیده از دهانش بیرون افتاد، گفت: یا رسول الله! من گوشت نخورده بودم، این چه بود؟!

حضرت فرمود: مگر قرآن نخوانده ای که می فرماید:

و لا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم

ان یا کل لحم اخی میتا فکرهتموه...؛(۱۲۱)

و بعضی از شما غیبت بعضی نکند آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد، از آن کراهت دارید...

قرآن می فرماید: روز قیامت پرده ها کنار می رود: (فكشفتنا عنك غطاءك فبصرک الیوم حدید) (۱۲۲) آن کسی که سگ است از الان سگ است، منتهی پرده رویش را پوشانده است و چشم ملکوتی نیست که ببیند، روز قیامت چشم ها تیز بین و حقیقت بین می شود و آن گاه خودش را می بیند که آدم است یا نه، دیگران همه او را می بینند که آدم است یا نیست.

به فرموده قرآن داد و فریاد و خدا خدای بعضی از جهنمیان بلند می شود و به آنان خطاب می شود: (اخشثوا فیها و لا تکلمون) (۱۲۳) در آن گم شوید و با من سخن مگویید. عرب وقتی بخواهد سگ ها را از خود دور کند می گوید: اخسوا.

روایتی است از امام حسین (ع) که همین روایت از امام سجاد (ع) نیز نقل شده است که می فرماید:

اجتنب الغیبه فانها ادم کلاب النار؛(۱۲۴)

از غیبت پرهیز، چرا که آن، خورش سگ های جهنم است.

استاد بزرگوار ما رهبر عظیم الشان انقلاب در درس های اخلاقی خود حداقل سالی یک یا دو مرتبه این روایت را به ما تذکر می داند. آری، آن که غیبت کند، چنین کاری برایش ملکه می سازد و این ملکه او را به صورت سگ می کند. این سگ در جهنم گرسنه می شود و غذا می خواهد، در این حالت همان غیبت هایی کرده؛ یعنی همان گوشت های گندیده ای که خورده، در جهنم

برایش غذا می شود.

خوی های زشت، گرگ می شود و انسان را در قبر می درد. گرگ ها از کجا می آیند و چه کسی آن ها را درست می کند؟
آن ها نتیجه بد اخلاقی ها، ظلم ها، جنایت ها، رشوه ها، رباها، مال مردم خوردن ها و بالاخره تجاوزها است.

قرآن می فرماید: دسته ای از مردم به صورت الاغ وارد محشر می شوند:

واما الذنی شفوا ففی النار لهم فیها زفیر وشهیق؛ (۱۲۵)

و اما کسانی که تیره بخت شده اند در آتش فریاد و ناله ای دارند.

یعنی آنانی که شقاوت بوده اند، آنان که در دنیا به مردم، انسانیت و نسبت به خدا و اسلامشان بی تفاوت بوده اند، آنان شقی هستند و شقی ها به جهنم می روند. سپس می فرماید شقی ها به صورت الاغ محشر می شوند (لهم فیها شقیق و زفیر الاغ وقتی صدا می کند آن لحظات آخر را شهیق و آه ناله اش را زفیر می گویند: کسی که در این جا بی جا صدا می کند، شخصیت دیگران را می کوبد، شایعه پراکنی می کند و بالاخره بدون استدلال می شنود و بدون استدلال نقل می کند. همچون الاغی است که بی جا عرعر می کند.

قرآن می فرماید: انسان های لجوج، آنان که زیر بار حق نمی روند و گوششان به حرف حق بدهکار نیست، وارونه در صف محشر حاضر می شوند، یعنی پاها بالا و سر روی زمین، همان گونه که این جا وارونه است آن جا نیز وارونه است

و نحشر هم یوم القیامه علی وجوههم ثم بکم عمی...

این گروه در حالی می آیند که هم کورند

و هم کر و هم گنگ، کسی که حق و عدالت را نمی تواند ببیند، کسی که عدالت و حق را می بیند و پا روی آن می گذارد روز قیامت اعمی و کور محشور می شود، یعنی عملش مجسم می گردد.

خلاصه این که باید گفت: آخرت با دنیا یک سکه است و دورو دارد، این رو دنیا و آن رو آخرت، این جا ظاهر است و آن جا واقع، این جا مجاز است آن جا حقیقت. کسی که این جا سگ است و مردم را بی جهت می آزارد، آن جا نیز سگ است، کسی که این جا حالت درند خوبی دارد، آن جا گرگ محشور می شود.

خلاصه مطلب این که بکشیم با خدمت به مردم و روان تر کردن کار آن ها، حالت ملکه خدمت گذاری در خود ایجاد کنیم و در قیامت، اعمالمان به صورت نیکو و پسندیده، مجسم شود. برای کارگزاران و کارمندان اندوخت زاد و توشه برای آخرت به این است که روند کارهای اداری را سالم سازند و عناصر مخربی چون رشوه خواری، برخورداری از امتیاز ویژه، پارتی بازی، قانون شکنی و سهل انگاری در کار مردم را از میان بردارند.

در یک فضای سالم اداری است که می توان به طور صحیح خدمت کرد و دوستان و همکاران را به خدا و آخرت فرا خواند. هر گامی که در این جا بر می داریم در واقع آجری از بنای شخصیت و هویت خود را ساخته ایم.

جبران کوتاهی و گناه (توبه)

انسان، دچار غفلت و نسیان می شود و در این حالت، گناهی را مرتکب می شود. تکلیف او چیست؟ کارمندی و یا مسئولی

در اثر خستگی و یا اشتباه و غفلت به گناهی گرفتار شد، چه باید بکنیم؟

در جواب این سوال باید بگوییم که خداوند راه بازگشت از گناه و خطا را برای همه باز گذاشته و مکرر از بندگانش خواسته است که به این راه باز گردند و تنها از این طریق است که نجات می یابند، و آن عبارت است از توبه. توبه تنها راه چاره است و فقط به این وسیله می توان قلب آلوده را شست و شو داد و گناهان را از بین برد. توبه یک تحول درونی و پشیمانی از گذشته است، که نه فقط گناهان انسان را نابود می کند بلکه ثوابش از هر عمل نیکی بیشتر است. در اسلام فضیلتی بالاتر از توبه نیست.

امام باقر (ع) می فرماید: کسی که زاد و توشه زن و بچه اش را در شب تاریک در بیابان گم کرده باشد وقتی آنان را پیدا می کند چقدر خوشحال می شود؟، پروردگار عالم نیز از کسی که از گناه توبه کند و از گذشته ها پشیمان شود، همان مقدار خوشحال می شود. (۱۲۶)

خداوند می فرماید: اگر کسی توبه کند و از گذشته بدش پشیمان شود و به سوی خدا باز گردد ناله و انابه کند و از گناهی که مرتکب شده در مقابل سرافکننده شود، قطره اشکی از چشم بعد از آن حال خجالت زدگی بریزد، تمام گناهان و بدی هایش نابود می گردد، بلکه به جای آن ثواب و اجر داده می شود: (بیدل الله سیئاتهم حسنات). (۱۲۷)

پرونده سیاه فرد توبه کار نابود و پرونده سفید و درخشانی برایش باز می کند.

روز قیامت پرونده

درخشان را به همه نشان می دهد و می گوید (هاوم اقروا کتابیه) (۱۲۸) نامه عمل مرا بخوانید و ببینید که چه پرونده درخشانی دارم! و دیگر آن شرمندگی و سرافکندگی تبدیل به سربلندی و سرافرازی می شود.

از اهمیت و ارزش توبه همین بس که خداوند به وسیله پیامبرش به توبه کننده سلامی می فرستد:

و اذا جائك الذین یومنون بایاتنا فقل سلام علیکم؛ (۱۲۹)

و چون کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند، بگو: درود بر شما. در آیه دیگر می فرماید: گناه هر چه بزرگ و زیاد باشد یا توبه از بین رفته و آمرزیده می شود:

قل یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من رحمہ الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً؛ (۱۳۰)

ای بنده های گناه کار من؟ بر نفس خویش اسراف کردید، از رحمت من مایوس نشوید، توبه کنید، اگر توبه کنید تمام گناهان شما را می آمرزم.

پیامبر (ص) در ذیل همین آیه می فرماید:

التائب من الذنب کمن لا ذنب له؛ (۱۳۱)

آن که از گناهانش توبه کند گویی اصلاً گناه نکرده است.

بچه وقتی به دنیا می آید چطور پاک است، انسانی هم که توبه کند از جهت پاکی مثل همان بچه ای است که به دنیا می آید و دیگر هیچ اثری از گناهان گذشته اش باقی نمی ماند.

همان طور که بالاترین و با فضیلت ترین عمل در اسلام توبه است، بالاترین گناه نیز یاس و ناامیدی از رحمت پروردگار است. اگر کسی بگوید دیگر کار ما گذشته است و به قول عوام آب که از سر گذشت چه یک نی و چه صد نی، این حالت و بینش از هر گناهی بزرگ تر است،

هر گناهی را که شما فرض کنید بالاتر از یاس از رحمت خدا نیست. قرآن می فرماید:

فلا تياسوا من روح الله انه لا يياس من روح الله الا القوم الكافرون؛ (۱۳۲)

از رحمت خدا مایوس نشوید، چون اگر کسی از رحمت خدا مایوس شود گنااهش به حد کفر است و مایوس نمی شوند از رحمت خدا مگر کافران.

عدم توفیق در توبه

مرحوم صدوق (چ) در کتاب عیون اخبار الرضا روایتی از امام رضا (ع) نقل می کند که این روایت بسیار امیدوار کننده است. راوی می گوید: وقتی حضرت رضا (ع) در مشهد بودند در یکی از روزهای ماه مبارک رمضان نزد حمید بن قحطبه (که یکی از سران لشکر هارون الرشید بود) رفتم، دیدم روزه اش را می خورد به من هم تعارف کرد که بیا غذا بخور، گفتم من روزه هستم و عذری ندارم! مسلماً تو عذری داری که روزه ات را می خوری.

گفت نه من عذری ندارم! گفتم: اگر عذر نداری چطور روزه ات را می خوری؟ گفت: من می دانم؟ خداوند مرا نمی آمرزد، دیگر برای چه روزه بگیرم، من که به جهنم خواهم رفت چه طبقه اول باشد و چه طبقه آخر. علتش را پرسیدم، جواب داد: قضیه مفصلی دارم و آن این که: شبی در خانه ام خوابیده بودم که نیمه های شب هارون مرا خواست، رفتم. هارون به من گفت چه مقدار و تا کجا با من هستی؟ گفتم تا حد جان و مال، گفت برگرد برو به خانه ات؛ برگشت ولی هنوز به خانه ام نرسیده بودم که دوباره مرا برگرداندند، این بار دیدم هارون غضبناک نشسته و شمشیری روی زانویش

گذاشته است، خطاب به من گفت: تا کجا با من هستی؟ گفتم تا خدا جانم، مالم و ناموسم گفت برگرد. این بار نیز هنوز به منزلم نرسیده بودم که برای سومین بار به نزد هارون باز گرداندم، پرسید چقدر با من هستی؟ گفتم تا حد جانم، مالم و ناموسم و دینم. گفت: همین را خواستم، شمشیر را داد به من و گفت: این غلام هر چه گفت گوش کن.

راه افتادیم و آمدیم در خانه ای که سه اتاق داشت. غلام در یکی از اتاق ها را باز کرد دیدم که بیست نفر جوان از اولاد حضرت زهرا غل و زنجیر به دست و پا داشتند. آنان را سر چاهی آورد و به من گفت: گردن آنان را بزن. گردن آنان را زدم و در چاه ریختم. در اتاق دوم را باز کرد دیدم بیست جوان دیگر از فرزندان زهرا در آن اتاق هستند. که به دست و پای آنان نیز غل و زنجیر است. سر آنان را نیز زدم و به چاه انداختم. اتاق سوم را باز کرد دیدم بیست نفر پیرمرد ریش سفید که آنان نیز از فرزندان زهرا بودند، گردن آنان را نیز یک یک زدم تا نوبت رسید به آخرین نفر. آن آخری نگاه تندی به من کرده گفت: اگر در روز قیامت مادرم زهرا بگوید چرا ما را کشتی چه جواب می دهی؟ این جا بود که بدنم لرزید، غلام گفت: تو که کار را تمام کردی چرا معطلی؟ گردن او را هم زدم و سرش را به داخل چاه انداختم. حال با این همه جرم و گناه خداوند چگونه مرا

آری چنین کسانی موفق به توبه نمی شوند، اگر موفق شوند خداوند می پذیرد.

مفسر بزرگ، علامه طباطبائی جمله ای ظریف و لطیف دارد و می فرماید: هر توبه ای که از عبد واقع شود، دو توبه از خدا صادر خواهد شد، چرا که اول باید خدا توفیق بدهد تا انسان توبه کند بعد هم توبه اش را قبول نماید، دو توبه از خدا یک توبه از بنده.

راوی می گوید: خدمت حضرت رضا (ع) آمدم و قضیه را برای آن حضرت نقل کردم. آقا خیلی ناراحت شدند و بعد رو کردند به من و فرمودند: این حالت یاس از رحمت خدا را که فلانی پیدا کرده است، گناهِش از کشتن شصت سید بالاتر است.

حضرت امام جمله لطیفی داشتند که می فرمودند: خدا چقدر مهربان است، از الطاف خفیه خدا این است که برای انسان پیامبر می فرستد، با خرق عادت زیر تخت فرعون نطفه موسی منعقد شده و به دست فرعون بزرگ می شود، وقتی جوان شده ده سال زیر دست حضرت شعیب تربیتش می کند بعد از طی این مراحل وی را به پیامبری مبعوث می نماید، معجزه رسایی هم به او میدهد سپس خطاب به او می فرماید: (اذهب الی فرعون انه طغی؛) (۱۳۴) وزیر و یاور هم برایش تعیین می کند و می فرماید: وقولا له قولاً لیا سفارش فرعون را به موسی می کند که: ای موسی با زبان خوش و نرم با فرعون حرف بزن و تندی نکن، من دوست دارم او اصلاح شود، توبه کند یتذکر او یخشی این لطف خدا است که موسی را چهل سال تربیت کرده

و پیامبرش می کند تا شاید فرعون به دست او اصلاح شود و توبه کند.

علمای علم اخلاق برای تصفیه نفس سیر و سلوکی دارند و برای این سیر و سلوک منزلی تعیین کرده اند و می گویند اگر کسی بخواهد به سوی خدا سیر کند و مقام عنداللهی بیابد قدم اول توبه است. و اگر کسی توبه واقعی کند در یک لحظه ممکن است راه پنجاه ساله را طی کند.

مرحوم محقق همدانی یکی از علمای علم اخلاق است و شاگردهایی عالی مقام و بزرگی نظیر مرحوم قاضی، ملکی، کربلانی و دیگران تحویل جامعه داده است، بزرگان می گویند در زمان این مرحوم محقق همدان در نجف شخصی بوده به نام عبد فرار، یعنی بنده فراری، آن عبد به قول امروزی ها) آدم لایبالی و لاتی بوده و همه از او می ترسیدند و حتی وقتی وارد صحن مطهر حضرت امیرالمومنین (ع) می شده مرم از ترسشان برایش راه باز می کردند. این عبد فرار چه کار خوبی کرده بود؟ نمی دانم، ولی مسلما کاری که مورد رضایت خدا باشد انجام داده بوده است، لذا وقتی وارد صحن شد طبق معمول برایش راه باز کردند، در این حین مرحوم محقق همدانی از آن طرف می آمد این عبد وقتی به ایشان رسید سلام نکرد و راه رفتنش نیز غیر عادی بود و مانند انسان های متکبر با غرور حرکت می کرد. مرحوم محقق یک نگاه تندی به او کردند و فرمودند اسم تو چیست؟ او هم مغرورانه گفت: مرا نمی شناسی؟! من عبد فرارم، تا گفت من عبد فرارم مرحوم محقق فرصت را غنیمت شمرده و جرقه

را زدند، فرمودند: افررت من الله ورسوله؟ از چه کسی فرار کردی؟ از خدا و یا پیامبرش؟ عبد فرار از همین جا متلاطم شد و به کلی تغییر مسیر داد و توبه واقعی کرد.

از آن به بعد مرتب با خودش زمزمه می کرد: افررت من الله ورسوله؟ تا این که حدود نیمه های شب در حالی که این زمزمه را بر لب دشت جان به جان آفرین تسلیم کرد. مرحوم محقق همدانی فرمودند که یکی از اولیای خدا از دنیا رفته است و از مردم خواست که در تشییع جنازه اش شرکت کنند. این عالم بزرگوار جلو افتاده و شاگردانش پشت سرش به سوی خانه عبد فرار راه افتادند.

محقق با دست خودش او را غسل داد و در دفن او نیز شرکت نمود و بالاخره راه چندین ساله را در یک لحظه پیمود.

روایت داریم که بنده ای زیاد گناه کرده بود، به حضرت موسی خطاب شد که این مرد را از شهر بیرون کن، حضرت موسی نیز این دستور را اجرا کرد و او را تبعید نمود. آن شخص گناه کار در بیابان در اثر مشقت و زجر زیاد بسیار ضعیف گردید و بیماری گریبان گیرش شد. امام صادق (ع) می فرماید: این شخص جمله ای گفت و آن این که:

یا من له الدنيا والاخره؛ ارحم من لیس له الدنيا والاخره؛

ای کسی که دنیا و آخرت از آن تو است، رحم کن به کسی که نه دنیا دارد و نه آخرت.

این جملات زیبا را زمزمه کرد و مرد، به موسی خطاب شد که یکی از اولیا و دوستان ما از دنیا رفته است،

برو و او را دفن کن.

حضرت موسی با اصحابش آمدند دیدند که همان جوان است، گفت: خدایا! تو به من دستور دادی که این جوان را تبعید کنم و من او را از شهر بیرون کردم، آیا واقعا این جوان فاسد بود؟ خطاب شد آری، بد بود اما تحول پیدا کرد و توبه نمود، نه تنها گناهانش آمرزیده شد که از اولیای ما گردید.

حق الله و حق الناس

گناهان دو نوع است: یکی گناهانی که مربوط به حق الله است و دیگری مرتبط با حق الناس. گناهان مربوط به حق الله نیز دو گونه است: یکی آن ها که جبران پذیر و قضا کردنی نیست مگر با توبه کردن؛ مثل دروغ گفتن، که گناه بسیار بزرگی است، به اندازه ای که قرآن می فرماید:

انما یفتی الکذب الذین لا یؤمنون بایات الله و اولئک هم الکاذبون؛ (۱۳۵)

تنها کسانی دروغ پردازی می کنند که به آیات خدا ایمان ندارند و آنان خدا، دروغگویانند.

در روایات می خوانیم که اگر کسی یک دروغ بگوید بوی گند و تعفن از دهانش به آسمان ها می رود و ملائکه از آن بو اذیت می شوند. و او را لعن می کنند از این قسم است گناهانی مثل شراب خواری، قمار، نگاه به نامحرم، زنا و... این گناه ها همه بزرگ و کبیره هستند.

در روایت داریم: عورتین زن و مرد زنا دهنده و زنا کننده به حدی بودی گند می دهد که جهنمیان را به شدت می آزارد و هم چنین در روایت آمده که اگر کسی نگاه شهوت آمیز به نامحرم کند، روز قیامت ابتدا با سیخ های آتش جهنم کورش کرده و سپس روانه جهنم

می کنند. اما همین گناهان - با این بزرگی - اگر انسان متحول شود و از گذشته اش شرمنده و پشیمان گردد به ثواب و خوبی تبدیل می شود: (بیدل الله سیئاتهم حسنات).

با گوش کردن و رواج موسیقی های حرام و مطرب، در صدر اسلام کفار تلاش می کردند با ساز و آواز و ترانه، مسلمانان و مردم را از اطر... پیامبر پرا... سازند.

قرآن کریم می فرماید:

و من الناس من یشتري لهو الحدیث لیضل به عن سبیل الله؛ (۱۳۶)

و برخی از مردم کسانی اند که سخن بیهوده را خریدارند تا مردم را بی هیچ دانشی از راه خدا گمراه کنند.

در آیه دیگر بت پرستی با مجالس ترانه و ساز و آواز کنار هم آمده است.

فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور؛ (۱۳۷)

از پلیدی بت ها دوری کنید و از گفتار باطل اجتناب ورزید.

پس معلوم می شود گناه استماع و گوش دادن به موسیقی مطرب و متناسب با مجالس گناه و لهو و لعب بسیار بزرگ است، اما با همه بزرگی اش با توبه پاک می شود.

قسمت دیگر از گناهان نیز حق الله است؛ منتهی با این تفاوت که جبران پذیر است و می توان فضای آن را به جا آورد؛ مثلا اگر کسی نمازش را نخواند گناه بزرگی کرده است و شاید گناهی بالاتر و بزرگ تر از آن نباشد.

زراره یا پسر زراره می گوید: رفتم خدمت امام صادق (ع) و عرض کردم: یابن رسول الله! گناهان کبیره را برایم بشمارید، فرمودند گناهان کبیره هفت تا است که از این گناهان بزرگ تر نداریم:

۱- کفر به خدا، ۲- قتل نفس، ۳- عاق والدین، ۴- خوردن ربا، ۵- خوردن مال یتیم،

۶- تعرب بعد الحجیره (یعنی انسان برود به جایی که نتواند دینش را حفظ کند) ۷- فرار از جنگ.

عبدالله بن زرارہ تعجب کرد و دید که امام (ع) تارک صلاه را جزء اینها نشمرد، لذا پرسید یابن رسول الله، اگر کسی نماز نخواند گناهش بزرگ است یا این که مال یتیم بخورد؟ حضرت فرمودند: کسی که نماز نخواند گناهش بزرگ تر است. گفت: یابن رسول الله اگر چنین است، پس چرا نماز را نشمردی؟ امام (ع) فرمود: اول چیزی که شمردم چه بود؟ گفت کفر به خدا، فرمود: کسی که نماز نخواند همان اولی است، یعنی کافر است من ترک الصلاه متعمدا فقد کفر (۱۳۸)

که معنای کفر در اینجا این است که در دنیا می شود چیزی به او فروخت و چیزی از او خرید و می شود به او زن داد و از او زن گرفت (البته زن دادن نهی شده است) اما در آخرت تارک الصلاه در زمره یهودیانست و با غیر مسلمانهاست.

امام صادق (ع) در حال احتضار بود که دستور داد تمام قوم و خویشان دورش جمع شوند، آخرین جمله ای که فرمود: این بود که:

لا تنال شفاعتنامن استخف بالصلاه؛ (۱۳۹)

شفاعت ما نمی رسد به کسی که نماز را سبک بشمرد.

سبک شمردن نماز، به معنای نخواندن آن نیست بلکه خواندن با عجله و بدون تانی و یا به تاخیر انداختن و اول وقت نخواندن است. نمازی که در فرد نماز گزار تاثیر بگذارد و او را از فحشا و منکرات باز ندارد، نماز سبک و بی وزن و مقدار است.

قرآن می فرماید:

فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون (۱۴۰)

پس وای بر

نمازگزاران که از نمازشان غافلند.

امام صادق (ع) می فرماید:

ویل چاهی است در جهنم، آنان که نماز را سبک می شمارند جایگاهشان در آن چاه است.

بنابراین گناه بسیار بزرگ است اما اگر توبه کند، گویی گناه را مرتکب نشده است، تنها فرقی که با قسم اول دارد این است که توبه در این جا مثل توبه دروغ گفتن، شراب خوردن، قمار بازی کردن و سار و آواز شنیدن نیست بلکه در این جا باید تمام نمازهایش را قضا کند.

اگر کسی عمداً روزه ماه مبارک رمضان را بخورد گناه بسیار بزرگی را مرتکب شده است، به حدی که اگر حاکم شرع ببیند واجب است در روز اول بر او ۲۵ تازیانه بزند، روز دوم باز اگر دید باید ۲۵ تازیانه به او بزند و روز سوم اگر روزه اش را علنی بخورد باید او را اعدام کنند. روزه خواری با این همه اهمیتش با توبه آمرزیده می شود. (البته به شرط این که قضایش را بگیرد).

قسم دوم گناهان هم مرتبط با حق الناس است که این هم دو قسم است: یکی مربوط به مال مردم است که گناهش بسیار بزرگ است به حدی که باید به خداوند پناه ببریم. در روایت آمده است که در روز قیامت چهل نماز مقبول را به کسی می دهند که یک درهم از کسی طلب دارد و خداوند قسم خورده است که: به عزت و جلالم سوگند از مال مردم نخواهم گذشت.

دیگری هم مربوط به شخصیت و آبروی افراد است؛ یعنی گناهی است که با آن آبروی یک فرد محترم از بین رفته است؛ در این صورت توبه هنگامی پذیرفته می

شود که حلالیت بطلبیم و به هر صورت ممکن، آبرو و شخصیت او را اعاده نماییم. کارکنان ادارات باید نیک بدانند که با هر دو حق، به ویژه حق الناس، سر و کار دارند.

قرآن می فرماید:

انما التوبه علی الله للذین یعملون السوء بجهاله ثم یتوبون من قریب... (۱۴۱)

توبه نزد خداوند، تنها برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب گناه می شوند سپس به زودی توبه می کنند.

پس اگر کسی از روی عمد مرتکب گناه شود توبه اش پذیرفته نیست و اگر کسی بخواهد توبه اش پذیرفته شود باید فوراً توبه کند و امروز و فردا نکند تا دم مرگ در غیر این صورت توبه اش قبول نیست.

قال انی تبت الان و لا الذین یموتون و هم کفار؛ (۱۴۲)

توبه کسانی که گناه می کنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان در رسد می گوید: اکنون توبه کردم قبول نیست و نیز توبه کسانی که در حال کفر می میرند.

خداوند در دو مورد توبه را قبول نمی کند: یکی توبه ای که دم مرگ باشد و دیگری مردن در حالت کفر.

در این جا سوالی پیش می آید و آن این که آیا این مطالب با سخنان گذشته منافات ندارد که گفتید گناه انسان هر چه بزرگ باشد، هر وقت توبه کند، توبه اش قبول است.

برای فهم مطلب توضیحی لازم است:

افرادی که در حال کفر بمیرند و معاند باشند بهشت نخواهند رفت و اگر معاند نباشند نه به بهشت می روند و به به جهنم، زیرا جهنم برای معاند و لجوج است، کافرانی که در جهل مرکب باشند و بمیرند نه به بهشت می روند و به به

جهنم، ولی چیزی که هست این که توبه آنان نیز قبول نمی شود، در روز قیامت عفو و رحمت و شفاعت برای غیر کافر و غیر مشرک است، زیرا آنان استعداد شفاعت و مورد عفو قرار گرفتن را ندارند.

و لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط؛ (۱۴۳)

کافران و متکبران به بهشت نمی روند مگر آن که شتر در سوراخ سوزن داخل شود.

چرا توبه دم مرگ قبول نمی شود؟

هنگام مرگ پرده ها بالا می رود و شخص عملش را می بیند، همچون شخص محکوم به اعدام که پای دار می آید، چنین کسی پشیمان است اما نه از گناه، بلکه اظهار پشیمانی می کند تا از مرگ خلاص شود و اگر همان جنایت کار را آزاد کنند، باز همان آدم اول است.

قرآن می فرماید:

قال رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت کلا آنها کلمه هو قائلها؛ (۱۴۴)

می گوید: پروردگارا، مرا باز گردانید شاید من در آن چه انجام نداده ام کار نیکی صورت دهم، نه چنین است، این سخنی است که او گوینده آن است.

بنابراین آن گاه که پای انسان در تله و دام گیر کند و پشیمان شود سودی ندارد، زیرا که این پشیمانی، به معنای توبه نیست، توبه آن است که در انسان تلاطم و تحول درونی ایجاد شود، از گناه در محضر خدا خجالت زده گردد.

به پیامبر اسلام عرض کردند که جوانی در حال احتضار است و وضعیتش بسیار بد است، حضرت به بالینش آمده و فرمودند: جوان! بگو لا-اله الا-الله نتوانست بگوید، گناه چشم و گوش او را کور و کر کرده بود، پیامبر پرسیدند: این جوان مادر دارد؟ گفتند: بله یا رسول الله! فرمود: بگویند بیاید،

وقتی مادرش آمد حضرت فرمود: از جوانت راضی هستی؟ گفت: نه یا رسول الله! آدم بدی بود.

حضرت فرمود: از او راضی باش، و بالاخره پیامبر دل آن مادر را به دست آورده و از جوان راضی اش کرد، بعد فرمود: جوان بگو لا اله الا الله چشمانش باز شد گفت لا اله الا الله پیغمبر فرمودند: چه می بینی، گفت: یکه آدم بد هیکل بسیار مخوف و وحشتناک که دست بر گلویم گذاشته و فشار می دهد، به طوری که نمی توانم حرف بزنم، پیامبر فرمود: بگو:

يامن يقبل اليسير ويعفو عن الكثير، اقبل مني اليسير واعف عني الكثير؛ (۱۴۵)

ای خدایی که اعمال کوچک را قبول می کنی و از گناهان بزرگ می گذری، از من اعمال کوچکم را بپذیر و از گناهان بزرگم در گذر.

جوان این مطلب را زمزمه کرد پیامبر پرسیدند چه می بینی؟ گفت: یا رسول الله آن آدم وحشتناک رفت و یک آدم مهربان و خوش سیما در بالای سرم نشسته و به من محبت می کند. حضرت فرمودند: آن جمله را تکرار کن و او آن جمله را زمزمه کرد و از دنیا رفت.

پس این قسم از توبه ها توبه دم مرگ نیست بلکه یک توبه واقعی است چرا که آن جوان از درون متحول شد، توبه دم مرگ که مورد قبول واقع نمی شود، توبه فرعون است.

پی نوشت ها

(۱) بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۸۵

(۲) انشراح ۹۴، آیه ۱

(۳) عبس ۸۰ آیه ۴-۳

(۴) وسائل الشیعه، ۸، ص ۵۵۸، ح ۱

(۵) ممتحنه ۶۰ آیه ۶

(۶) نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹

(۷) یوسف ۱۲ آیه ۹۲

(۸) واقدی، المغاری، ج ۲، ص ۸۳۸، بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۰۷

(۹) ابن هشام،

السيرة النبويه، ج ١، ص ٢٥، ابن اثير، الكامل فى التاريخ، ج ٢، ص ٤٧

(١٠) ابن اثير، همان ص ٤٧

(١١) يوسف ١٢ آيه ٩٢

(١٢) نزع الشيطان بينى و بين اخوتى يوسف ٢١ آيه ١٠٠

(١٣) شيخ طوسى، اختيار الرجال، ص ٤٣٣

(١٤) بقره ٢ آيه ١٣٢

(١٥) مائده ٥ آيه ٥٥

(١٦) مستدرک، حاکم، ج ٣٠، ص ٣٢، بحار الانوار، ج ٢٠، ٢١٦

(١٧) سيره حلبى، ج، ص ١٩٢، تاريخ طبرى، ج ٢، ص ١٠٠

(١٨) بقره آيه ٢٠٧

(١٩) اصول كافى، ج ١ ص ٦١

(٢٠) همان.

(٢١) بينه ٩٨ آيه ٥

(٢٢) كهف ١٨ آيه ١١٠

(٢٣) تحف العقول، ص ٧٩

(٢٤) وسائل الشيعه، ج ١٢، ص ٤٢، ح ١

(٢٥) ر.ك روضات الجنات، ج ٨، ص ١٥٠

(٢٦) زمخشرى، الكشاف، ج ٤، ص ٦٧٠، قرطبي، ج ١٠، ص ٦٩٢٢، روح المعانى، ج ٢٩ ص ١٥٨

(٢٧) الانسان ٧٦ آيه ٨

(٢٨) بحار الانوار، ج ٧٠، ص ٢١٠

(۲۹) نهج البلاغه، نامه ۵۳

(۳۰) دیلمی، ارشاد القلوب ص ۱۳۶، باب السخاء الجود.

(۳۱) صدیق مرتبه چهارم از ایمان و تقوا است و به آن مقام نمی رسد مگر اندکی از مردم.

(۳۲) بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۱۱

(۳۳) فرقان ۲۵ آیه ۷۰

(۳۴) بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۵۵

(۳۵) فجر آیه ۱۴

(۳۶) فروع کافی، ج ۷، ص ۵۴۳، وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۰۳

(۳۷) نساء ۳ آیه ۳۴

(۳۸) نهج البلاغه، نامه ۵۳

(۳۹) وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۵۹، ج ۲

(۴۰) بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۹۲

(۴۱) نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت ۱۷۶

(۴۲) وسائل الشیعه، ص ۵۵۸، ج ۱

(۴۳) طه ۲۰ آیه ۲۴

(۴۴) همان، آیات ۲۵-۲۸

(۴۵) نهج البلاغه صبحی صالح، حکمت ۱۷۶

(۴۶) بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۷۱

(۴۷) همان، ج ۷۵، ص ۲۸۳

(۴۸) شهید ثانی، منیه المرید، ص ۵۹

٢٨-٢٤ طه ٢٠، آیه های ٢٨-٢٤

٥٠ شرح ابن ابی الحدید، ج ٦،

(٥١) شرح ابن ابى الحديد، ج ١، ص ١٨٨

(٥٢) الامام على صوت العدالة الانسانيه، ج ١، ص ١٥

(٥٣) تاريخ طبرى، ج ٢، ص ٧٨، سيره ابن هشام، ج ١، ص ٣٥٠

(٥٤) نهج البلاغه، خطبه ٢٢٦

(٥٥) بحار الانوار، ج ٨٧، ص ٤٢٧

(٥٦) همان، ج ٧٣، ص ١٣٥، ح ١٤٠

(٥٧) بحار الانوار، ج ٦٧، ص ٢٠٧

(٥٨) فصلت ٤١ آيه ٣٠

(٥٩) عنكبوت ٢٩، آيه ٢

(٦٠) نهج البلاغه صبحى صالح، خطبه ١٦

(٦١) بقره ٢ آيه ١٥٦

(٦٢) معارج ٧٠ آيه ٢٠

(٦٣) بحار الانوار، ج ٧٢، ص ٢٩، ح ٢٦

(٦٤) توبه ٩ آيه ٣٣

(٦٥) انبياء ٢١ آيه ١٠٥

(٦٦) قصص ٢٨ آيه ٥

(٦٧) انشراح ٩٤ آيه ٥-٦

(٦٨) همان آيه، ٣٣

(٦٩) همان آيه ٣٣

(٧٠) نور ٢٤ آيه ٣٠

(٧١) احزاب ٣٣ آيه ٣٢

(٧٢) همان آيه ٣٣

(٧٣) شرح ابن ابى الحديد، ج ١٨، ص ٢٠٥

(٧٤) مائده ٥ آيه ٣٢

(٧٥) نساء ٤ آيه ٩٦

(٧٦) بحار الانوار، ج ٦٧، ص ٧١، ح ٣٥

(٧٧) همان: ص ٧٢، ج ٢١

(٧٨) بقره ٢ آيه ٣٠

(٧٩) همان، آيه ٣١

(٨٠) حجر ١٥ آيه ٢٩

(٨١) جائيه ٤٥ آيه ١٣

(٨٢) انشقاق ٨٤ آيه ٦

(٨٣) علق ٩٦ آيه ٨

(٨٤) نجم ٥٣ آيه ٤٢

(٨٥) اسراء ١٧ آيه ٧٠

(٨٦) احزاب آيه ٧٢

(٨٧) شرح اسماء الحسنی، ص ٢٨٧؛ مفاتيح الجنان، ص ٦٧ و ١٩١

(٨٨) عوالی اللثالی، ج ٤، ص ٧

(٨٩) انفال آيه ٢٢

(۹۰) جمعه آیه ۲

(۹۱) شمس آیه

(۹۲) شعراء آیه ۸۸

(۹۳) نحل آیه ۳۶

(۹۴) همان، آیه ۶۹

(۹۵) وسالی الشیعه، ج ۷، ص ۲۹۲، ح ۱۵

(۹۶) فصلت آیه ۷

(۹۷) توبه آیه ۱۰۳

(۹۸) همان آیه ۱۱۲

(۹۹) انعام آیه ۸۲

(۱۰۰) روم آیه ۲۱

(۱۰۱) نور آیه ۳۹

(۱۰۲) همان، آیه ۴۰

(۱۰۳) نساء آیه ۶۹

(۱۰۴) قمر آیه ۵۵ و ۵۴

(۱۰۵) سجده آیه ۱۷

(۱۰۶) بقره آیه ۳۱

(۱۰۷) طه آیه ۱۲۱

(۱۰۸) یوسف آیه ۶۴

(۱۰۹) یوسف آیه ۳۳

همان آیه ۴۲

(۱۱۱) انبیاء آیه ۸۷

(۱۱۲) صفات آیه ۱۴۳ و ۱۴۴

(۱۱۳) هود آیه ۱۱۳

(۱۱۴) حج آیه ۳۱

(۱۱۵) نحل آیه ۹۷

(۱۱۶) رعد آیه ۳۱

(۱۱۷) توبه آیه ۵۵

(۱۱۸) آل عمران آیه ۱۸۲

(۱۱۹) مومنون آیه ۹۹.

(۱۲۰) بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۸۱

(۱۲۱) حجرات آیه ۱۲

(۱۲۲) ق آیه ۲۲

(۱۲۳) مومنون آیه ۱۰۸

(۱۲۴) وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۶۰۰ و ح ۱۶

(۱۲۵) هود آیه ۱۰۶

(۱۲۶) اصول کافی ج ۲، ص ۴۳۵

(۱۲۷) فرقان آیه ۷۰

(۱۲۸) حاقه آیه ۱۹

(۱۲۹) انعام آیه ۵۴

١٣٠) زمر آيه ٥٣

١٣١) وسائل الشيعه، ج ١١، ص ٣٥٨، ح ٨

١٣٢) يوسف آيه ٨٧

١٣٣) عيون اخبار الرضا.

١٣٤) طه آيه ٢٤

١٣٥) نحل آيه ١٠٥

١٣٦) لقمان آيه ٦

١٣٧) حج آيه ٣٠

١٣٨) بحار الانوار ج ٣٠، (ص) ٦٧٣

١٣٩) همان، ج ٤٧، ص ٧

١٤٠) ماعون آيه ٤٠

١٤١) نساء آيه ١٧

١٤٢) همان آيه ١٨

١٤٣) اعراف آيه ٤٠

١٤٤) مومنون آيه ٩٩

١٤٥) بحار الانوار، ج ٧١، ص ٧٥

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

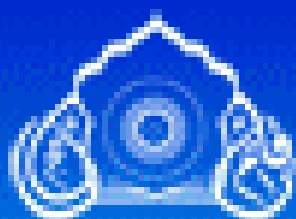
ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹